دیدن خون باید خود را حایض بداند اما در دو قسم اول پس اشکال نیست و اما قسم سیم
پس خلافی در آن هست که آیا در مرتبه سیم بمجرد دیدن خون خود را حایض بداند
یا صبر کند تا سه روز بشود و اظهر در نظر حقیر اینست که خود را حایض می دا
ند و احکام حیض را بعمل می آورد از ترک نماز و روزه و غیر اینها اما احوط انست
که احتیاط کند ما بین عمل حیض و استحاضه تا سه روز تمام شود و بعد از آن
خود را حایض داند و چون عادت گاه هست پیش می افتد و گاه هست پس می افتد
پس هرگاه یک روز یا دو روز یا بیشتر پیش افتد ظاهر انست که بمجرد دیدن خون
خود را باید حایض بداند و ظاهر انست که ذات العادة وقتیه تنها در امر حیض مثل مضطربه
باشد و حکم ان می آید و اما مبتدئه پس ظاهر نه چنین است که بمجرد حیض بداند است و احوط
انست که زن بمجرد دیدن خون خود را حایض نمیداند بلکه احتیاط میکند تا سه روز
و بعد از ان خود را حایض داند و روزه که در ان چند روز گرفته است قضا می کند
و احتیاط مضطربه یعنی زنی که عادت خود را فراموش کرده باشد ان نیز مثل
مبتدئه است مبحث سیم بدانکه مادامی که حیض از اندرون قطع نشده پاک نشده
است پس اگر خون از بیرون قطع شود پس واجبست بطلب استبرا یعنی پنبه بخود
بردارد اگر پنبه پاک بیرون اید غسل می کند و اگر الوده باشد هر چند بقدر [illegible] مکث
باید صبر کند تا پاک شود و بهتر انست که در وقت پنبه برداشتن بایستد و پا و شکم
خود را بدیوار بچسباند و پای چپ خود را بردارد چنانکه رسید در حال بعد

کردن بود میدارد وبعد از انکه معلوم شد که خون باقی است پس اکر مبتداء یا مضطربه
باشد صبر کند تا پاک شود یا ده روز بکذرد واکر ده روز تمام شد ویا [illegible] معلوم
میشود که همه خون حیض بوده واکر از ده روز بکذرد پس او را معلوم از انی بیان
میکنیم واکر ذات عادت باشد پس ان خونی که زیاده بر عادت باقی می ماند سنت است
که با ذاتو در حکم حیض داند تا ده روز پس اکر از ده نکذشت همه انها حیض بوده است
وقضای روزها را همه را میکند واکر کذشت معلوم میشود که زاید بر ایام عادت
او استحاضه بوده است وقضای نماز وروزه ان روزها را باید بکند والحال بیان میکنیم
حکم خون را اکر از ده بکذرد پس میکوئیم اما ذات عادة هرکاه بعد از عادة خون
بر بیند تا از ده روز بکذرد پس اکر تمیزی ندارد یعنی خونها همه بیک رنگ
ویک صفت باشد یا انکه تمیز داشته باشد اما تمیز او موافق عادت باشد باین
معنی که در ایام عادت خونی که بر بیند بصفت حیض باشد ودر غیر ان بصفت
حیض نباشد پس این زن ایام عادة خود را حیض میداند ودر باقی عمل استحاضه
میکند واکر تمیز داشته باشد اما مخالف ایام عادة باشد باین معنی که در ایام
عادة بصفت حیض نباشد ودر غیر ان بصفت حیض باشد پس اکر در میانه ایام
عادة وایام تمیز اقل طهر که ده روز است کذشته باشد پس هر بنت که
انها را هم حیض حساب کند اما در ایام تمیز صبر کند واحتیاط کند تا سه روز
تا بکذرد همچنانکه در مبتداء ومضطربه کفتیم وچنین کند تا انکه اذا

تمیز عادت از برای او حاصل شود واکر بعد از ایام عادة ده روز نکذشته باشد
وایام تمیز داخل شود پس اکر مجموع ایام عادة وایام تمیز وفاصله میان این دو
از ده روز تجاوز نمی کند اظهر انست که مجموع را حیض میداند واحوط انست که
در بعد ایام عادت تا انقضای ده روز جمع کند ما بین عمل حیض واستحاضه
واکر از ده روز تجاوز کند پس در اینصورت ممکن نیست که مجموع حیض باشد
واشهر واظهر در اینجا اعتبار عادة است وزاید بر ان را استحاضه داند وظاهر
انست که ذات عادت عددی نیز ایام عادت را اعتبار میکند نه تمیز را اما مبتدئه
پس ان نیز اکر تمیز دارد باین معنی که بعضی از ان خونها بصفت حیض باشد وبعضی
نباشد رجوع بتمیز میکند بشرط اینکه انچه بصفت خون حیض است یعنی
سیاه وکرم وغلیظ وسوزنده است کمتر از سه روز نباشد واکر در هر بیت از سه
روز خون بصفت خون حیض بر بیند هر چند مجموع انچه در سه روز بر بیند حیض
نباشد که نیست وبیشتر از ده روز نباشد وخون ضعیف ویاکه که بر بیند کمتر
از ده روز نباشد وظاهر انست که در تمیز مشابهت بخون حیض هم کافیست پس هرچه
شبیه تر است بخون حیض انرا حیض حساب کند مثلا هرکاه بعضی خونها سرخ باشد و
بعضی زرد سرخ را حیض حساب کند یا بعض اشقر باشد وبعضی دیگر زرد اشقر را حیض
حساب کند واشقر انکه است مابین سرخی وزردی بلکه ظاهر تفاوت اعتبار کرده
ده الله واکر بجهة مبتداه تمیز حاصل نشود اکرچه بفقد احد از شرایط مذکوره

باشد پس از رجوع میکند بعادت خویشان خود از جانب پدر یا مادر یا هردو هرگاه
ایشان متفق باشند در عادت و معتبر عادت متعارف ایشانست و اگر کم است کرده و اگر
سن عادت بیشتر است و در اواخر سن کم میشود و اگر خویشان ندارد یا عادت ایشان
معلوم نباشد یا مختلف باشند پس در اینصورت باید که عمل باحد در روایات
وارد شده بکند و اظهر روایات در نزد حقیر اینست که عمل بیکی از دو کار بکند یا
در هر ماهی هفت روز را حیض حساب کند از هرجا که خواهد یا آنکه در یک ماه سه روز
در ماه دیگر ده روز و هم چنین و عمل باول در نزد حقیر بهتر است و بعضی گفته‌اند
که در صورت نبودن خویشان یا اختلاف انها رجوع بعادت زنانی که هم سن او باشند
میکند و اگر اینها هم نباشد عمل بامور مذکوره میکند و دلیل آن واضح نیست و اما
مضطربه و آنکسی است که وقت و عدد هردو را فراموش کرده است و آن را
متحیره میگویند پس آن نیز اگر تمیزی دارد رجوع بتمیز میکند چنانکه
بیان کردیم و اگر تمیز ندارد پس یکی از آن دو کار را بکند که در مبتدئه ذکر کردیم و بهتر
از کار دوم است یعنی در ماهی هفت روز را حیض داند از هرجا که خواهد بگیرد و ظاهر
انست که زنی که چند بار خون دیده است اما هنوز عادتی از برای او معین نشده
بهیچ وجه آن نیز در حکم مضطربه است و اما ذات عادتی که وقت حیض را در خاطر
دارد اما عدد را فراموش کرده است پس اگر اول وقت را بخاطر دارد مثل اینکه میداند
اول حیض او اول ماه بوده است اما نمیداند که چند روز بوده پس اول ماه را اول حیض قرار دهد

کمتر از سه روز

نگیرد و تا سه روز بیقین خود را حایض داند و احتیاط را در این بکند که یکی از آن دو کار را
سابق را در ما بعد سه روز بجا آورد باین معنی که در یک ماه بتمامه ده الا انکه
و در ماه دیگر هفت روز هم بر سه روز بیفزاید یا آنکه در ماه چهار روز دیگر هم بر
سه روز بیفزاید که ماهی هفت روز را حیض شمرده باشد که اول آن هفت روز
اول آن وقتی باشد که در خاطر دارد و اگر آخر وقت را در خاطر دارد اما اول را نمیدا
ند مثل اینکه میداند که همیشه در روز پانزدهم ماه پاک میشد از حیض اما نمیداند
که چند روز حیض میدید پس از این نیز عمل کند بیکی از آن دو کار و در اینجا باید که ایام
را پیش از روز پانزده قرار بدهد و اگر وسط عادت را بخاطر دارد اول وسط یکی
از آن دو کار که گفتیم قرار بدهد و این در جائی میشود که ممکن شود پس اگر خاطرش
باشد که ششم ماه وسط حیض او بوده پس این نمیتواند که ششم را وسط ده قرار بدهد
اما میتواند که وسط سه و هفت قرار بدهد و هم چنین هرگاه داند که ششم و
هفتم وسط حیض او بوده این نمیتواند که آنها را وسط حیض قرار بدهد اما وسط سه
و هفت میتواند قرار داد و هرگاه داند که عدد او از ده کمتر بوده اما نداند که چقدر
بوده پس در اینجا عمل بهیچیک که گفتیم از دو کار نمیتواند کرد بلکه در صورتی که نداند که کمتر
بوده باز هم عمل بهیچ یک از آن دو نشود بجهت اینکه این معنی در آن ماهی که سه روز
باید خود را حایض داند درست نمی‌آید و احوط در چنین جایها عمل بمقتضای قول
شیخ است که ده روز را از باب احتیاط عمل حیض و استحاضه بکند و در هر وقت که احتمال

وسط شد

نیست
انقطاع حیض میبود غسل حیض هم بکند و روزه که بنا بر احتمال ما یکی بکذارد هم قضا کند و هرگاه
در صورت مفروضه که مخلوط دارد که وسط حیض او ششم و هفتم بود پس قدر متیقن
انست که عادت او چهار روز بوده است پس خود را از روز پنجم حایض داند و در روز
نهم غسل حیض بکند و بر این قیاس فروض دیگر و اگر وقتی غیر معینی را در خاطر دارد
مثل اینکه میداند در روز دهم ماه همیشه حایض بوده است اما نمیداند که اول
حیض او بوده است یا وسط یا اخر پس اقوی انست که یکی از ان دو کار که گفتیم بمقتضای
او عمل کند خواه ماه را از جمله شمرده و قرار بدهد و خواه از جمله هفت
روز باقی عدد اگر باید باو ملحق کند و مختار است که پیش بگیرد یا پس بگیرد
یا بعضی را پیش بگیرد و بعضی را پس بگیرد اما ذات عادت که وقت یا عدد
فراموش کرده است اما عدد او را میداند پس ان نیز رجوع به تمیز میکند با وجود
شرایط و هرگاه تمیز او از عدد تفاوت داشته باشد پس اظهر انست که اتمام عدد را
اعتبار کند و اگر تمیزی نداشته باشد پس مشهور انست که ان عدد را حیض قرار
میدهد در هر جایی از ان وقتی که عادت را در او گم کرده است که خواسته باشد
و دور نیست که اول وقت بهتر باشد و اینکه گفتیم در وقتی است که عددی که
گم کرده است وقت او را در بین زمانی گم کرده باشد که ان عدد مساوی نصف
ان زمان باشد یا کمتر از نصف مثل اینکه میداند که در هر ماه در ده روز اول چهار
روز حیض میدید یا پنج روز میدید و نمیداند که در اول ده بوده یا اخر ان یا اینکه

میداند

معلوم میشود که همه نفاس بوده و اگر قطع نشد و از ده گذشت معلوم میشود
که زاید بر ایام عادت استحاضه بوده است چنانکه در حیض بیان کردیم
و اما مبتدئه و مضطربه پس ایشان اگر خون به بینند تا ده تمام شود همه را
نفاس میشمرند خواه قطع شود بر سر ده یا از ده تجاوز کند و مثل حیض
نیست که رجوع بتمیز یا عادت خویشان یا غیر ان بکنند و هرگاه زن در
روز اول نبیند لحظه خون به بیند و در روز دهم هم خون به بیند مجموع
ده روز را نفاس بداند بلکه هرگاه در نه روز اصلا خون نبیند و بعد از ان هیچ خون نه
بیند تا روز دهم و در روز دهم خون به بیند همان یک روز را نفاس
میداند و خونی که زنان بعد از ده روز می بینند از خون استحاضه است
و باید در او عمل استحاضه بکنند چنانکه بعد از این مذکور خواهد شد مگر اینکه
بعد از قطع شدن خون نفاس ده روز گذشته باشد که اقل طهر است پس
ذات عادت باید بعادت خود رجوع کند و ایام عادت خود را حیض داند مگر
اینکه ممکن باشد که حیض تازه از برای او حاصل شود پس در این صورت هر چه
در ایام عادت هم نباشد که او را حیض میداند و چنین زنی که در غیر عادت
عادت خون [illegible] دیدن خون [illegible] نمیکنند بلکه تا سه روز
احتیاط عبادت بکند و بعد از ان خود را حایض بداند و هرگاه بعد از ایام
نفاس مستمر الدم باشد یعنی خون مستمر می بیند پس احکام او چنانست

که در مسایل حیض گفتیم و امّا احکام نفاس پس احکام آن مثل احکام حایض است در واجبات و
محرمات و مکروهات و فرقی که ذکر کرده‌اند همانست که قلیل نفاس حدی ندارد بخلاف
حیض و در اکثر نفاس خلاف هست و در اکثر حیض خلاف نیست و دیگر اینکه در حیض
گاهی رجوع بعادت خویشان و تمیز و غیر آن میشود بخلاف نفاس و دیگر اقل طهر
در ما بین دو حیض باید فاصله بشود امّا ما بین دو نفاس شرط نیست پس هرگاه طفلی
متولد شود و خونی به بیند و پاک شود و بعد از چند روز دیگر طفلی متولد شود و
خونی به بیند هر یک از اینها نفاس علیحده است مطلب چهارم در استحاضه است و
خون استحاضه غالبا سرد و زرد و نازک است و هر خونی که معلوم نشود که از
دمل یا زخمی بهم رسیده و ممکن نباشد که خون حیض باشد یا نفاس بسبب انتفای شرایط
یکی از آنها از استحاضه است و استحاضه بر سه قسم است قلیله و کثیره و متوسطه و معلوم
میشود این اقسام که زن پنبه بخود برمیدارد اگر خون بر پنبه فرو رود و پنبه را سوراخ
کند و از آن بیرون آید و بکهنه و لته برسد از کثیره است و اگر پنبه را فرو گیرد
و سوراخ کند امّا از پشت پنبه بیرون نشود از متوسطه است و اگر پنبه را سوراخ
نکند هر چند قدری فرو رفته باشد از قلیله است و امّا قلیله پس آنچه حکم آن اینست
که از برای هر نماز وضو میسازد و برای غسل نیست و امّا متوسطه پس آن نیز از
برای هر نماز وضو میسازد و یک غسل هم برای او واجبست که پیش از نماز صبح بکند
و امّا کثیره پس آن نیز آنچه بر اینها واجبست بر او هم واجبست بعلاوه دو غسل

دیگر یکی از برای ظهر و عصر و آنها را با هم بکند و یکی از برای مغرب و عشا و آنها را نیز
با هم بکند و بدانکه زن مستحاضه با استحاضه کثیره هرگاه بعد از غسل صبح استحاضه‌اش
قلیله شود و دیگر برای او غسلی نیست از برای ظهرین و عشائین و هرگاه بعد از ظهرین
استحاضه‌اش قلیله شود دیگر غسل نیست از برای عشائین و هم چنین در سایر
اقسام متقدمه هرگاه زن مستحاضه با استحاضه قلیله بعد از نماز صبح کثیره باو رو دهد
هر چند یک لحظه باشد باید از برای ظهرین غسل کند و هم چنین هرگاه بعد از ظهرین
رو دهد باید غسل کند از برای عشائین و هم چنین در سایر اقسام و ضرور نیست
که این صفت قلت و کثرت و توسط متصل باوقات نمازها باشد بلکه همان
بمجرد مسمی که حاصل شد کافیست در ثبوت حکم و هم چنین در وضو از برای قلیله
مثلا اگر کسی در اول طلوع آفتاب استحاضه قلیله به بیند بقصد آنکه و دیگر پاک
باشد تا ظهر محدث دیگر از آن او سر زند باید وضو از برای ظهر بسازد و اگر بعد از
آن دیگر خونی نیاید از برای عصر وضوئی در کار نیست و اینکه گفتیم در کثیره سه غسل بکند
در صورتی بود که جمع کند ما بین ظهرین و عشائین و امّا [?] از برای آنها کردن کافیست
و اگر نه جایز است از برای هر نمازی غسل بکند و نمازها را از هم جدا بکند بلکه بعضی
دعوی اجماع کرده‌اند بر استحباب این و واجبست بر زن مستحاضه که در وقت
هر نماز پنبه را تغییر بدهد و هم چنین کهنه را و جمعی واجب دانسته‌اند که ظاهر فرج را
هم بشوید اگر آلوده شده باشد و تمام این مطلب در لباس مصلی مذکور خواهد شد

دیگر

که در بینا است و آن باقی ماند یا بر بیرون آورد و بنیت غسل در آب فرو برد کافیست
بلکه هرگاه سر او ظاهر بشوید و بعد از آن طرف راست بدن را باب فرو برد و بعد از آن طرف چپ
بدن را باب هم فرو برد هم کافیست اما آب گرم و شستن بهتر است مطلب دویم جایز است
که در عوض این غسل ترتیبی بنیت غسل بکند و یک دفعه در آب فرو رود این غسل را ارتما
سی میگویند و اگر دانی که آب بته مو یا امثال آن نمیرسد در زیر آب دست بمالد
تا آب برسد و هرگاه بنیت غسل داخل آب شد هر عضوی که آب باو رسید دیگر احتیاج
بآب رسیدن دیگر ندارد مثلا اگر کسی در نهری یا حوضی که کر داشته باشد غسل کند
و پیشتر از آنکه تمام بدن او را آب فرو گیرد پای او بگل فرو رود باکی نیست و تمام شدن
غسل بفرو گرفتن آب تمام بدن او را حاصل میشود دیگر بیرون آوردن از آب دا
خل غسل نیست و ظاهر روایات آنست که از بیرون آب بداخل آب فرو رود پس اگر کسی
در زیر آب باشد و بنیت غسل بکند و خود را حرکت بدهد اکتفا کردن باین مشکل
است هرچند حکم ببطلان او هم مشکل است در صورتی که فرو رفتن در آب باو صادق
بیاید و اما مثل بلکات حوض یا خزانه حمام که تا ساق یا کمر یا بیشتر دارد از آنجا بقصد
غسل در حوض یا خزانه فرو رود ظاهر اشکالی ندارد و اما هرگاه در میان حوض و خزانه
ایستاده باشد و تا کمر یا بیشتر آب داشته باشد فرو رود باب و پا را از زمین
جدا کند که آب بکف پای او برسد این هم خالی از اشکالی نیست بجهت آنکه اینصورت
از ارتماسیت ظاهر میشود بلکه در چنین صورتی از نحو غسلی که سابق گفتیم که بعد

انشاء الله تعالی فصل ششم در غسلهای سنتی است و در آن دو مطلب است مطلب اول در اقسام
آن بدانکه غسلهای واجبی که مذکور شد سنت است کردن آنها بمجرد
حصول سببهم چند وقت عبادت مشروط بان داخل نشده باشد و سنت است
کردن آنها از برای هر امر سنتی که مشروط باشد صحت آن بطهارت مثل نماز سنت
یا طواف سنت یا مس کتابت قرآن سنتی یا مشروط باشد کمال آن بطهارت مثل
تلاوت قرآن و دخول در مسجد و غیر اینها از آنچه گذشت در وضو بلکه مطلق
غسل کردن در هر وقت سنت است هرچند سببی از اسباب معتبره بعمل نیامده
باشد و هم چنین سنت است غسل در روز جمعه و بسیار تاکید دارد و وقت
آن از طلوع صبح است تا ظهر و اگر تا ظهر نکرده باشد اما هنوز نماز جمعه یا ظهر را
نکرده است در غسل بنیت قضا و ادا هیچ کدام نکند و اگر نماز را کرده است و هنوز
غسل نکرده است پس او جزما بنیت قضا بکند و هرچه غسل را نزدیک بظهر بکند
افضل است و هرگاه در روز جمعه فوت شد در روز شنبه قضای او را بکند و ظاهر آنست
که در قضا مخیر است ما بین ظهر و روز شنبه و دور نیست که بعد ظهر افضل باشد
بجهة شبهت بغیر و جمعی کثیر مستحب دانسته اند قضا را در شب شنبه نیز و با وجود
امکان در روز شنبه این حکم خالی از اشکال نیست و کسی که در روز پنجشنبه ترسد
که در روز جمعه آب نیابد بشود از برای غسل کردن جایز است تقدیم غسل بروز
پنجشنبه بلکه اختصاص بخوف کم آب ندارد و هم چنین که ترسد که فوت شود

شستن سه مرتبه از طرفین را از اب در اورد و حقیقت وضو بود به نیت غسل بهتر است
و هرگاه بعد از غسل ارتماسی معلوم مشود که چیزی از بدن او را اب نگرفته غسل را اعاده
کند و هرگاه زیر باران نشیند و ناودان و اب نشار غسل ارتماسی بیصورت است اما غسل
ترتیبی مانعی ندارد مثل اینکه در زیر باران نیت غسل کند و باران بر سر او بریزد تا
دست بالد و سر و گردن را اب برساند و بعد از ان طرف راست را و بعد از ان طرف
چپ او لا هر اینست که غسل ارتماسی در همه غسلهای واجبی و سنتی جایز باشد هر چند
که در بسیاری از انها حدیثی نیست مطلب سیم باید که اب غسل مباح باشد و پاک
باشد و اب مضاف نباشد مثل گلاب و عرق و غیران بلکه اب حقیقی باشد و اظهر
اینست که باید بدن پاک باشد پس هرگاه نجس باشد غسل صحیح نیست بلکه اگر غسل
ارتماسی در اب جاری یا کر بکند و نجاست بمجرد دخول در اب زایل شود هم حکم بصحت
مشکل است و ظاهر اینست که ازاله نجاست از هر عضوی قبل از شستن ان عضو
کافی باشد و واجب نیست که جمیع اعضا را قبل از غسل تطهیر کند فصل پنجم در اداب و
سنتهای غسل است و در ان دو مطلب است مطلب اول سنت است از برای مردی که
منی از برای او خارج باشد استبرا کردن یعنی سعی کند که مجری منی را پاک کند تا
اینکه بول کند اول و بعد از ان بدست مالیدن بمجری بقیه بول را هم بیرون
بیاورد و بهترین صورتها اینست که اولا سه مرتبه تنحنح بکند و بعد از ان دست
بالد از دم سوراخ مقعد بقوت تا بیخ ذکر سه مرتبه و بعد از ان بیخ ذکر دست

بالد تا سر ان سه مرتبه بعد از ان سر ذکر را سه مرتبه بیفشارد و بهترین صورتها
اینست که انگشت بزرگ را در پشت ذکر بگذارد و انگشت میانین را در زیر مقعد
و بکشد و بیاورد تا اخر ذکر که در پنج ذکر است که در میان مجتهدان هم داخل
اصل ذکر نشود و هم چنین اصل ذکر را هم چنین تا سر ذکر و تاکید در استبرا است
و فایده ان اینست که دیگر بعد از ان اگر تری از او ظاهر شود که معلوم نبا
شد چه چیز است غسل و وضوی او شکسته نشود پس اگر بول و استبرا هر دو
بکند و بعد از ان تری از او ظاهر شود و معلوم نباشد که منی است یا بول یا مذی
یا غیران پس بر او نه غسل واجب است و نه وضو و نه هم شستن ان تری و اما
اگر هیچکدام را نکرده باشد و بعد از ان چنین تری ظاهر شود این شخص باید
غسل را اعاده کند و ان تری را هم بشوید و هر چه باو رسیده است نجس است
و اگر بول کرده و استبرا نکرده غسل اعاده نخواهد لکن ان تری نجس است و وضو
باید بسازد و اگر استبرا کرده و بول نکرده پس اگر ممکن است بول کند و نکرده
ان تری باید غسل را اعاده کند و تری را بشوید و اگر بول او نیامده و ممکن نبود
که بول کند در ... خلاف است و اظهر در نظر حقیر اینست که اینهم مثل سابق
و در صورتی که غسل شکسته میشود ان نماز که قبل از امدن این تری کرده صحیح
است و اعاده نماز ... انها که گفتیم همه در صورتیست که ان تری مشتبه الحال باشد
و اما اگر دانیم که این تری منی است یا بول است یا مذی است پس بحکم ان عمل کنیم ...

بول واستبرا شده باشد واشکال در صورتیست که بول واستبرا نکرده باشد که
غسل کند وبعد از ان ملاعبه ودست بازی بکند واز او منی بیاید یا ونی بیاید
یا بول کند واحتمال این هم باشد که الوده از منی در مجری باشد که بان مخلوط
شده باشد وحکم این از کلام فقها صریحا بر نمی اید وبملاحظه احادیث احتیاط
از اینها هم بکند بهتر خواهد بود وبعضی از برای زنان هم بول واستبرا سنت
دانسته اند واما از احکامی که در استبراء مرد گفتیم در اینجا جاری نیست وهر تری
که از زنان ظاهر شود ومشتبه باشد پس هیچ ضرر ندارد در هیچ حال وطریق
استبراء زن انست که با انگشتان خود از عرض فرج از عقب وطرف بجز را بیفشا
رد وهرگاه منی مرد در رحم زن بوده بعد از غسل از رحم بیرون بیاید بر او غسل
نیست واما اگر منی خود زن بیرون اید باید غسل را اعاده کند خواه مخلوط باشد
بمنی مرد یا خالص باشد ودر صورت اشتباه نیز بر او غسل نیست **مطلب دویم** سنت
است که در اول غسل بسم الله بگوید ودستها را تا بند دست سه مرتبه بشوید
وبعضی تا مرفق سنت دانسته اند واین بهتر است ومضمضه واستنشا
ق بکند وظاهر اینست که در اینها تفاوت در غسل ارتماسی وترتیبی نباشد و
سنت است که در غسل ترتیبی دست بدن بمالد وآب بدست بهمه جا برساند
انجاهائی که اب بانها میرسد باز مبالغه در دست مالیدن انها بکند مثل موی تنک
وچین بدن وسنت است شستن موی ودعا خواندن بانچه وارد شده است

در اثنای غسل وبعد فراغ وانکه بقدر یک صاع باشد وصاع چهار مد است و
بیان ان گذشت وموالات بعمل اورد وموالات بهیچ یک از دو معنی
که در وضو گذشت در اینجا واجب نیست بلکه سنت است وهر یک از اعضا را
سه مرتبه بشوید ومکروهست که کسی کمک او بکند باین معنی که اب بدست او
بدهد واو ببدن بریزد ودر غسل کردن جائی که در افتاب گرم شده **فائده** هرگاه
کسی در اثنای غسل از او حدث اصغر سر بزند پس در ان خلاف عظیم است واشکال
بسیار است واحوط انست که غسل را تمام کند واعاده کند ووضو هم بسازد و
دور نیست که اگر تمام نکند هم ضرر نداشته باشد بلکه قصد کند بطلان اول را
سر گیرد ووضو هم بسازد وظاهر اینست که این گفتگو در غسل ارتماسی هم جاری
میشود بجهت انچه پیش گفتیم که هر جزئی ابتدا که اب کوفت غسل از عمل امده است
وممکن نیست که بعضی گفته اند که تمام بدن باید فرو رود هیچ جزء از غسل بعمل نیامده است
باب سیم در تیمم است ودر ان چند فصل است **فصل اول** در اقسام تیمم است بدانکه
تیمم طهارت اضطراریست که جناب اقدس الهی از برای رفع مشقت وحرج قرار داده
که در جائی که اب نباشد یا در استعمال ان مشقتی باشد اکتفا بان جایز است پس ان
از برای هر چیزی که وضو واجب باشد یا غسل واجب باشد مثل نماز وطواف ومس
کتابت قران ودخول مساجد وقرائت عزایم وغیر اینها از انچه گذشت ومیسر نشود
وضو یا غسل پس تیمم واجب خواهد بود وان سبب مباح شدن انها میشود وهم چنین

گاهی واجب میشود بنذر وشبه نذر وعلاوه بر انچه گذشت واجب میشود بر کسی که در مسجد الحرام یا مسجد پیغمبر صلی الله علیه واله خوابیده باشد ومحتلم شود پس تیمم میکند از برای بیرون امدن مگر در صورتی که ممکن باشد غسل بجهت انکه نجاست بمسجد برسد وان فرض نادر نیست وهم چنین که سنت باشد از برای ان وضو یا غسل از امور دیگر پیش ذکر کردیم سنت است تیمم از برای انها وعلاوه بر انها سنت است تیمم از برای خوابیدن با وجود اب حتی بغبار رخت خواب هر چند ممکن باشد ازبرای او خاک ونیز تیمم از برای نماز میت هر چند اب میسر باشد ونیز تجدید کردن تیمم از برای هر نماز

فصل دویم در اسبابی که باعث عدم تمکن از وضو و غسل میشود ودران چند مطلب است **مطلب اول** از جمله اسباب تیمم نیافتن اب بقدر وضو یا غسل واگر قلیل اب داشته باشد که وفا نکند وممکن باشد که قلیل طلب بر زند وبو یا عرق یا امثال ان داخل ان کند که کفایت کند وان اب از اطلاق در نرود وبان در برهوت از ان اب بکو بیند باید که داخل کند وبان وضو یا غسل بعمل اورد واگر اب بقدر وضو داشته باشد یا بقدر غسل وهر دو بر او واجب باشد مثل انکه در غیر غسل جنابت باشد احوط انست که غسل کند ودر عوض وضو تیمم کند واگر نجاستی در او باشد که لازم باشد ازاله ان یا ان نجاست در جامه اش باشد ونتواند جامه را از خود دور کند بجهت سرما یا غیر ان ازاله نجاست را مقدم دارد ودر عوض وضو یا غسل تیمم کند مگر انکه انکه چیزی که بان تیمم توان کرد بهم

نرسد در این صورت با ان اب وضو یا غسل بعمل اورد وبا نجاست نماز کند وکسی که اب نداشته یا اینست که یقین دارد که تا وقت نماز باقیست اب بجهة او میسر نمیشود یا اینست که یقین دارد که اب در وقت میسر میشود ونماز را در وقت میتواند کرد پس در صورت اول بر او طلب اب وتفحص از ان لازم نیست ودر صورت ثانیه صبر وانتظار ضرور است وهم چنین هرگاه مظنه دارد هم باید طلب کند تا گمان او باقیست واما در صورتی که گمان او اینست که در وقت اب میسر نمیشود یا انکه طرفین مساویند واحتمال حصول وعدم حصول اب در وقت در نزد او مساویست پس این شخص باید در زمین هموار که کوه ودرخت وسنگ لاخ نباشد بقدر دو تیر پرتاب از چهار جانب تفحص کند واگر زمین ناهموار است بقدر یک تیر پرتاب واگر از دزد یا درنده ترسد وبیم ضرر باشد طلب از او ساقط است واین وجوب طلب در وقتیست که وقت وسعت داشته باشد واما اگر وقت تنگ باشد مثل انکه پیش از طلوع افتاب از خواب برخیزد ووقت وفا نکند تیمم کند ونماز کند وهم چنین هر چند اب موجود باشد اما وقت انقدر نیست که وضو یا غسل بعمل اورد بان تیمم کند واگر کاهلی کند وطلب اب نمود تا وقت تنگ شود مشهور انست که گناه کار است اما تیمم کند ونماز کند واعاده بر او نیست واحوط انست که نماز را اعاده کند وهرگاه اب موجود باشد واهمال کند تا وقت وفا نکند بوضو یا غسل وادراک نماز در وقت هر چند بقدر یک رکعت از باشد او نیز تیمم کند ونماز را در وقت بکند واحوط انست

کما عادة هم بکند واعادهٔ او در این دو صورت ترک نکند که در مسئله اشکال قوی
هست مطلب دوم از جمله اسباب تیمم اینست که خود را باب نمی تواند رساند باعتبار
زمین گیر بودن یا بسبب آنکه آب در چاهست و بند و دلو ندارد که آب بیرون
بیاورد یا آبرا میفروشند و قیمت ندارد که بگیرد یا از دزد یا درنده میترسد خواه
از جان خود میترسد یا از مال یا از عرض خود وضعف نیز هم از جملهٔ عذرهاست
هرچند که آن امور مذکوره نباشد مثل کسانی که از رفتن بقبرستان میترسند یا از
خانهٔ تاریک میترسند و هم چنین هرگاه از سرما ترسد و شاق باشد برو تحمل
آن هرچند ایمن باشد از آزار رسیدن و هرگاه ممکن باشد او را کندن چاه یا
آب از چاه بیرون آوردن بهر چاره که باشد حتی مثل اینکه جامهٔ خود را بیاویزد
و بعد از آنکه تر شد بیرون آورد و بیفشارد باید تحصیل آب بکند و همچنین
واجبست گرم کردن آب هرگاه از سرما ترسد و واجبست خریدن آن برای کسی که
ممکن باشد قیمت و ضرری باو نرسد در دادن قیمت هرچند باضعاف قیمت
آن باشد اما اگر ضرر باو میرسد باین معنی که بجهت قوت خود و عیال خود ولباس ضروریه
معطل میماند پس برو واجب نیست خریدن خواه ضرر بحال باشد یا از برای بعد
از این هرگاه امید بهم رسیدن چیزی دیگر از برای او نباشد که کفایت او کند
و همچنین واجبست خریدن بند و دلو و امثال آن هرگاه موقوف باشد تحصیل
آب بآن و همچنین خریدن هیزم برای آب گرم کردن و امثال آنها و اگر کسی آبرا باو بخشد

واجبست قبول کند بلکه اگر قیمت آبرا ببخشد میسر شود خریدن هم واجبست قبول
آن مطلب سیم از جملهٔ عذرها آزار رسیدن است که بترسد باوجود آن مرض از استعمال
آب خواه از مرض بترسد یا از سخت شدن آن و طول کشیدن آن و همچنین
هرگاه آزار نداشته باشد اما میترسد که آزاری بهم رساند و همچنین دمل و جراحت در جائی
که چیره میسر نیست و معیار حکم آن حصول مشقت و عسرت و تعبیست که در
عادت تحمل آن بسیار شاق است نه بمجرد اسم مرض و آزار بجهت آنکه بسیار آزار
هست که استعمال آب بآن ضرری ندارد و مظنهٔ ضرر کافیست بلکه احتمال هم کافیست
و جنبی که بترسد از استعمال آب باید تیمم کند خواه عمداً خود را جنب کرده باشد
یا بی اختیار جنب شده باشد و بعضی از علما قایل شده اند بوجوب غسل بر کسی که
عمداً جنب شده باشد هرچند بترسد از تلف و این قول ضعیف است و کسی که
داند که آب بهم نمی رسد جایز است از برای او جماع کردن بلکه هرچند بقدر
وضو هم آب داشته باشد جایز است جماع کردن و خوف ترکیدن دست و صورت
اگرچه هم جملهٔ عذرهاست بلکه شکستن را هم از اسباب تیمم شمرده اند و آن اینست
که پوست بسبب سرما میشود و بی رویت میشود و گاهی پوست پوست میشود
و گاه هست که منتهی میشود بترکیدن پوست و علما اجماع نیز کرده اند بر این
و بعضی از مردم از راه جهالت متوهم صلاح در چنین اوقات وضو یا غسل عمل
می آورند نماز ایشان صورت ندارد پس اگر کسی در بعضی از این احوال مثل خوف شکستن یا

نتوانند دست و امثال ان موضع رسانند یا غسل کند بان اکتفا نکند و تیمم هم بکند و از
جمله عذرها تشنگی است و خوف تشنگی شدن که تحمل ان شاق باشد پس در اینصورت
اب نگاه دارد و تیمم کند و خوف تشنگی برادر مؤمن هم عذر است بلکه چهارپایی که همراه
دارد مگر انکه حیوانی باشد که از ذبح او ضرری لازم نیاید و تضییع مال نشود که
در اینصورت حتی حیوانی ذبح کرده اول **مطلب چهارم** هرگاه کسی که از برای او اب میسر نشود
و برف باشد اگر تواند شد که باب کردن برف یا بمالیدن ببدن بحدی که اب از ان
روان شود مسمی شستن بعمل اید بان غسل یا وضو بعمل اورد و اینز اگر مقدور نشود
بخاک یا غبار از انچه بعضا اهم گفته تیمم کند و اگر نه اب هست و نه خاک و نه غبار و نه گل
و نه سنگ هیچ یک نباشد ظاهر انست که طهارت از او ساقط باشد و احوط انست
که بر برف تیمم کند مثل خاک و اگر با وجود تیمم بر برف اعضای وضو یا غسل بحال
کمال احتیاط کرده خواهد بود و بعد از میسر شدن وضو یا غسل یا تیمم صحیح نماز را
اعاده کند **فصل سیم** در کیفیت تیمم است و در ان چند مطلب است **مطلب اول** واجبست
در اول نیت کند و قصد کند که تیمم میکنم بدل از وضو یا بدل از غسل از برای مباح
شدن نماز یا غیر از برای او تیمم میکنم واجب قربة الی الله و حقیقت نیت
و تفصیل ان و احکام ان همان است که در وضو گذشت و نیت رفع حدث در
کار نیست بجهة انکه تیمم رفع حدث بالمره نمیکند بلی اگر منظور رفع حدث
باشد تا وقتی که استعمال اب میسر شود یا تا وقتی بهم رساند مانعی ندارد و نیت

باید

باید مقارن دست زدن بر خاک باشد و بعد از نیت کف دستها را با هم بر
خاک میزند و بعد گذاشتن دست بر خاک کافی نیست هر چند بقوت بگذارد
و تمام کف هر دو دستها را بر پیشانی تا بطرف بالای بینی و جبینین که دو طرف پیشانیست
که منتهی میشود بگوشها بمالد و بعضی مسح ابرو را واجب دانسته‌اند و دلیلی بر او
ندیده‌ام و داخل انها احوط است و بعد از ان بکف دست چپ تمام پشت دست راست
را از بند دست تا سر انگشتان بمالد و بعد از ان بکف دست راست تمام
پشت دست چپ را و اصح انست که تمام کف هر دو دستها را دست بتمام پیشانی
و جبینین برسد و هم چنین تمام کف دست راست بتمام پشت دست چپ
اما اینکه هر جزو از اجزای کف بجزوی از اجزای رو و پشت دستها برسد ضرور نیست و باید
که قدری از موی سر داخل کند از باب مقدمه که خاطر جمع مسح پیشانی بعمل
امده باشد و هم چنین قلیلی از بالای بند دست داخل کند و باید که مسح بکف دست
بعمل اید و به پشت دست نمیتوان مسح کرد مگر در حال اضطرار و اگر دستهای
او بریده باشد پس مسح دستها ساقط است و با ذراع خود رو را مسح کند
و اگر انهم میسر نباشد نایب بگیرد چنانکه خواهیم گفت و اگر یک دست او قطع
شده باشد باقی دست رو را مسح کند و پشت این دست را بذراع ان دست بمالد
یا نایب بگیرد و اگر میسر نشود بخاک بمالد و اگر بعض دست را بریده باشد
باقی را مسح کند و اظهر انست که واجبست که چیزی از خاک بدست بچسبد که بان مسح کند

وهرکاه بدست او نچسپیده دفعه دیکر دست بر خاک بزند **مطلب دویم** مشهور انست
که در تیمم بدل غسل یکمرتبه دیکر دستها را برخاک بزند از برای پشت دستها
ودر بدل وضو بهمان اکتفا میکنند واظهر در نزد حقیر انست که فرقی میان وضو وغسل
نیست ویکدفعه در هردو زدن کافیست اما دومرتبه زدن سنت است خصوصا از
برای غسل ونهایت احتیاط انست که بدل وضو یا غسل هرکدام باشد دو تیمم بکند
یکی یک ضرب ودیکری دو ضرب وهردو را بقصد قربت یا اینکه یک ضربرا بنیت
وجوب ودو ضرب را به نیت سنتی ودر تیمم بدل غسلها فرقی بنیت مکر اینکه
در تیمم بدل غسل جنابت وضو درکار نیست اما سایر اغسال هرکاه موجب وضو
بهم رسیده وضوهم بسازد واکر وضو میسر نشد تیمم دیکر هم بدل وضو بکند هم
مطلب سیم واجبست ترتیب بنحوی که مذکور شد وموالات یعنی عقب هم دیکر کردن
این افعال خواه بدل وضو باشد یا بدل غسل واینکه از بالا بکیرد ودر زدن دستها
هردو وجمعی از اصحاب کفته اند که باید مواضع مسح پاک باشد واین احوط است
واکر ازاله نجاست ممکن نباشد با نجاست تیمم بکند هرچند متعدی باشد مکر انرا
وبعضی را نجس کند وهم چنین است هرکاه نجاست حایل باشد مثل خون غلیظ
خشکیده وواجبست که تیمم را خود مباشر شود مکر در صورت عجز پس درین وقت
نایب بکیرد وان نایب دستهای اورا بخاک بزند واعضای اورا مسح کند واکر
ممکن نشود نایب دستهای خودرا بخاک بزند واعضای اورا مسح کند

وباوجود

وباوجود امکان اینکه غیر دست اورا برخاک بزند یا دست خودرا بخاک بزند
اکتفا بخاک کردن صورت وپشت دستها اشکالست بجهة انکه دست بر خاک
زدن هم از افعال تیمم است پس باید برای ان نایب بکیرد واکر انهم میسر نشود اعضای
خودرا بخاک بمالد **مطلب چهارم** سنت است بسم الله کفتن وکشادن انکشتان در حال
زدن بخاک وتخلیل انکشتان در مسح یعنی دست یعنی در میان انکشتان ضرور
نیست بلکه مستحب هم نیست وسنت است که دست را از عضو برندارد تا مسح
تمام شود **فصل چهارم** در بیان چیزی که بان تیمم جایز است بدانکه خلافی نیست در
میان علما در اینکه تیمم بخاک جایز است واقوی در نزد حقیر انست که تا خاک
میسر شود بچیزی دیکر تیمم نمیتوان کرد واکثر متاخرین وبعضی از قدما کفته اند
که هرچه بر او زمین صادق است این خوبست مثل سنک وکلوخ وغیران
ودلیل ان علم نیست واما کل بعضی شسته خورده که شبیه بخاکست پس ان هم
که جایز است تیمم بان وخلافی در ان نقل نشده واما کچ واهک پیش از
پختن انها پس اکر خاک بر انها صادق باشد مثل بعضی بلاد که کچ انها خاکست
خوبست واکر صادق نباشد اظهر انست که تیمم نمیتوان کرد وهم چنین بعد پختن
جایز نیست تیمم با انها وبعضی جایز دانسته اند وان ضعیف است وهم چنین اظهر
انست که بسفال مثل اجر وکوزه برشته ومثل انها تیمم جایز نیست وهرکاه خاک
نباشد بغبار جامه یا نمد زین یا یال اسب وامثال انها تیمم کند واظهر انست که غبار بمقدم

است بر سنگ و احوط جمع میان تیمم بغبار و سنگ است و اظهر آنست که در تیمم
بغبار جهت نیست از جامه یا امثال معتبر است که از غبار محسوس شود بعد از
ان تیمم کند و اگر فرض شود که در آنها هیچ غبار نباشد پس تیمم با ان ساقط است
و باید که غبار غبار خاک باشد و غبار خاکستر و امثال آنها کافی نیست و اگر
غبار هم میسر نشود به گل تیمم کند و طریق ان اینست که دستها را بگل میگذارد
و بعد از ان میتکاند و بعضی از علما گفته اند که باید که از آب خالی
باشد یعنی مثل گل خاکستر و احوط امثال ان نباشد و اظهر انست که حکم گل هم
پوشیده بمقدم است و احوط انست که جمع میان هر دو کند اگر هر دو موجود و اگر
هیچ یک از اینها بهم نرسد و برف بهم رسد پس حکم ان پیش گذشت و باید
که خالص تیمم پاک باشد و بر خاک نجس تیمم جایز نیست و هم چنین باید که
مباح باشد و هرگاه محبوس باشد در مکان غصبی و کراهتی از صاحب معلوم
نباشد و ضرری با و نرسد از تیمم کردن در انجا تیمم بکند و اگر غیر این باشد
محل اشکال است و مکروه است تیمم بر زمین شوره که نمک و رمل و سنگ است
که از جنس زمین باشد و در میان جادهها باشد فصل پنجم در احکام تیمم و ان
حق انست و در ان چند مطلب است مطلب اول بدانکه جایز نیست تیمم کردن پیش
از داخل شدن وقت اما بعد از دخول وقت پس بعضی گفته اند که در اول
وقت میتواند تیمم بکند و بعضی گفته اند که صبر کند تا آخر وقت ما فوت نشود

فصل پنجم
مطلب اول

مر حقیر انست که اگر امید زوال عذر باشد و ممکن باشد که آب پیدا شود
یا آزار رفع شود صبر کند تا آخر وقت بقدری که مظنه آن باشد که بقدر تیمم
و نماز باقی مانده است در انوقت تیمم کند و نماز کند و اگر امید زوال عذر
نباشد در اول وقت میتواند تیمم کند و هرگاه کسی تیمم از برای نمازی کرده
باشد و وقت نماز دیگر داخل شود با ان تیمم نماز دیگر را در اول وقت
میتوان کرد و انتظار رفع عذر نمیکشد و بعید نیست همچنین نماز میتوان کرد و از
برای نماز قضا هر وقت که اراده کند میتواند تیمم بکند و هم چنین اظهر انست که از برای
برای نوافل یومیه در اول وقت میتواند کرد تیمم بکند و از نمازهای سنتی
دیگر هم هر وقت که خواهد میتواند تیمم بکند و هم چنین نماز ایات مطلب دویم
هرگاه نمازها با تیمم کرد و دیگر بر او قضای ان نماز نیست و هم چنین هرگاه
بعد از نماز اب پیدا شود و عذر زایل شود و وقت باقی باشد جهت
برای اعاده واجب نیست خواه در سفر و خواه در حضر و لیکن مستحب است
اعاده و اگر تیمم کند و نماز نکرده آب پیدا شود و عذر زایل شود و بقدری
انکه آب را استعمال کند در وضو یا غسل از برای او استعمال حیثی شود
تیمم او باطل میشود هر چند بعد از استعمال ان آب تلف شود یا ثانیا عذر
حاصل شود و اما اگر بقدر استعمال کردن آب نگذشته از انجهت
اب تلف شود یا عذر حاصل شود پس در ان دو قول است و احوط بلکه اظهر

مطلب دوم

بطلان است پس باید ثانیا تیمم کند و نماز کند و امّا اگر آب پیدا شود بعد از آنکه بنماز
داخل شده باشد یعنی تکبیرة الاحرام گفته باشد یا شروع در آن کرده باشد پس
اقوی آنست که نماز را تمام میکند و لیکن سنت است که تا برکوع نرفته است برگر
دد و وضو بسازد یا غسل کند و نماز را از سر گیرد و ظاهر اینست که بهمان تیمم
نماز دیگری هم میتواند و هرگاه بعد از فراغ از تیمم شده باشد چنانکه تیمم نسبت
بآن نماز باطل نشده نسبت بنماز دیگر هم باطل نشده است و ظاهر اینست که
مطلب سیم فرقی مابین نماز سنتی و واجبی هم نیست **مطلب سیم** هرگاه جنبی تیمم کرده باشد و بعد از
آن از او حدث اصغری سر زده اشهر و اظهر آنست که باز تیمم بدل از غسل میکند هر
چند قادر باشد بوضو ساختن و سید مرتضی قایل شده است باینکه باید وضو
بسازد و اگر نتواند تیمم بدل از وضو بسازد تا وقتی که غسل او را میسر شود و احوط
آنست که وضو بسازد و تیمم هم بدل غسل بکند و اگر وضو میسر نشود تیمم بکند یکی
بدل وضو و دیگری بدل از غسل جنابت و ظاهر اینست که کلام در حیض و نفاس
مطلب چهارم و امثال اینها نیز همین باشد و تفاوتی نباشد **مطلب چهارم** کسی که نه آب بیابد و نه
خاک و نه چیز دیگر که بآن تیمم توان کرد نماز از او ساقط است و بعضی گفته اند که نماز بکند
و اعاده هم بکند و بعضی گفته اند در اوقات نماز ذکر خدا بکند بمقدار نماز و امّا اقوی نیست
باب چهارم و امّا قضای نماز پس اظهر آنست که واجبست **باب چهارم** در نجاسات و طریق ازاله آنها و
فصل اول انواع مطهرات و در آن چند فصلست **فصل اول** در نجاسات و در آن چند

مطلب است

مطلب اول

مطلب است **مطلب اول** از جمله نجاسات بول و غایط حیوانیست که حرام گوشت باشد
و بشرط آنکه آن حیوان خون دونده داشته باشد یعنی که هرگاه رگی از
حیوان را ببرند خون از آن بقوّة روان شود و در مقابل آن خونیست که بقوّت
ترشح و سستی بیرون آید مثل خون ماهی پس بول و غایط انسان و کوک و شغال
و شیر و روباه و موش و گربه و امثال اینها نجس است و بول و غایط ماهی حرام گوشت
و غوک و عقرب و سوسک و جعل و زنبور و مگس و پشه و امثال اینها پاکست و بعضی
بول پسر شیرخواره را قبل از اینکه چیز خور بشود پاک دانسته اند و آن ضعیف
است و جماعتی قایل شده که بول و غایط پرنده پاکست هر چند حرام گوشت باشد
و بعضی از این جماعت بول خفاش را استثنا کرده اند و حکم بنجاست کرده اند
و اقوی اینست که فرقی مابین پرنده و غیر پرنده نیست و بول و غایط حرام گوشت
اینها نجس است خصوصا خفاش که دلیل نجاست بول آن اقویست از پرندهای دیگر
و امّا حیوانات حلال گوشت پس بول و غایط اینها هم پاکست و در بول اسب و استر
و الاغ خلاف کرده اند و اقوی اینست که هم پاکست امّا کراهت دارد و کراهت بول
بیشتر از کراهت سرگین است و کراهت بول و سرگین الاغ بیشتر است و بعضی علما
قایل بنجاست شده اند و آن ضعیف و متروک و مهجور است و حیوانات حلال گو
شت که بسبب نجاست خواری گوشت آنها حرام میشود و هم چنین گوسفندی که
بشیر سگ یا خوک پرورش یافته باشد و حیوانی که انسان با او جماع کرده باشد

همراهشان بود ونمایط انها نجس است و گوشت انها حرام است مطلب دویم از جملهٔ نجا
سات منی و خون حیوانیست که خون دونده داشته باشد و منی حیوانانی که خون
دونده ندارد نجس نیست و خون حیوانی که خون دونده دارد نجس است خواه
از سر بریده بیاید یا از رگ بیاید یا از خراشیدن و ناخن فرو رفتن و خواه کم و خواه
بسیار بغیر خونی که در میان که در میان خواه در اصل گوشت جمع شود و خواه
در میان رگها باشد و ان اینجا حلال است خونی که در میان دل حیوان هست اما خونی
که در میان شکم حیوان جمع میشود در وقت ذبح و معلوم باشد که بکشیدن نفس
فرو برده است یا بسبب انکه سرش در وقت ذبح در بلندی بوده است پس ان
نجس است و حرام است و اگر معلوم نباشد که بسبب اینها برگشته باشد و بسیاری
باشد پس با مظنه این معنی باقیست و حکم بطهارت ان مشکل است و همچنین
حکم بنجاست چیزی که ملاقی ان شود هم مشکل است پس شاید توان گفت که
هرگاه از خون در جامه و بدن بیشتر از درم بغلی باشد نماز توان کرد و اما اگر از ان
از بشود بغیر طریق تطهیر شرعی مثل انکه خشک شود و بو رود یا با بمضاف ازاله شود
دیگر واجب نباشد تطهیر بدن و جامه اما احوط انست که مطلقا از ان اجتناب کنند و اما
خون حیوانی که خون دونده ندارد مثل ماهی و کیک و پشه و امثال انها پس ان
پاکست و خونی که در میان تخم مرغ بهم میرسد نجس است و هم چنین خونی که در میان
شیر حیوان پیدا میشود و خونی که معلوم نباشد که خون پاکست یا خون نجس است

اصل طهارت انست مطلب سیم از جمله نجاسات مردار است از هر حیوانی که خون دونده
داشته باشد خواه ادمی باشد و خواه غیر ادمی خواه اهلی و خواه صحرائی و اگر مرده
انسان بعد از سرد شدن [illegible] خلاف نیست و احوط اجتناب و نجاست مردار هم مثل سایر نجا
ستها اگر تر باشد ملاقات کند نجس میکند و اگر خشک باشد نجس نمیکند و قطعه که جدا
میشود از بدن حیوان نجس است خواه از مرده جدا شود یا از زنده و اما اگر بدن
زنده قطعه بریده شده باشد و الحال جدا شود و هنوز روح از ان قطعه مفا
رقت کند پس ان نجس است جزما و اگر روح از ان قطعه مفارقت کند و هنوز جدا
نشده باشد پس ان پاکست و اگر جدا شود بعد از مفارقت روح پس در ان اشکال است
و احوط اجتناب است و اما مثل پوستهای ضعیف و پوستها که از دست و لب جدا میشود
بخودی خود یا بجهه دست مالیدن [illegible] قوه و الی پس نجاست انها معلوم نیست خصوصا
از کف دستها در وقت شستن جامه و فشردن از جدا میشوند و پوست و هر ابدانی
کودن پاک نمیشود و از مردار چند چیز استثنا شده است که انها پاکند و ان پشم است
و مو و کرک و پر و استخوان و شاخ و سم و تخم و پنیرمایه و در تخم شرط است انکه پوست
بالا رو بگیره باشد هرچند سخت نشده باشد و مراد از پنیرمایه چیزی است
که بچه حیوان در اوایل تولد میخورد و در شیردان او بسته میشود و بعضی گفته اند
خود شیردان هم پاکست اما ظاهر از احادیث منع او است و لهذا احتیاجی بشستن ندا
شته باشد هرگاه بجای دیگر با رطوبت ملاقات نکند و احوط انست که از ان بشویند

و ما از او کفری ظاهر نشود پاکست و مشهور انست که اولاد کفار نجسند هرچند
بالغ نشده باشند و هرگاه مسلمانان انها را اسیر کنند تابع مسلمانند در پاکی مطلب پنجم
از جمله نجاسات شراب و هر مسکری که از اصل روان مثل نبیذ که شرابیست از
خرما میسازند و غیر ان و فقاع نجس است هرچند مست نکند و اما مثل بنگ و چرس
و غیر اینها که مایع نیست فی الاصل پس همه اینها پاکست مجتنب داخل انها کنند
و هم چنین اب انگور هرگاه بجوش اید نجس میشود خواه باتش بجوش اید یا بغیر
یا بخودی خود و اما اب مویز و خرما پس بعضی قول بنجاست انها کرده اند هرگاه
بجوش بیاید و احوط اجتناب است و عرق جنبی که از حرام جنب شده باشد و عرق
شتری که نجاست خوار باشد خلاف است و احوط بلکه اظهر نجاستست و بعضی از علما
قایل بنجاست و این ضعیف است فصل دویم در ازاله نجاساتست و در ان چند مطلب
است مطلب اول بدانکه واجبست ازاله نجاست از جامه و بدن از برای نماز و طواف
واجب و از خوردنیها و ظروفی که استعمال میشود در چیزی که [illegible]
که بعد از این مذکور خواهد شد مگر در حال اضطرار یا بسبب عذری بعضی از اینها ذکر
بیان خواهیم کردن و واجبست ازاله نجاست از مسجد بر هرکس که مطلع شود و انکه
نجاسترا داخل مسجد نکند و اظهر یقینی است که واجبست دور کردن نجاستی
است که بمسجد سرایت کند پس اگر کسی بعض جاهای او نجس باشد یا دستمال
نجس همراه داشته باشد یا امثال ان معلوم نیست ضرر داشته باشد بلی ظاهر

اینست که هرگاه نجس را بزمین مسجد برساند حرام باشد هرچند رطوبتی نداشته باشد
که سرایت کند اما مطلق داخل کردن حرمت ان معلوم نیست و در عرف هرچند بوریا
و فرش مسجد را مسجد نمیگویند اما احوط انست که نجاست از انها نیز دور کنند و هم چنین
از ضریح ائمه و جمعی از علما گفته اند که حکم ضرایح مقدسه و مصاحف مشرفه و الات مختصه
بانها مثل قاپوق قران و فروش مثل مسجد است مطلب دویم زوال حکم نجاست موقوف
بزوال عین است پس اگر عین نجاست زایل شود بچیزی که مطهر باشد و اما رنگ یا بو
یا [illegible] باقی باشد باکی نیست و واجب است دو بار شستن بدن و جامه از بول و
در بدن دست مالیدن واجب نیست بلکه روان کردن اب بر ان کافیست بشرط زوال
عین و باید که [illegible] اول بشوید و هرگاه در بدن جسم لغزنده و غلیظی که
با بول مخلوط شده باشد مثل منی [illegible] غالبا
محتاج [illegible] مالیدن [illegible] و اما در غیر جامه و بدن مثل چوب و تخته و ظرف
و فرش پس احوط در همه اینست که دو مرتبه بشوید و اظهر انست که فاصله کردن حقیقی
میان دو شستن ضرور است پس اگر ابرا جاری کنند [illegible]
[illegible] که ان فاصله میکردد و شستن [illegible] کافی نیست
بلکه باید [illegible] شستن [illegible] از اب ریختن و بعد از ان مرتبه دیگر
بریزد [illegible] در لزوم دو مرتبه [illegible] نیست که باید تعلیل بشود و اما در اب
جاری پس یکمرتبه کافیست و مشهور انست که در اب کثیر باشد هم یکمرتبه کافیست

و در شیری که از پستان مردار بدوشند خلاف است و احوط اجتناب است و موی و پشم و امثال
آنها را هرگاه از مردار بکارند یا مقراض کنند [illegible] و هرگاه از آنها بکنند تر
مو و پشم را بشویند و ظاهر آنست که حکم شاخ و سم هم چنین باشد و فرقی نیست در
استثنای امور مذکوره مابین حیوان ماکول اللحم و غیر ماکول اللحم و نافه مشک که از
آهو در حال حیات جدا شده باشد یا از آهوئی که او را تذکیه کرده باشند پاک است
و اگر از مردار جدا شود در آن اشکال است و احوط اجتناب است هرچند نجاست آن
معلوم نیست خصوص هرگاه از مسلمی گرفته باشند و اما اصل مشک پس بی اشکال پاک است
و ظاهر اینست که در صورت علم باینکه از مردار گرفته باشند هم پاکست و بدانکه خلافی
نیست در اینکه [illegible] و خوک بذبح کردن پاک نمیشود هم چنانکه خلافی نیست در
اینکه هر حیوان حلال گوشت بتذکیه پاک میشود و خلاف کرده اند در حیوانات درنده
مثل شیر و گرگ و روباه و امثال آنها و در مسوخ و حشرات و اقوی و اشهر در حیوانات
درنده اینست که پاک میشوند و اظهر در نظر حقیر آنست که مسوخ و حشرات هم چنین
باشند و اظهر آنست که دباغی کردن آنها هم شرط نیست و مسوخ چنانکه در حدیث
صحیح وارد شده فیل است و [illegible] و خفاش و میمون و خوک و جریث که نوعیست از ماهی
و سوسمار و موش و عقرب و خرس و [illegible] و در بعضی روایات طاوس
و در بعضی [illegible] وارد شده است و مراد از حشرات حیوانیست که در زمین
جا میگیرند مثل موش و سوسمار و غیر آنها مطلب چهارم سگ و خوک و کافر است اما سگ و خوک

پس بعضی انها نجس است و اما سگ و خوک آبی پس نجاست انها معلوم نیست و
فرقی مابین سگ شکاری و غیر آن نیست و بعضی علما گفته اند جای دهان سگ از شکار
[illegible] که از او گرفته واجب نیست شستن آن و این ضعیف است [illegible]
جزوی از اینها نیز نجس است و بچه اینها نیز نجس است اما اگر بچه متولد شود از اینها
که او را سگ و خوک نگویند پس در نجاست آن اشکال است [illegible]
یکی از اینها با حیوان پاک جفت شود بچه [illegible] تابع اسم خواهد بود
و اما کافر پس غیر یهود و نصاری و مجوس است پس اشکال در نجاست آنها نیست خواه
بت پرست و آتش پرست [illegible] و خواه غیر آنها [illegible]
محمد ابن عبد الوهاب [illegible] کافر نجس [illegible] و اما یهود و نصاری و مجوس
پس اشهر و اقوی در آنها نجاست است و کسانی که اظهار عداوت اهل بیت کنند مثل خوارج
مرجیه و ناصبیها هم کافرند و هم چنین کسی که انکار [illegible] ضروریات دین را بکند و در حق او
احتمال شبهه نرود که ممکن باشد برای او که علم بهم نرسانیده باشد مثل انکار نمازهای
پنجگانه و روزه ماه مبارک رمضان و زکوة و امثال انها و هم چنین قایلها
یعنی آنهائی که [illegible] امیر المؤمنین [illegible] از ائمه یا غیر ایشان قایل باشند
و اما [illegible] انها نیست اما مجسمه یعنی آنهائی که خدا را
جسم میدانند پس [illegible] نجاست انها [illegible] و احوط اجتناب
است و اما [illegible] پس اشکالی در پاکی انها نیست و هم چنین اظهر در ولد الزنا طهارتست

هرچند ایستاده باشد و این دور نیست و احوط در جهد دو مرتبه است خصوصا
در آب ایستاده و این حکم مذکور در غیر بول رضیع است و در بول رضیع آب ریختن
یکدفعه کافیست و فشردن ضروری نیست اما باید آب تمام آن بول را فرو گیرد و ظاهر آنست
که جدا شدن آب هم ضروری نباشد همینکه آب بهمه اجزای بول رسید کافیست و این
در وقتیست که آن شیرخواره هنوز چیز خورنده نشده باشد یعنی غذایی بغیر از شیر
و او را نخورده باشد اما و اگر بعضی خورده باشد یا که غذای او نادر باشد کذا اتفاق افتد
ضرری ندارد و لکن علما اتفاق نکرده‌اند که اصلا هیچ غذا نخورده باشد تا دو سال
او تمام نشده باشد داخل سال سیم که شد ظاهر آنست که دیگر این حکم را نداشته باشد
هرچند هنوز غذا نخورده باشد و مشهور آنست که اصل این حکم مخصوص پسر است
و بعضی دختر را ملحق کرده‌اند و آن ضعیف است و اما غیر بول از نجاسات پس
وجوب دو مرتبه شستن معلوم نیست اما احوط دو مرتبه است مطلب بیستم در طریق شستن
ظرفهاست پس اگر در ظرف سگ [illegible] کرده باشد یعنی بیاشامد از آن ظرف بطریق زدن
بان خود پس واجبست که سه بار او را بشویند که اول آن سه بار بخاک باشد.
و مراد از شستن بخاک چنانکه از اکثر علما معلوم میشود بخاک مالیدن خالص
است هرچند خاک خشک باشد و بعضی گفته‌اند که باید ممزوج بآب باشد که شبیه
شستن بعمل بیاید و این اظهر است و احوط آنست که یک دفعه بخاک خالص بمالند و دفعه
دیگر بگل روان بمالند و بعد از آن دو بار بشویند و ظاهر آنست که هرگاه خاک و گل در آنها

ریختن و حرکت دادن و ریختن کافی باشد و یکدو دست مالیدن در کار نباشد
خصوصا در ظرفی که در آنها شک باشد هرچند احوط دست مالیدن است بتقدیر
مقدمه وارد و خاکستر و اشنان و آهک و امثال آنها کافی نیست نه در حال اختیار
و نه در حال اضطرار و جمعی از علما گفته‌اند که حکم لطع یعنی لیسیدن ظرف نیز
مثل ولوغ است و این احوط است اما اگر سگ در ظرفی بیفتد و یا آب دهان
او بریزد در غیر حال ولوغ یا آنکه سگ دهان ولوغ کرده بظرف دیگر
بریزد و امثال اینها هیچ یک از اینها حکم سابق را ندارد بلکه مثل سایر نجاسات که بعد
خواهیم گفت و اظهر آنست که هرگاه سگ چندین دفعه ولوغ کند در ظرفی باز یکمرتبه
شستن بطریق مذکور کافیست و هرگاه خوک در ظرفی ولوغ کند مشهور آنست که
واجبست که هفت مرتبه بشویند و ظاهر آنست که در اینجا خاک در کار نیست و
ظرفی که از شراب نجس شده باشد ظاهر آنست که بسه مرتبه شستن پاک میشود
و احوط هفت مرتبه است و ظاهر آنست که سایر مسکرات مایعه مثل نبیذ و
غیر آن نیز چنین باشد و فرقی نیست در تطهیر ظروف از نجاسات مابین ظروف
که از گل باشد یا از چوب یا از مس یا غیر آن و بعضی از علما گفته‌اند که ظرف
شراب هرگاه کدو باشد یا چوب باشد پاک نمیشود و آن پوچ است الی
اگر ملاقی شراب در کدو و چوب مانده باشد که در آن نفوذ کرده باشد
تطهیر اعماق آن موقوف است بآنکه آب نفوذ در آن بکند اگر که آب را عمق

مگر اینکه پیشتر از استنجا دست آدمی بدون قصد استنجا بمخرج برخورده و نجس
شود و بعد از آن خواهد استنجا کند و در اینصورت ظاهر آنست که حکم نجاست
خارجی باشد و این معنی نیست هرگاه بول و غایط مخلوط بنجاست دیگر از مخرج
بیاید مثل منی یا خون ظاهر عدم عفو است هرگاه مخرج آلوده بخون یا منی بوده است
و بعد از آن بول و غایط کند پس در آنجا البته اجتناب کند و ظاهر آنست که بعضی آلات
استنجا توان رفع خبث کرد و بعضی منع کرده‌اند و اما رفع حدث بآن پس ظاهرا
خلافی نیست که جایز نیست و اجماع بر آن نقل کرده‌اند و کلام در غساله حمام بعد از
این مذکور خواهد شد مطلب بیست و ششم هرگاه چیزی که نجس شده است از باب
جامه و فرش است که جاری ساختن آب بر آن و جدا کردن آب از آن محتاج
است بفشردن پس از آن باید فشرد و احوط بلکه اظهر آنست که بعد فشردن ضروریست
و باید که در شستن اول عین نجاست زایل شود و اگر عینی موجود باشد و بی
تقدیم فشرد نجاست را زایل نکند و اشهر بلکه اظهر آنست که هرگاه عین نجاست زایل
شده باشد در آب جاری و کر دیگر فشردن در کار نباشد و احوط آنست که
بعمل بیاورد و فشردن بهر نحو که ممکن شود باید کرد بعضی جاهاست که به پیچانیدن
جامه و تاب دادن حاصل میشود و در بعضی بکوفتن و در بعضی بلگد زدن مثل
لحاف و دوشک هرگاه نجاست بباطن آنها رفته باشد و اگر ظاهر آنها نجس
شده باشد همان ظاهر را بشویند و بمقوت دست بمالند تا ازاله نجاست بشود

[illegible] از آن بیرون رود بلکه اگر باطن هم نجس شده باشد بشستن ظاهر تنها هم
ظاهر پاک میشود و اتصال بباطن نجس ضرر ندارد و هم چنین جامه که هوای آن نجس
باشد هر قدر از آنرا که بشوئی پاک میشود و اتصال اجزاء نجسه دیگر بآن ضرر
ندارد و بالجمله سرایت بالملاقات است و دلیل بر آن قائم نیست و بعضی گفته‌اند
که هرگاه سرایت ثابت باشد باید هرگاه سگ در بیابان باشد و [illegible] در رو
وقتی که همه آن بیابان گل باشد و رطوبت داشته باشد همه آن بیابان نجس شود
هرچند هزار فرسخ طول و عرض آن باشد و اما مثل خاک و آرد و امثال آن پس
تطهیر آن بآب قلیل صورتی ندارد و اما آب جاری و کر هرگاه علم بهم رسد برسیدن
آب بهمه اجزاء آن و ازاله شدن نجاست از آن پس ظاهر آنست که پاک میشود و
بعضی علما تجویز کرده‌اند تطهیر زمینی را بآب ریختن بحدی که آب بر آن غالب و قاهر
شود و آن مشکل است و بعضی گفته‌اند هرگاه زمین نجس را آب بریزند بنحوی
که آب از آن جدا شود و برود بکنار دیگر جمع شود آن موضع که شسته باشد پاکست
و آنجا که آب جمع شده نجس است و این مشکل است مگر اینکه زمین فرش باشد
بآجر یا بسنگ یا بتخته یا بسیار سخت باشد پس در اینصورت اظهر آنست که پاک
میشود و مثل سیب و امرود و خربزه و امثال آن هرگاه از بیرون نجس شود ظاهر
آنست که بآب قلیل هم پاک میشود مگر اینکه بسیار رسیده باشد و آن
هم وقتی باشد و مثل دانه شکسته [illegible] باشد پس در این موقت دور نیست که بآب کر

از نفوذ کند و پاک کند و اما ظاهر آن پس بمجرد شستن پاک میشود
و هرگاه مثل شیء در ظرف بیفتد با رطوبت ملاقی آن شود ظاهر آنست که همه را
بشویید و اما سایر نجاسات عینا چنانچه ذکر کردیم پس ظاهر آنست که ظرف را از همه
آنها تطهیر باید بشویند و اما طریق شستن ظرف پس کافیست اینکه آب را بریزند
در ظرف و حرکت بدهند که آب هر جای ظرف را که نجس است فرو گیرد و بعد از آن
آب را بریزند و هرگاه ظرف بزرگ باشد که نتوان حرکت داد یا در جایی نصب کرده
باشند مثل خمره رنگرزی و امثال آن پس طریقه آنست که آب را در اطراف او
جاری کنند و در ته او جمع میشود آن را با ظرف بیرون بیاورند و بنابر قول بنجاست
غساله چنانکه اشهر است باید بهر مرتبه که ظرف را که ظرف بیرون میآورند ظرف و
دست را بشویند دیگر انگشت فرو برند تا تمام آب را بیرون بیاورند و اگر در مرتبه
از قطری باشد که بظرف پر شدن بیاید که هر فاصله در آن بمانند که آب از آن
بجوشند و بیرون بیاورند و مشهور آنست که اعتبار عدد در آب کر ساقط میشود
و یکدفعه شستن کافیست بشرط اینکه اگر شستن باکثر بنجاست بغیر ظرف باشد
آن را بعمل آورده باشند و این دور نیست و احوط آنست که عدد را بعمل بیاورند **مطلب چهارم** هر چیزی که با رطوبت ملاقات کند با متنجس این نیز حکم ملاقات
با نجس دارد و خلاف بعض متاخرین در نهایت ضعف و بی وجه است پس هر
چیز که عین نجاست باو برسد و زائل شود بغیر طهارت شرعی مثل اینکه خون را

هر ستی اشتعل یا با آب دهن پاک کند باز هر وقت که چیزی تری بان محل خون برسد
نجس میشود و باید شست **مطلب پنجم** شرطست در آبی که تطهیر بان میشود اینکه در
اول پاک باشد و مضاف نباشد یعنی گلاب و آب غوره یا آب سیب که از آب اینها گرفته
نیست و جمعی از علما شرط کرده اند در ازاله نجاست اینکه آب وارد بر نجاست شود
و شسته شود پس اگر جامه نجسی را در ظرفی که آب در آن باشد بشویند پاک نمیشود
هر چند دلیل این قول تمام نیست و ظاهر خلاف است و چنانکه حدیث صحیح دلالت میکند
میتوان جامه را شست در میان ظرفی که آب در آن باشد اما احوط قول اول
است و احوط آنست که آن غساله یعنی آبی که از جامه و بدن و غیر اینها در وقت
شستن و فشردن جدا میشود اجتناب کنند خواه از شستن اول باشد یا غیر
آن خصوصا وقتی که نجاست بر آب وارد شود و خصوصا در شستن اول هر
چند دلیل تامی تا بحال بر نجاست آنها بنظر حقیر نرسیده است خصوصا در وقتی
که آب بر نجاست وارد شود و این گفتگو در غیر غساله استنجا است و اما غساله
استنجا پس آن پاکست خواه از بول یا از غایط مادامی که علم بتغیر او بنجاست
حاصل نشده و تجسس ضرور نیست و اگر بهم رسد که اجزاء نجاست در میان آن آب هست
دیگر حکم بطهارت مشکل است خصوصا هرگاه آن آب در جایی جمع شود و آن
نجاست در میان آن باشد که در اینجا البته اجتناب بکنند و ظاهر اینست که فرقی
نیست در اینکه دست پیشتر بنجاست برسد یا آب برسد در صورتی پاکست مگر

نتوان تطهیر کرد و اما اگر برسد بحدی که آب مضاف باشد پس تطهیر آن ممکن نیست
چنانکه خواهد آمد و گندم و جو و برنج و امثال اینها را هرگاه باطن آنها نجس
شده است هرگاه نتوانند شست با آب قلیل تطهیر کنند که غساله جدا شود یا منفی
نماید و اگر مغز آنها نجس باشد تطهیر آن بغیر آب جاری و کر مشکل است و
اما گوشت و دنبه هرگاه نجس شود پس با آب قلیل هم میتوان تطهیر کرد و اگر در آب
نجس جوشیده باشد و آب نجس باعماق آنها رفته باشد پس تطهیر آن با آب قلیل
مشکل است مگر اینکه علم بهم رسد که آب باعماق آن نمیرسد و حدیثی که وارد شده
است در باب آب گوشتی که در آن موش مرده یافتند و فرموده اند که آن را بریزند و گوشت را
بشویند و بخورند دور نیست که محمول باشد بر صورتی که علم بکشیدن طول آن بهم نرسیده
باشد و احتمال داشته باشد که تازه افتاده باشد یا مبتنی بر آن است که مکث
طویل در میان آب قلیل بجهت تطهیر ضرر ندارد و این بعید است و بهر تقدیر که در آب
جاری یا کثیر بی اشکال تطهیر میتوان کرد و فتوی هم در کار نیست و اما آن آبگوشت
که نجس شده است پس آن قابل تطهیر نیست و هم چنین هر آب مضافی مثل گلاب و
آب غوره و هم چنین هر مایعی مثل روغن و عسل و شیره هیچیک از آنها قابل تطهیر نیستند
مگر بفرض نادری که کسی عسل و شیره نجس را در آب بسیاری بریزد که اثری کمتر نباشد
و ممزوج شود با آب و مستهلک شود و بعد از آن آنها را بجوشانند تا اینکه شیره یا عسل
بجا بماند پس آن پاکست و بعضی علما جایز دانسته اند که روغن را در آب کثیر بریزند و

بر هم زنند تا مخلوط شود و بعد از آن که جمع شود پاکست و این در صورتی میشود که آب
گرم باشد و این نیز مشکل است و اما آب مطلق پس آن قابل تطهیر است چنانکه بعد از
این مذکور خواهد شد و هرگاه خمره رنگرزی نجس شود جایز است که جامه
را در آن رنگ کنند و بعد از آن بشویند تا حدی که دیگر آب رنگین از او بیاید و اگر
بگذارند که خشک شود و بعد از آن در آب جاری یا کر بگذارند تا آب باعماق او برسد
کافیست و لیقه مرکب و شنجرف مادامی که تر است قابل تطهیر نیست مگر بحدی که دیگر آن
او آب سیاه و سرخ بیرون نیاید و اما اگر بگذارند خشک شود و بعد از آن در آب کر
بگذارند که آب باعماق آن برسد ظاهرا پاک میشود **مطلب هفتم** هرگاه موضع نجاست معلوم باشد
همان جا را بشویند و اگر مشتبه باشد مواضع مشتبه را همه را بشویند و اگر اشتباه
در همه آن چیز باشد مثل اینکه یک موضعی از جامه نجس شده و هیچ نمیدانند که
کجای اوست باید همه را از آب بشویند و هم چنین است حکم بدن و اگر یکی از دو جامه
یا سه جامه یا بیشتر نجس شده باشد و ندانند کدام است پس اگر محصور باشد مشهور
و احوط آنست که باید همه را بشویند و در هیچ یک نماز نمیتوان کرد و اما در مشتبه غیر
محصور مثل جامه بسیار یا فرش بسیار باشد و دانند که یکی از آنها نجس است و لیکن
بجهت بسیاری آنها شستن همه موجب مشقت عظیم و عسر میشود پس شستن
واجب نیست و هم چنین است هرگاه چنین باشد اجتناب از او واجب نیست مثل اینکه
دانی که در این شهر یک گاو و دو گاو حرام است که شیر دهند از شیر همه آن شهر

واجب نیست اجتناب یا دانی که درین شهر دو سه خانه غصبی هست واجب نیست
اجتناب از تصرف در همه خانها والظهر واقوی انست که ملاقی بشبهه محصوره که
نجاسة ان مشتبه باشد نجس نمیشود ومکرر اینکه بهمه ان مشتبه ملاقات
کند وهرگاه دو شاهد تعارض کنند یکی بگوید نجاست ملاقات کرد باین چیز
ودیگری بگوید نکرد اقوی طهارت است وهم چنین هرگاه نجاست معینی در خارج
بهم رسد ویکی از شاهدها بگوید باین جامه رسید ودیگری بگوید بجامه دیگر
دیگر رسید اقوی طهارت هر دو است وهرگاه علم برسیدن نجاست بهم نرسید
بر طهارت خود باقیست هرچند ظن بنجاست حاصل شود مثل آنکه بول بسیار
ترشح کند یا باد از ابر کوه دانه وقطره باشد که بر خفتا یا شیب دراست خصوصا
در وقتی که چند جای بدن او احساس رطوبت بکند یا وسوسه اتو اخیر را
ندیده وعلم بهم نرسانده واجب نیست وتفحص هم ضرور نیست بلکه قول یکنفر عادل
دل هم اعتبار ندارد مگر اینکه از قول او علم بهمرسد واما هرگاه دو مرد عادل
شهادت بدهند بملاقات نجاست پس در ان اشکال است واحوط اجتنابست
واما قبول سخن صاحب ید یعنی آنکه مال در دست اوست پس ان نیز معلوم نیست
بلی سخن او بخوردن مسموعست یعنی از برای ان نجسست واما از برای غیر
پس نجاست ان دلیلی ندارد واحوط آنست که عمل ... نکند ومشهور طهارتیست
عمل نیاورد واما اگر برطوبت ملاقات بان کند پس دلیلی بر نجس شدن ملاقی

نیست هرچند که از صاحب ید هم عادل باشد واما قول صاحب ید در طهارت هم مسموع
است هرچند پیشتر علم بنجاست ان داشته باشی وهم چنین هرگاه جامه نجس ترا
بمسلمانی بدهی که بشوید همین که بگوید شستم وتطهیر کردم کافیست **فایده** از
اخبار بسیار ظاهر میشود که در مواضعی که شک در نجس شدن انها حاصل شود یا آنکه توهم نجاستی
در ان بعید یا چیز مکروهی بان ملاقات کند مثل آنکه شغالی در رسیدن بول بجامه
یا سگ و خوک بجسدی ملاقات کند یا عرق جنبی باو برسد وامثال اینها مستحب است
که آبی بان موضع بپاشد وهم چنین هرگاه خواهد که در مسجد یهود ونصاری
نماز کند آبی بران موضع بپاشد وبعضی علما گفته اند هرگاه بلا مجری خشکی ملاقات
کند بخاک بمالد **مطلب هشتم** از جمله مطهرات زوال عین نجاست است از بواطن مثل اندرون
دهن وچشم وبینی وگوش وفرج وبعد از زوال عین نجاست احتیاج بشستن
نیست وهرگاه در میان دندانها نان یا گوشت واحتمال ان ماند باشد ودهان نجس شود
مثل خون امری یا غیر آن اشکال بهم میرسد ودور نیست که بمضمضه کردن دو مرتبه پاک
شود وهم چنین اعضای حیوانات هرگاه نجس شود بمجرد زوال عین نجاست پاک
میشود هرچند که از نظر غایب نشوند واحتیاج بشستن نیست وهم چنین آدمی هرگاه
عضوی از او نجس شود وغایب شود بقدری که ممکن باشد که در انوقت تطهیر کرده
باشد وبعضی شرط کرده اند که با بیان شخص که نجس شد علم بنجاست داشته باشد
واهل این هم باشد که ازاله بکند مثل طفل ومجنون نباشد وبعضی شرط کرده اند که باید

الشخصی که نجس شده علم بنجاست داشته باشد که شستهٔ او بطهارت حکم علی او بکند یا باشد
مثل نماز که با طراف کرده باشد و حق اینست که اگر خواهی حکم بطهارت واقعی بکنی باید
این شرطها بعمل بیاید و اما از برای اینکه با او رطوبت ملاقات کنی و نجس نشوی همان
غیبت در زمانی که ممکن باشد در او ازاله نجاست و تطهیر آن کافیست و دیگر ملاقی
آن محتاج بتطهیر نیست مطلب نهم از جمله مطهرات خاکست و آن پاک میکند زیر
چکمه و نعل و زیر پا را و بعضی ته عصا را و نیز بر آن ملحق کرده اند و این سهو است
و ظاهر اینست که فرقی نیست در میان افراد چکمه و نعل مثل کفش چرمی و نعل کیوه و نعل
چوبی و غیر اینها و اما مثل جوراب و امثال آن معلوم نیست که پاک شود و فرقی
نیست ما بین اینکه جرم داشته باشد مثل غایط و خون یا بی جرم باشد مثل بول
و آب نجس و هم چنین فرقی نیست ما بین اینکه نجاست خشک شده باشد یا تر
از پا باشد و حق تطهیر آنست که عین نجاست زایل شود و تری آن بر طرف شود
و فرقی نیست ما بین اینکه بزمین مالیده و بسایند تا پاک شود یا راه برود که
پاک شود و حد معینی از برای او نیست و احوط بلکه اقوی آنست که زمین پاک باشد
و ظاهر اینست که نمناک بودن زمین ضرر ندارد و اما اگر گل باشد پس در آن اشکال است
عظیم است و اگر قایل بتطهیر نشویم حرج عظیم لازم می آید خصوص در فصل زمستان
و مهما امکن احتیاط را ترک نکند و هم چنین در سنگ و آجر و چوب و گیاه و غیر
اینها اشکال است و احوط آنست که بهیچ یک اکتفا نشود بلکه اقوی در غیر سنگ

و اجر هم اینست مطلب دهم از جمله مطهرات آفتابست و آن پاک میکند آنچه را که بر او
بتابد و خشک کند از بول و آب نجس و نجاستی که جرمی نداشته باشد و از آنجمله
است تری غایط که بعد از ازاله عین آن باقی مانده هرگاه یکی از اینها بزمین یا بوریا یا
حصیر یا دیوار خانها و پشت بامها و گیاهها و اشجار رسیده باشد و بعضی مخصوص
بول قرار داده اند و بعضی این حکم را مخصوص زمین و حصیر و بوریا قرار داده اند
و اظهر عموم است در آنچه گفتیم و اظهر و اشهر آنست که حقیقة پاک میشود و بعضی
گفته اند که هرگاه آفتاب بخشکاند زمین و بوریا و حصیر را سجده بر او میتوان کرد
اما هرگاه بتری یا رطوبت ملاقات شود نجس میکند و این ضعیف است و هرگاه جای نجس
بغیر آفتاب بخشکد و بعد از آن آب بر او بریزی و آفتاب او را بخشکاند پاک
میشود و هرگاه مجموع دیوار گل تر باشد و نجس باشد و آفتاب که بر آن تابیده
اندرون آنهم پاک میشود اما اگر اندرون نجس شود و بیرون خشک باشد تا بیرون
آفتاب بر بیرون ظاهر نمی بخشد و ظاهر آنست که کمک هوا و باد در خشکانیدن ضرر
ندارد و اما اگر خشکانیدن بالا با آفتاب باشد مطلب یازدهم از جمله مطهرات آتش است و آن
پاک میکند عین نجاست را مثل غایط نجس العین و استخوان نجس العین و امثال اینها را
که خاکستر شود یا ذغال است و هم چنین دود آنها پاکست و بعضی گفته اند دود روغن نجس
نجس است و آن ضعیف است و اما چیز متنجس مثل چوبی که نجس باشد یا سرگین
حیوان حلال گوشت که نجس شده باشد پس بعد پاک شدن آن بسوختن اشکال است

ممزوج شود باب مطلق چیز دیگر بحدی که از او نمیتوان گفت که آب نیست مثل آب گوشت
و آب دوغ و شربت و امثال اینها و هرگاه شک بهم رسد در اطلاق مثل اغلب آبهای سیلاب
و بعضی اقسام شربت پس در اینجا حکم بهیچ یک از دو قسم را علی الاطلاق نمیتوان
جاری کرد و در بعضی اوقات میشود که بعضی از احکام هر دو را جاری میشود مثلا
هرگاه در آب سیل شک بکنیم که آبست یا نه و در جای دیگر آب هم نداشته باشیم
یقین نمیدانیم که میتوان گفت آب نیست یا نه در چنین صورت هرگاه جاری باشد
یا بقدر کر باشد حکم بنجس شدن او بمجرد ملاقات نجاست نمیتوانیم کرد و لیکن
وضو هم با او نمیتوانیم ساخت بجهة آنکه شرط است در آب وضو که آب مطلق باشد
و هرگاه منحصر شود امر در استعمال این آب احوط جمع ما بین وضو و تیمم است و هم چنین
بجهة تطهیر بدن احتیاط اوست بر ملازمت و آب مطلق پاک و پاک کننده است از حدث
و خبث بخلاف آب مضاف که آن هرگاه در اصل طاهر باشد با او ازاله نجاست نمیتوان
کرد و ازاله حدث هم نمیتوان کرد و کم و زیاد آن بمجرد ملاقات نجاست نجس میشود
بخلاف آب مطلق که در اقسام او فرق هست چنانکه بتفصیل مذکور میشود
و آب مطلق چند قسم است آب جاری و آب ایستاده و آب چاه و آب حمام و آب
باران و آب ایستاده هم بر دو قسم است آب کر و کمتر از کر و احکام در ضمن
چند مطلب ظاهر میشود مطلب اول در آب ایستاده کمتر از کر است و آن بملاقات نجا
ست نجس میشود و بعضی علما قایل شده اند که نجس نمیشود و لکن بسیار ضعیف است

و فرقی نیست در نجاست ما بین بسیار و کم مثل خون و غیر خون و فرقی نیست در اینکه نجا
ست وارد شود بر آب یا آب وارد شود بر نجاست مثل غسل و بر فرض حکم آب قلیل دارد
هر چند بقدر هزار کر باشد عمل موضع ملاقات نجاست نجس میشود و تطهیر اینها
هم ممکن است و مقدار کر بنابر اقوی هزار و دویست رطل عراقیست که هر رطلی صد
سی درهم است که موافق من تبریزی که مساوی سی شاهی پول سیاه باشد تخمینا
یکصد و سی و هفت من میشود و اما بحسب مساحت پس اقوی و اشهر آنست که هرگاه
سه وجب و نیم طول آب باشد و سه وجب و نیم عرض آن و سه وجب و نیم عمق آن
باشد آن مقدار کر است و هرگاه اختلاف در عرض و طول و عمق باشد حاصل
ضرب آنچه را گفتیم در نظر داشته باشد و بهمان قیاس در جاهای دیگر ملاحظه
کند پس میگوییم حاصل ضرب آنچه مذکور شد چهل و دو وجب و هفت ثمن وجب است
پس هرگاه طول آب چهل و دو وجب و هفت ثمن باشد و عرض آن یکوجب و عمق آن یکوجب
باشد آن کر است و هم چنین هرگاه طول آن بیست یکوجب و نیم باشد تخمینا و عرض
او دو وجب و عمق او یکوجب باز کر است و هم چنین و اقوی در تحقیق کر مختلف است
و اقوی این بود که مذکور شد پس هرگاه آب از این مقدار کمتر شد هر چند کمی باشد
باشد بمجرد ملاقات نجاست نجس میشود مطلب دویم در آب ایستاده که بمقدار
کر باشد و آن بملاقات نجاست نجس نمیشود مگر اینکه رنگ او یا بوی او یا
مزه او از نجاست متغیر شود و هر گاه که یک گوشه آن متغیر شد هرگاه باقی

و به تقدیر هرگاه چیزی تری برطوبت با خاکستر انها ملاقات کند تطهیر آن واجب نیست
واما اگر خاکستر نشود بلکه زغال شود پس در آن نیز اشکالست و تطهیر ملاقی آن نیز
واجب نیست و در خزف مثل کوزه و آجرها که از گل نجس ساخته باشند نیز اشکالست
و اظهر اینست که پاک نمیشود و تطهیر آن باب ممکن است که کوزه و آجر را در آب جاری
یا کر بکذارند تا آب باعماق آن نفوذ کند و خمیر نجس بپختن پاک نمیشود و هرگاه
غایط مستحیل بخاک شود یا بکرم پاک میشود و هم چنین هرگاه سگ در نمکزار
افتد و مستحیل بنمک شود و از این باب است آب و علف نجس که حیوان حلال گوشت
بخورد و مستحیل ببول و غایط بشود واما انتقال خون نجس بشکم پشه و کیک و کنه
وامثال انها پس آن از این باب نیست نهایت چون در اینصورت انرا در عرف خون آدمی
و خون کاو و کوسفند نمی گویند و خون پشه و خون کنه میکویند پس آن پاکست و خون
زالو که بیرون انسان می اندازد مثل خون [illegible] و بعد از آن خالی میشود
اشکال هست و اولی بلکه اقوی اجتنابست واما منقلب شدن شراب بسرکه پس آن نیز
معلوم نیست که از باب استحاله باشد ولیکن در طهارت آن اشکال نیست بسبب اجماع
و اخبار و فرقی نیست در اینکه شراب بخودی خود سرکه شود یا انکه چیزی در آن
بریزند که سرکه شود و هم چنین فرقی نیست که انچیز مایع و روان باشد مثل سرکه
یا جامد و منحل باشد مثل نمک و اگر انچیز در میان آن باقی باشد یا مستهلک شود
و اگر شراب قلیلی در خمره سرکه بریزند همه آن نجس میشود و سرکه پاک نمیشود

هرچند شراب در او مستهلک شود و هرچند باشد انقدر که اگر شراب بسیار هم
بود مستحیل بسرکه میشود واما پاک شدن آب انگور بعد از جوشیدن بسبب کم
شدن پس آن نیز از جهة استحاله نیست بلکه آن را اجماع و اخبار است و طهارت
آن حاصل میشود باینکه دو حصه آن برود و یک حصه باشد و احوط مراعات کیل
و وزن هر دو با همست و فرقی نیست در اینکه آن دو ثلث بجوشیدن باتش
برود یا بآفتاب برود یا بباد برطرف شود و جسم پاکی که در آب انگور ثلثین
[illegible] میشود مثل مغز بادام و کردو و نشاسته وامثال انها و ظرف واسباب پختن
بزی و رخت ولباس انکه مباشر است همگی بتبعیت پاک میشوند و دور نیست
که آب انگور که جوش بیاید قبل از ذهاب ثلثین بجائی بچکد بعد از خشک شدن پاک
شود هرچند در غیر مباشر اجزا باشد مطلب دوازدهم از جمله مطهرات اسلامست و ان
موجب طهارت بدن است از نجاست کفر واما اگر بدن کافر بنجاست دیگر نجس
شده باشد باسلام پاک نمیشود و هم چنین جامهای او باسلام پاک نمیشود
مگر انکه نجس شدن انها بنجاست کفر باشد یا غیر ان و در تطهیر بعض مسائل
زاید که کافر شود بعد از [illegible] اسلام [illegible] در طهارت آن اشکالست فصل سیم در
اقسام و احکام آبها و در آن مقدمه است و چند مطلب است مطلب اول پس بدانکه
آب کفته میشود بعوض یکی آب حقیقی است که خود آب باشد و آب انگور و غیره یا از
بخار چیزی جدا شده عرق حاصل شود مثل کلاب و عرق نعنا و امثال آن یا انکه

افتاد پیش از ثلثین نجس میشود و [illegible] نیست که بعد ذهاب صح

مطلب دوازدهم

فصل سیم

اما مقدمه

انواع آب مطلق میکویند و یکی آب مضاف مثل انچنان مائی که از جسمی فشرده شود مثل

کمتر از کر است همه نجس میشود و ضرور نیست که همه متغیر شود و هرگاه در کنار
آب باشد و داخل آب نباشد اما بسبب بوی او آب بدبو شود آب باین جهة
نجس نمیشود و مراد از تغیر که گفتیم تغیر حسی است یعنی حقیقة متغیر شود
و بچشم و دهان و دماغ ادراک شود پس اگر قدری بول بی بو در آب کر بریزد
که اگر بو میداشت آب را متغیر میکرد و الحال تغیری نداشته باشد پس آن پاکی ندارد
و متغیر شدن بچیز پاک ضرر ندارد مثل گل و رنگ نیل و امثال آن مادامی که آب میگویند
و اسم آب از او برنخواسته است بملاقات نجاست نجس نمیشود و هرگاه
آب کر متغیر بچیز پاک را نجاستی عارض شود و بسبب آن تغیری که داشت معلوم
نشود که تغیر بنجاست در وی حاصل شده یا نه حکم بنجاست نمیتوان کرد و شرط است
در نجس نشدن کر بملاقات نجاست اینکه آن آب متساوی السطوح باشد که هرگاه
در ظرف یک آب کر بریزند و از این با بدن دو گودال آب که بهم نزدیک باشند و
جدولی میان آن دو راه باشد که بهم متصل باشند و اما اگر قدری از کر در گودالی
باشد و قدری در بلندی و از آنجا آب فرو بریزد بپایین و جمع شود و مجموع
آب بالا و پایین بقدر کر باشد فایده ندارد و نجاست هر یک از آنها که ملاقا
ت کند آن آب نجس میشود و بملاقات باب بالا آب پایین هم نجس میشود
اما بملاقات پایین بالا نجس نمیشود مطلب سیم در آب جاریست و آن آبیست
که از زمین برآمد و جاری باشد خواه روان شود بر روی زمین یا نه تا شامل

۳

باشد چشمهای کوچکی را که در گودالهای کوچک جمع میشوند و از آنجا روان نمیشوند
و فرقی نیست ما بین اینکه در بعضی از فصلها بخشکد یا نه و آب برفی که از کوهسار
بزیر آید و از زیر ریگ و سنگ روان شود و بیرون آید آن داخل آب جاری
نیست و آب جاری بملاقات نجاست نجس نمیشود مگر اینکه رنگ یا بو یا مزه از نجاست
متغیر شود و اقوی و اظهر آنست که کریت در آن شرط نیست بلکه هر چند بسیار کم با
شد بمجرد ملاقات نجاست نجس نمیشود و آب جاری همین که ماده اش منقطع شود
مثل اینکه در میان نهرها حایلی قرار بدهند که آب بجای دیگر برود و این تتمه آب که
در نهر روانست این را آب جاری نمیگویند در او باید کریت را اعتبار کرد و هم چنین
هرگاه در میان آن نجاستی بریزند در جایی که رنجیده متغیر شود که حلقه رشته
آب صاف بی تغیر در میان نماند پس از موضع نجس تا ... نجس است و بالای آن در
حکم آب جاری باقیست و پایین آن را باید کریت را اعتبار کنیم و آب جاری که از آن
ملاقات کند فایده ایست که بالای نجاست نجس نمیشود و اما پایین تو ...
نجاست است هرگاه بقدر کر نباشد نجس میشود و هم چنین هر آبی که در روی
زمین روان شود هر چند از زمین نابع نشده باشد و هرگاه آب قلیل در کنار
آب جاری باشد و با آن متصل باشد آن نیز در حکم آب جاریست هرگاه مساوی
باشد با جاری یا جاری در بالا باشد و اما اگر جاری در پایین باشد پس آن
بملاقات نجاست نجس میشود مطلب چهارم در آب حمام است مثل حوضهای کوچک

میشود و غالبا در اینجا هست و مردم معروفند این پس مثل چاههای قنوات که
آب نهاد در زیر زمین جاریست تا اینکه بروی زمین جاری شود و امثال آن
داخل در این نیست و نهاده در حکم آب جاریست و هم چنین هرگاه کسی چاهی بکند
و آب از او بیرون نیاید و لیکن از بیرون آبی بر او بریزد و آب در آنجا جمع شده
از این حکم آب ایستاده است اگر بقدر کر است در حکم کر است و اگر کمتر در
حکم آب قلیل است و در آب چاه متعارف خلاف عظیم در میان علما هست مشهور
ما قدما آنست که بملاقات نجاست نجس میشود مشهور در میان متاخرین
آنست که نجس نمیشود و این در نظر حقیر اقوی است و اقوال دیگر در مسئله
هست که ضعیف است و علی ای تقدیر هرگاه متغیر شود بنجاست اشکال در
نجاست آن نیست و بنا بر مختار و متون ... که وارد شده است از برای
نجاست چنانکه خواهد آمد محمولست بر استحباب مطلب هفتم آب قلیل هرگاه ملا
قات نجاست نجس شود پس تطهیر بچند چیز حاصل میشود اول اینکه ...
یک دفعه بر آن بریزند و بآن ممزوج و مخلوط شود و بمجرد اتصال بهم کافی
نیست و هرگاه متغیر بنجاست باشد باید بعد از زوال تغیر ... کر
باقی باشد تا آنرا پاک کند و هرگاه قدری از کر را متغیر کند از بلاد فایده نخواهد
بخشید دویم آنکه آب قلیل را در کر بریزند و ممزوج و مخلوط شود پس کوزه
آب نجسی که پر باشد کسی در کر فرو برد بمجرد این پاک نمیشود بلکه هرگاه آب کر

در آن باشد و آب کر در او داخل شود و ممزوج شود پاک میشود سیم باب
جاری میتوان تطهیر کرد بشرط آنکه ممزوج شود و بمجرد اتصال کافی نیست و هم
چنین است هرگاه آب از مخزنی که آن کر بیشتر باشد بیاید و ممازج آن قلیل
شود و هرگاه بعد از ملاقات و اتصال بیکدیگر در آن مخزن بقدر کر نباشد
یا بعد از زوال تغیر آب قلیل هرگاه متغیر شده باشد بقدر کر باقی نمانده باشد
کافی نیست و این در وقتیست که آن خزانه در بالای آب قلیل باشد و اما
هرگاه مساوی باشند مثل دو گودال که یکی کمتر از کر باشد و دیگری بقدر کر باشد
پس در اینجا بمجرد ممازجت و مخلوط شدن کافیست مگر آنکه آن قلیل متغیر باشد
و قدری از کر را متغیر کند پس در اینجا بعد از زوال تغیر باید از کر کمتر نباشد
تا آن قلیل را پاک کند و بمجرد اتصال در اینها هیچکدام کافی نیست و هرگاه کر
در زیر آب قلیل باشد و از آنجا آب بجهد و داخل قلیل نجس شود و هرگاه
معلوم نیست که برای صادق آید که ... پس آن نیز بالخاصه ممازجت
پاک میشود و شرط نیست که مطهر زیاد از کر باشد مگر در صورتی که قلیل متغیر
نجس باشد و بعد از زوال نجاست از کر ناقص باشد چنانکه گفتیم چهارم باب
باران میتوان تطهیر کرد چنانکه گذشت و هرگاه از آب نجس کر باشد مثل
آنکه کم آب نجس جمع شده باشد تا بقدر کر یا کر متغیر بنجاست شده باشد
پس آن نیز در احکام تطهیر مثل آب قلیل است و هرگاه تغیر کر خود بخود زایل شود

که در جنب خزانه بهم رسانند و بواسطه تنبوشه از خزانه در آن آب میرسانند
و این در بلاد عجم و عراق متعارف است پس آن نیز در حکم آب جاریست مادامی
که متصل است بخزانه بشرط آنکه خزانه از کر بیشتر باشد که در حین ملاقات
نجاست معلوم باشد کر آنچه در حوض آنهاست بمقدار کر یا بیشتر باشد و همچنین
که اتصال قطع شد حکم آب قلیل دارد و در حکم آب حمام است غیر آن مثل منبعها
فضلها در برها که باشد با وجود شرایط مذکوره و اما غسالهٔ حمام یعنی آبی که از
شست و شو جمع میشود در منجلاب پس اگر علم بنجاست آن باشد یا علم بطهارت
آن باشد پس در آن اشکال نیست و اگر علم بهیچیک نباشد پس مشهور نجاست
است و این در نظر حقیر دور نیست بلکه اظهر است بملاحظه نقل اجماع و دلالت
بعض اخبار و اما اصل زمین حمام و آبهائی که در آن بهم میرسد از شست و
شو پس اظهر طهارت است بلکه ظاهرا خلافی در آن نیست ولکن احوط اجتناب است و
اشکال در جائیست که علم بنجاست زمین حمام بهم رسد مثل آنکه دیدیم که خون ریخت
یا منی بآن رسید یا از جائی که بول بود یا بار بود و اشتبه و بسیار آنها
و بعد از آن علم بتطهیر آن بهم نرسید و اما احتمال آنکه تطهیر کرده باشند
حاصل باشد پس ظاهر اطلاق اخبار و فتاوی علما طهارتست و مقتضی
استصحاب نجاست است و آنچه بعد از تامل در اخبار بر حقیر ظاهر شده در نظر
حقیر رجحان دارد اینست که ملاقی آنرا با رطوبت پاک میدانم ولکن بر آن

زمین بجدار نمیکنم و تیمم نمیکنم هرگاه سنگ باشد و اگر کسی مطلق احتیاط
بکند بسیار خوب کرده است مطلب پنجم در آب باران است و آن در حکم جاریست
در آنکه بملاقات نجاست نجس نمیشود مگر آنکه احد اوصاف او متغیر شود بنجاست
و فرقی نیست میان جاری شدن آن از ناودان یا امثال آن یا در روی
زمین جاری شود یا آنکه مطلقا جاری نشود مثل آنکه در گودالی جمع شده
باشد هرچند بسیار کم باشد و اینها همه در وقتیست که باران از آسمان فرود
بیاید و هرگاه باران قطع شد دیگر این حکم ندارد و هرگاه کمتر از کر باشد
بمجرد ملاقات نجاست نجس میشود و هرگاه قلیل آب بارانی در گودالی بوده
باشد و بعد از آن باران ببارد بمجرد ورود باران بآن همان حکم دارد که گفتیم
بلکه ظاهر اینست که اگر آب قلیلی از غیر باران هم در جائی باشد در وقت
نزول باران آن نیز همین حکم و باران آب نجسی که فرود آمد همین که تمام او
فرو گرفت پاک میشود بشرط زوال عین نجاست و جریان شرط نیست و
هرگاه آب نجسی در جائی باشد بمجرد ورود باران بر آن پاک نمیشود مگر
آنکه آب باران در حین باریدن جاری شود و داخل شود بآن و ممزوج شود
یا آنقدر بر آن بیارد که بآن ممازجت بعمل آید و بسیار شود و قایلین باشتراط
کریت در آب جاری و آب باران قایل بآن نشده اند مطلب ششم در آب چاهست
در ادای آن چاههای متعارفست که آب از زمین او بر میاید و در آن جمع

یا بسبب وزیدن بادها یا مثل اینها پس آن فایده ندارد و تطهیر آن بتغیر آب
نمیشود و اما آب جاری هرگاه نجس شود بسبب تغیر پس تطهیر آن همانست
که از سر چشمه آب بیاید و ممزوج و مخلوط شود تا حدی که تغیر زایل کند و هم
چنان آب حمام و آنچه شبیه آنست و در اینجا شرطست که آن ماده از کر بیشتر باشد
از اصل یا بعد از زوال تغیر هرگاه از خصوص کوچک متغیر شده باشد مطلب هفتم در
تطهیر آب چاه بنا بر قول بنجاست و اظهر آنست که تطهیر آب چاه بکر و جاری
و آب باران و غیر آن بتفصیلی که گذشت ممکن است و دیگر کشیدن آب چاه در
کار نیست و از بعض علما ظاهر میشود که طریق تطهیر چاه منحصر است در کشیدن آب
بتفصیلی که میاید و آن ضعیف است و اگر کسی آب از چاه را جاری بکند پس اظهر
آنست که هرگاه بقدر مقدری که فرموده اند که باید کشید از او رفت باقی یا
گشت و اگر آب چاه فوران بازبر گردد پس اظهر آنست که دیگر احتیاج بکشیدن
آب نیست خصوصا هرگاه تدریجا بمثل آفتاب یا باران پاک شود و هرگاه آب
چاه بنجاست متغیر شود پس اقوی بنا بر مختار آنست که باید کشید تا تغیر زا
یل شود و بنا بر قول بنجاست آب چاه بملاقات احوال بسیار در آن هست و
مناسب ترین اقوال باین مذهب آنست که هرگاه از نجاست مقدری در شرع
دارد که باید کشید هرگاه بیشتر است از مقدار زوال تغیر آن را بعمل آورند والا
بکشند تا تغیر زایل شود و هرگاه تغیر خود بخود زایل شود پس آن پاک نمیشود

بلکه باید آنرا کشید و در مقدار آن اشکال هست و اظهر آنست که هرگاه توان
دانست که اگر تغیر باقی بود بچه قدر کشیدن زایل میشد همان قدر را بکشد
والا تمام آب چاه را بکشد و اما در صورت عدم تغیر آب چاه بنجاست
پس در بعضی نجاسات بخصوص تقدیری وارد شده و در بعضی نشده
و در ما لا نص فیه یعنی آنچه در او بخصوص تقدیری از شرع وارد نشده
مشهور آنست که تمام آب چاه را باید کشید و بعضی گفته اند چهل دلو
بعضی گفته اند سی دلو و اول اظهر است و بنا بر مختار استحباب به هیئت بعمل بیاید
هرچند عمل باکثر افضل است و اما آنچه در او تقدیری از شرع رسیده پس
ما بیان او را در ضمن چند مسئله میکنیم مسئله اول در آنچه تمام آب چاه از برای او با
ید کشید و آن شرابست و مشهور آنست که فرقی میان کم و بیش آن نیست و بعضی
گفته اند که از برای یک قطره از بیست دلو بکشند و دور نیست که قطره
آن حکم ما لا نص فیه باشد و مشهور آنست که سایر مسکرات مایعه مثل
شرابست و جمعی از علما فقاع را هم بآن ملحق کرده اند و این دور نیست و بعضی آب
انگور را هم ملحق کرده اند در صورتی که جوش بیاید و ثلثان او نرفته
باشد و دیگر شتر است و اشهر و اظهر آنست که گاو نر هم همین حکم دارد و دیگر
منی است و خون حیض و نفاس و استحاضه و بعضی عرق شتر نجاست خوار
را هم ملحق کرده اند و دلیل بر آن نیافته ام و هرگاه کشیدن آب چاه

ممکن نباشد بسبب زیادتی و وفور آب پس باید چهار مرد دلو یکی یکی روز
آب از آن بکشند و دو نفر دو نفر بکشند تا شب و اظهر آنست که از طلوع آفتا
ب کافیست و احوط اعتبار صبح بودن است و کشیدن در شب کافی نیست
و مرکب از روز و شب هم کافی نیست و جماعت زنان و اطفال هم کافی نیست
و احوط آنست که در وقت چیز خوردن و نماز کردن هم مجتمع نشوند بلکه
هر یک در وقت راحت رفع حاجت خود بکند مسئله دوم مشهور وجوب یکدلو
است از برای مردن است و استر و الاغ و جمعی از اصحاب ماده گاو را هم
ملحق کرده اند و این خوبست مسئله سیم واجبست کشیدن هفتاد دلو از برای
مردن انسان و ظاهر اینکه فرقی نیست ما بین آنکه انسان در چاه بمیرد یا مرده
آن در چاه بیفتد و هر گاه بدن انسان آلوده بنجاست دیگر باشد مثل منی
یا خون یا غیر آن پس اکتفا بهفتاد دلو معلوم نیست و از اینجا معلوم میشود
که حکم کافر باید غیر مؤمن باشد و ابن ادریس از علمای ما گفته است باید
برای کافر تمام آب چاه را کشید و مدعی اجماع کرده است و این بعید است
و اظهر آنست که از جمله ما لا نص فیه دانیم و هم کافر زنده هر گاه بچاه افتد و مباشر
آب شود مسئله چهارم اظهر آنست که از برای غایط انسان ده دلو باید کشید
هر گاه از هم نپاشیده باشد و هر گاه از هم پاشیده باشد و آب شده باشد
پنجاه دلو بکشند و پنجاه دلو افضل است و دور نیست که بعد از هم پاشیدن هم

همین حکم داشته باشد خواه آب شده باشد یا نه و خواه تمام از هم ریخته چنین
شده باشد یا بعض آن و جمعی از علما از برای خون بسیار هم پنجاه دلو گفته اند
و اقرب آنست که سی دلو یا چهل دلو بکشند از برای خون بسیار
مثل خون سر بریدن گوسفند که در اثنای چاه بیفتد و همچنین از آن جا
ریت و چند دلو سبعی کما قال ان مثله دلو است بکشند از برای خون کم
مثل آنکه کبوتر را سر بریده بود و بچاه بیفتد یا مثل قطرات خون دماغ
که از دماغ چکیده در چاه مسئله پنجم مشهور وجوب کشیدن چهل دلو است
از برای سگ و خوک و روباه و خرگوش و گربه و گوسفند و مشهور نیز چهل
دلو است از برای بول مرد و ابن ادریس فرقی ما بین بول مرد و زن نکرده
و احوط آنست که از برای بول زن تمام آب چاه را بکشند و ظاهر فرقی ما بین
بول مسلم و کافر نباشد و هم چنین است سخن در غایط و خون مسئله ششم
مشهور آنکه واجبست کشیدن سی دلو از برای آب باران که مخلوط شده
باشد ببول و عذره و نجاست سگ چنانکه در روایت کردویه وارد
شده است و اینجا تعدی بغیر اینها نمیتوان کرد و دور نیست که هر گاه
عین بعض از مذکورات هم داخل باران حکم او همین باشد زیرا که گاهست
که مخلوط شدن باب باران بالاتری باشد مسئله هفتم واجبست کشیدن
هفت دلو از برای مردن طیور و آن عبارتست از مثل کبوتر و بزرگتر

ازان تا بحد شش مرغ وهم چنین از برای غسل کردن جنب در چاه چنانکه مشهور
بان رفته اند اما اظهر انست که بمجرد مباشرت جنب باب چاه این حال دارد
هرچند غسل نکند وظاهر اینست که این حکم در صورتیست که بدن او خالی از
نجاست باشد والا از برای هر نجاستی حکم ثابت است واظهر انست که غسل
او تماسی در چاه باطل نباشد وبعضی گفته اند باطل است وهم چنین از برای صبی
که در چاه بیفتد ودر نزه بیرون اید هفت دلو باید کشید وهم چنین بول
صبی ومراد از ان طفلی است که از دو سال بیشتر داشته باشد وهنوز بالغ
نشده باشد وهم چنین از برای مردن موش هفت دلو بکشند ومشهور
اینست که این در صورتیست که از هم پاشیده باشد واگر نه سه دلو کا
فیست وبعضی گفته اند که هرگاه ورم کرده باشد هفت دلو بکشند وبعضی
مطلقا هفت دلو را مقرر میدانند واظهر قول مشهور است مسئله ششم اظهر انست
که از برای درق مرغ خانگی که نجاست خوار باشد اگر پنج دلو بکشند
وزیاده ضرور نیست مسئله هفتم مشهور وجوب سه دلو است جهت مردن مار
وبعضی هفت دلو را واجب دانسته اند وجمعی واجب دانسته اند سه دلو
از برای وزغه که ان کرپاسه است وبعضی یکدلو را هم کافی دانسته اند واز برای
عقرب هم سنت دانسته اند که سه دلو بکشند مسئله هشتم واجبست کشیدن
یکدلو از برای گنجشک وانچه شبیه ان باشد در جثه ومقدار تا بحد کبوتر

برسد وظاهر انست که بزرگ وکوچک اکثر انها تفاوت نمیکند پس جوجه مرغ
خانگی وگنجشک حکم ایشان تفاوت دارد هرچند در جثه مثل هم باشند واکثر
علما واجب میدانند کشیدن یکدلو از برای بول طفل شیرخوار بلکه طفل فطیم هم
این حکم دارد یعنی طفلی که تازه از شیر گرفته باشند وهفت دلوی که در صبی
مذکور شد بعد از انست که او را فطیم نگویند مسئله یازدهم هرگاه نجاسات متعدده
در چاه بیفتد اقوی انست که مقتضی هریک را باید عمل اورد خواه مساوی باشند
در جثه ومقدار وخواه مختلف وخواه مقداری که شارع فرموده است از
برای انها مساوی یا مختلف وبعضی استثنا کرده اند مثل انکه خون کمی بچاه ریخته
باشد وبعد از ان هم خون کمی دیگر بریزد که بسبب ان خون زیاد شود وهم گفته اند
که در اینجا حکم خون بسیار جاری باید کرد وان دلیلی ندارد بلکه اظهر انست
که حکم دو خون کم دارد وان برای هریک سه دلو بکشند ومجموع را یک خون بسیار
حساب نکنند وهرگاه اب چاه وفا نکند بکشیدن مقدار هریک از نجاسات
متعدده پس کشیدن تمام اب چاه کافیست وهرگاه متعذر باشد پس تراوح کنند
چنانکه گذشت ودور نیست که به تراوح یک روز توان اکتفا کرد واین خالی از
اشکال نیست مسئله دوازدهم هرگاه پاره از حیوانی که از برای او مقدار معینی در
شرع وارد شده در چاه افتد مثل سر یا دست ان پس در ان اختلافست بعضی انرا
ملحق بحکم کل ان حیوان کرده اند وبعضی بما لا نص فیه کرده اند وبعضی گفته اند که

اگر حکم کل ان حیوان از حکم ما لا نص فیه کمتر است بهمان اکتفا کنند واگر کمتر
نیست مقدار ما لا نص فیه را بکشند واین دور نیست واگر پارهای متعدد از
یک حیوان بریزد یا یک پاره از یک حیوان وپاره دیگر از حیوان دیگر که همان
جنس باشد مثل دست یک انسان ودست انسان دیگر یا پای انسان دیگر پس اظهر انست که هر
یک حکم جدا دارند وتداخل نمیشود وهم چنین پارهای حیوان ما لا نص فیه واما
حیوان حامله هرگاه معلوم شود که اب چاه بحمل او هم رسیده است یا حیوانی
که فضله او نجس باشد معلوم شود که اب بنجاست او هم رسیده است پس در ان
اشکالست واظهر در ثانی انست که حکم تفاوت نمیکند واشکال در اول بیشتر است
واما بنا بر مختار که عدم انفعال چاه است پس در هیچ جا اشکال نیست مسئله سیزدهم
اب کشیدن از برای تطهیر باید بعد از بیرون اوردن نجاست باشد یا مستهلک
شدن ان در چاه مگر در جائی که تمام اب چاه را می باید کشید که اگر قدری
بعض ان بیرون اورده نجاست کشیده شود پاک نیست وهرگاه اجزای نجاست
پراکنده شده است باید همه بیرون بیاید وبعد از ان اب بکشند وهم چنین موی
حیوان نجس العین واگر موقوف باشد بیرون امدن همه بکشیدن همه اب چاه که
باید کشید وتا تمام نشود وجمیع اجزا بیرون نیاید پاک نمیشود وظن غالب
بتمام شدن اجزا ظاهرا کافیست مسئله چهاردهم معتبر در دلوها انست که گفتیم که بمتعارف
مثل ان چاه باشد یعنی در عرف وعادت ان بلدان مثل انچاه بمثل این دلو اب

میکشند واظهر انست که عدد را باید ملاحظه کرد پس هرگاه از چاه ده دلو باید
کشید کسی ظرف بزرگی بچاه کند که یک بار ده دلو را بیرون بیاورد کافی نیست
بلی در جائی که بجهت زوال تغیر میکشند یا جائی که تمام اب چاه را باید کشید یا متعذر گردد
در اینجا تعدد در کار نیست مسئله پانزدهم قطراتی که متعارف است که از دلو میچکد در
بین کشیدن معفواست دیگر از برای انها جدا نباید کشید وهم چنین دیوار
چاه وکنارهای ان ولجنی که در ان هست هم معفواست وبعد از خلاص
شدن همه انها پاک شود وقبل از خلاص شدن اشکال هست وهم چنین دلو
وبند وچرخ وانسانی که اب میکشد وبنا بر مختار اشکالی در هیچ یک نیست
فائده اب نجس یا بول وسایر نجاسات باشد مادامی که معلوم نشود که
نجاست ان وتری ان بچاه اب رسیده است پاکست وبعد از ان که علم هم
رسید که رطوبت ان بچاه اب رسیده است بنا بر مختار نجس نمیشود مگر انکه
احد اوصاف او متغیر بان نجاست بشود وبنا بر قول بنجاست نجس میشود و
سنت است که چاه وبالوعه از هم دور باشند بقدر پنج ذراع هرگاه زمین
ته چاه از زمین ته بالوعه بلندتر باشد یا در زمین سخت باشد
وهفت ذراع هرگاه چنین نباشد وبعضی گفته اند که در جانب شمال بودن
هم مثل بلندتر بودن زمین است والله اعلم منهج دویم در دانستن اوقات
نمازهاست ودر ان چند بابست باب اول در اوقات نمازهای یومیه پنجگانه است

و در آن چند مطلب است مطلب اول هر یک از نمازهای پنجگانه را دو وقت میباشد
یکی وقت فضیلت که ثواب آن بیشتر است دیگری وقت اجزاء یعنی نماز در آن وقت
ادا است و قضا نشده است و اما فضیلت ندارد هر چند معصیت هم نداشته
باشد و بعضی گفته اند که وقت اول از آن دو وقت از برای مختار است
و دویم از برای معذور و مضطر باین معنی که اگر کسی باختیار نماز را بگذارد
تا وقت دویم معصیت کرده است بلکه بعضی گفته اند که قضا هم میشود و
کردن در آخر وقت موجب عفو از آنست و گفته اند که مراد از عذر سفر است و
باران و آزار و شغلی که ترک آن ضرر بدینی یا دنیائی داشته باشد و مراد
بضرورت پنج چیز است اول اینکه کافری مسلمان شود در آخر وقت دویم طفل
بالغ شود سیم حایضی طاهر شود چهارم مجنونی عاقل شود پنجم بیهوشی بهوش آید
و اشهر و اظهر قول اولست اما وقت اول نماز ظهر پس از اول زوالست تا
اینکه سایه که بعد از ظهر از برای هر چیزی بهم میرسد بعدن شود بمقدار آن چیز
و بعضی گفته اند تا آنکه سایه که بعد از ظهر بهم میرسد مثل آن سایه بشود
که در اول ظهر باقی مانده بوده و این ضعیف است و معنی زوال را بعد از این بیان
خواهیم کرد و وقت دویم نماز ظهر باقیست تا اینکه باقی بماند بغروب آفتاب
آفتاب آنقدر وقت که نماز عصر را بتنهائی توان کرد پس آن دیگر مخصوص
عصر است و ظهر را نمیتوان کرد و اما وقت اول نماز عصر پس از آن بنا بر اقوی و اشهر

از حال فارغ شدن از نماز ظهر است تا آنکه آن سایه که بعد از ظهر از برای هر چیزی بهم میرسد
دو مثل قامت آن چیز شود و وقت دویم آن منتهی میشود بغروب آفتاب و اقوال
دیگر در مسئله هست همه ضعیفند و اما وقت اول مغرب که افضل است پس از
از غروب آفتابست تا آنکه شفق فرو نشیند و مراد از شفق سرخیست که در مغرب
میماند بعد از غروب آفتاب و وقت دویم آن باقیست تا اینکه بماند بنصف
شب مقدار چهار رکعت که آن مخصوص عشا است بنا بر مشهور و در نزد حقیر
هر گاه بقدر چهار رکعت که بنصف شب بماند میتواند مغرب و عشا هر دو را
بکند بجهة آنکه هر کس که یک رکعت از نماز را در وقت خود تواند دریافت
همه آن نماز را دریافته است چنانکه بعد خواهیم گفت و بعضی گفته اند که وقت
مغرب و عشا باقیست تا صبح و این ضعیف است بلی اگر کسی در خواب مانده باشد
یا فراموش کرده باشد میتواند مغرب را ادا بکند تا آنکه بماند بصبح مقدار نماز
عشا و دور نیست که مطلق مضطر این حکم داشته باشد و بهتر است که قصد قضا
و ادا نکند و اما وقت اول نماز عشا پس بنا بر اشهر و اقوی بعد از فراغ از نماز
مغرب است تا ثلث شب برود و بعضی گفته اند اول وقت آن بعد سقوط شفق است
و اول اقوی است هر چند این افضل است و آخر وقت آن نصف شب است بنا بر مشهور
و اقوی و چنانکه پیش گفتیم مضطر میتواند تا صبح هم بکند و بهتر آنست که قصد قضا
و ادا نکند اما وقت اول نماز صبح پس از طلوع صبح دویم است تا صبح خوب روشن شود

خط نصف النهار

کنند و از سر شاخص تا محیط دایره یعنی آن خط پرکار را از همه طرف اندازه
بگیرند که همه بیک اندازه باشد و بعد از آن انتظار بکشند که آن سایه که در طرف ۲ و ملاحظه کنند
مشرق افتاده است و بیرون از دایره است چه وقت داخل آن دایره میشود همین
که سر سایه داخل شد بآن خط پرکار همانجا را نشان کنند پس بعد از ظهر هم
انتظار بکشند تا اینکه آن سایه وقتی که میخواهد از خط پرکار بیرون رود
بجانب مشرق همانجای خط پرکار را نشان بکنند بعد از آن مابین آن دو نشان را
بخط مستقیمی وصل کنند پس در این وقت از آن دایره شبیه دو کمان حاصل میشود
یکی در جانب جنوب و یکی در جانب شمال از آن تنصیف کنند بخط مستقیمی که یکسر
او بمرکز دایره باشد یعنی میان حقیقی او و یکسر آن بخط پرکار باشد پس همین
خط خط نصف النهار است و هر وقت که سایه شاخص بر این خط افتاد هنوز
ظهر نشده است و همین که شروع کرد که سر سایه از این خط بیرون برود بجانب مشرق
پس اول ظهر است و بعضی گفته اند که ظهر شناخته میشود باین که آفتاب بگردد
بجانب ابروی راست از برای کسی که رو بقبله بایستد و این در همه جا صحیح نیست
بلکه آن مخصوص جاهائی است که قبله آن در نقطه جنوب باشد مثل اطراف
عربیه عراق و اما در مثل عراق عجم گاهست که وقتی که آفتاب بابروی راست
برسد دو ساعت یا بیشتر از ظهر گذشته باشد بلی این علامت از برای یقین
کردن بظهر خوبست نه از برای تحدید اول وقت ظهر و اما غروب آفتاب پس بر مشهور

و احوط دانسته میشود بزوال حمره مشرقیه یعنی آن سرخی که از جانب مشرق
بالا می آید و محاذی بالای سر میرسد بر طرف میشود و آن اول مغربست و اما
آنچه از اخبار معتبره بسیار ظاهر میشود اینست که همین قرص آفتاب پنهان شد
و شعاع و روشنی از دیوارها و کوهها زایل شود اول مغربست و این قول
قویست و لکن احوط قول اولست و اما صبح دویم که آن را صبح صادق میگویند
پس آن سفیدیست که پهن میشود در افق و بزمین متصل میشود و اول
آن مثل نصف دایره ایست و صبح اول که آن را صبح کاذب میگویند آن سفیدیست
طولانی کشیده است بجانب بالای آسمان و بزمین متصل نیست و ما
بین او و زمین سیاهی شب حایل است و مدت مدید طول میکشد تا صبح صادق
شود و آن را ذنب السرحان میگویند یعنی دم گرگ مطلب چهارم اول وقت افضل است
و تاکید و اهتمام بسیار در اخبار وارد شده است در ادا کردن نماز در
اول اوقات و چند جا را استثنا کرده اند که تاخیر از آنها بهتر است اول شخصی
نافله گذار باشد که تاخیر فریضه را میکند تا نافله را بکند دویم زن مستحاضه
که ظهر را تاخیر میکند تا آخر وقت فضیلت آن تا با عصر بیک غسل بکند و هم چنین
مغرب را سیم تاخیر عشا تا سرخی مغرب برود چهارم تاخیر نماز مغرب برای کسی که رفقای
انتظار او را میکشند بجهت افطار یا از خود آن را که گرسنگی و تشنگی پیش افطار
حضور قلب نمیتواند بهم رساند پنجم کسی که بول و غایط دارد تاخیر کند نماز را تا

و وقت دویم از باقیست تا طلوع آفتاب **مطلب دویم** مشهور آنست که اول وقت
ظهر مخصوص نماز اوست بقدر اینکه این نماز کرده شود و بعد از آن شریکست با عصر
در وقت تا آنکه بقدر عصر باقی ماند بغروب آفتاب و هم چنین مغرب و عشا و بعضی
گفته‌اند که این نماز در همه وقت با هم شریکند از اول تا آخر و بر این متفرع کرده‌اند
اینکه هرگاه کسی فراموش کند و اول نماز عصر را بکند و بعد از آنکه فارغ بشود بخا
طرش بیاید که نماز ظهر را نکرده است پس اگر در اول وقت مخصوص ظهر بوده است
پس نماز عصر صحیح نیست و باید بعد از ادای ظهر عصر را اعاده کند و اگر در وقت مشترک
بوده است یعنی بعد از آنکه بمقدار نماز ظهر گذشته باشد عصر را کرده است پس
در اینجا عصر صحیح است و ظهر را بعد از آن بجا بیاورد و هم چنین در مغرب و عشا بخلاف
آن قول دیگر که میگوید در همه وقت که نماز دویم را کرده است و بعد از فراغ بخاطرش
آمده است صحیح است و اعاده نمیخواهد همین نماز اولی را بعد از آن بکند و قول مشهور
اظهر است هر چند در تفریع مسئله اشکال هست اما دخلی بترجیح مختار مشهور ندارد
اینکه گفتیم در وقتیست که بعد از فراغ بخاطرش بیاید اما هرگاه در بین نماز بخاطرش
بیاید پس در هر حال که ممکن است عدول کند بنیت نماز اول یعنی هم چنین قرار بدهد
که آنچه کرده‌ام نماز اول باشد عدول کند و اما هرگاه ممکن نباشد عدول مثل آنکه
لازم آید زیادتی رکنی پس آن نماز باطل است مثلا نماز عشا را مقدم داشته
و بعد از رکوع رکعت چهارم بخاطرش آید که مغرب را نکرده‌ام دیگر نمیتواند

عدول کند

عدول کند بمغرب و اما اگر برکوع نرفته است میتواند عدول بکند و در نماز عصر میتوان عدول
بکند مادامیکه سلام نماز را نداده است بلکه دور نیست که در نماز عصر بعد از سلام
شدن هم عدول نیست توان کرد چنانکه حدیث صحیحی با آن وارد شده است
مطلب سیم شناخته میشود زوال آفتاب بزیاد شدن سایه بعد از کم شدن
یا به پیدا شدن آن بعد تمام شدن و بیان این آنست که در وقت طلوع آفتاب
هر چیز که در روی زمین است سایه طولانی دارد تا بطرف مغرب و هر چه آفتاب
بالای آید سایه از کوتاه میشود تا آنکه آفتاب برسد بخط نصف النهار و چنان
بلند شود که دیگر سایه از آن کوتاه تر نشود و بعضی بلاد با طلوع سایه برطرف
میشود پس همین که شروع کرد سایه بزیاد شدن یا آنکه تا نه سایه بهم رسید
بعد تمام شدن و رو کرد بجانب مشرق پس از اول ظهر است و از برای دانستن
دایره نصف النهار و میل کردن آفتاب از آن چند طریق گفته‌اند و یک
نیست که ما یکی از آنها را در این رساله بیان کنیم و آن طریق دایره هندیه است
و طریق آن آنست که زمین را خوب هموار کنند که مطلقا پست بلندی نداشته
باشد و بعد از آن بعون کار دایره بان بکشند به بزرگی که خواسته باشند و نصب
کنند بر مرکز دایره یعنی وسط حقیقی از شاخصی خیالی کرده که سر آن تیز باشد
که طول آن تقریبا بقدر ربع قطر دایره باشد نصب کنند باستقامت که مطلقا
کجی نداشته باشد و دانسته میشود استقامت آن عصا باینکه مسافتهای سر آن

دفع انها را بکند و نماز کند کسی که قضای نمازهای واجبی میکند نماز حاضر را
پس اندازد و قضا را مقدم دارد تا وقت تنگ شود **ششم** کسی که یقین بوقت نداشته
باشد هرچند که راه بدخول وقت دارد تاخیر کند تا یقین حاصل شود **هفتم** کسی که
عذری دارد امید زوال آن باشد مثل آنکه عاجز است از قیام در نماز بجهت
مرض و امید دارد که حال او بهتر شود **نهم** هرگاه خواهد نماز را بوجه اکمل دریابد
مثل انتظار جماعت یا انتظار وقتی که آرام و حضور قلب بهتر حاصل شود و از جمله
آنست کرماکه ظهر را تاخیر بکند که هوا خنک تر شود هرگاه حضور قلب و کمال
نماز موقوف باشد بان **باب دوم** در اوقات سایر نمازهای واجبی است و در آن چند
مطلب است **مطلب اول** وقت نماز جمعه بعد از زوالست بنابر اشهر و اقوی و هم چنین
اقوی و اشهر آنست که خطبها را هم بعد از زوال بخوانند و قول بجواز نماز جمعه پیش
از زوال ضعیف است و هم چنین خطبه پیش از زوال و اشهر و اقوی آنست که وقت
نماز جمعه باقیست تا سایه هرچیز مثل آنچیز بشود و احوط آنست که در اول ظهر شروع
بخطبه شود و بعد از آن نماز شود و از این قدر تاخیر نشود و لیکن وجوب آن معلوم
نیست و قول بان ضعیف است و سایر احکام آنرا گفتیم اگر بکند ر دیگر جمعه را نکند
و نماز ظهر را بکند خواه وقت ظهر باقی مانده باشد یا نباشد و ادراک جمعه بادراک
یکرکعت با امام حاصل میشود و رکعت دیگر را با آن اضافه میکند و تمام میکند و هم چنین
بادراک امام در حال رکوع هم حاصل میشود چنانکه خواهد آمد و هم چنین هرگاه اصل

نماز جمعه یک رکعت آن در وقت بشود و باقی خارج وقت ادراک جمعه شده است
و بعضی بمجرد شروع بنماز را هم در وقت کافی دانسته اند در ادراک وقت و آن مشکل است
مطلب دوم وقت نماز عیدین مابین طلوع آفتاب تا ظهر و در اول طلوع آفتاب
هم مستوا نکرده سنت است در روز عید فطر تاخیر کنند پیش از عید قربان از برای
اخراج فطره و افطار **مطلب سیم** در وقت نماز آیاتست اما کسوف و خسوف یعنی
آفتاب گرفتن و ماه گرفتن پس ابتدای وقت نماز آنها از اول شروع در گرفتن است
و وقت آن باقیست تا همه آن وا شود و بعضی گفته اند تا شروع کند در وا شدن
و اول اقوی است و این احوطست و اما در زلزله پس وقت نماز آن تمام عمر است
و اظهر آنست که موسع است و بعضی فوری دانسته اند مثل حج و بعضی علما صیحه را یعنی
فریادی که از هوا بلند شود مثل زلزله دانسته اند و این خوبست و اما سایر
آیات مثل بادهای سرخ و سیاه و تاریکیها که باعث خوف شود پس اظهر آنست که
هر انها مثل زلزله باشند و اظهر آنکه برای هر زلزله یا علامتی از علامات نماز علیحده
باید کرد هرچند متعدد رو دهند و ظاهر اینست که حکم چنین باشد هرچند مابین
دو زلزله بمقدار نماز کردن فاصله نشود **باب سیم** در اوقات نوافل یومیه است
و در آن چند مطلب است **مطلب اول** در وقت نافله ظهر و عصر است و در آن چند قولست
و اظهر آنست که وقت نافله ظهر از اول ظهر است تا آنکه سایه که بعد از ظهر بهم میرسد بقدر
بوود و این عبارت از دو قدم است و مراد از قدم هفت یک شاخص است چون

غالب اینست که قامت هر انسانی مساوی هفت پای خود شاخص است و وقت
نافله عصر باقیست تا سایه بدو ذراع برسد که چهار قدم است و بعضی گفته اند
نافله ظهر باقیست تا آنقدر که باقی بماند تا کر و سایه که بعد از ظهر بهم میرسد
بمثل شاخص بقدر ر یکه فریضه ظهر را توان ادا کرد و وقت نافله عصر باقیست تا
بانداز برای دو مثل شدن سایه بهمین قدر و بعضی گفته اند که وقت نافلها
باقیست مادامی که وقت فریضه باقیست و بسیار احادیث دلالت میکنند بر آنکه
نافلها را بر وقت میتوان مقدم داشت و از وقت مؤخر هم میتوان داشت و آنها
را حمل کرده اند بر رخصت از برای کسی که از حال خود داند که در وقت مانعی بهم خواهد
رسید و هم خوبست نهایت افضل تعجیل است و فضیلت باقیست تا اینکه بانداز
بمثل و مثلین مقدار ادای فریضه و این اظهر است فضیلت است بعد از آن هم تقدیم
جایز است نهایت تا جز فضیلت اولی آنست که در این حال قصد قضا و ادا نکند
و بر هر حال همین که یکرکعت را کرد تمام میکند هرچند وقت نافله در رفته باشد
نهایت سبک بجای آورد با اینکه اکتفا کند بحمد تنها و ذکر واحد در رکوع و سجود
و هم چنین **مطلب دوم** وقت نافله مغرب بعد نماز مغرب است تا زوال حمره مغربیه
و دور نیست که از آن توان کرد مادامی که وقت نماز مغرب باقیست و در صورت
زوال حمره افضل تاخیر است از نماز عشا و هرگاه شروع کرد در نافله و حمره برطرف
شد نافله را تمام کند خواه در دو رکعت اول باشد یا در دو رکعت آخر و افضل

تقدیم نافله است بر تعقیبات بغیر تسبیح فاطمه زهرا صلی الله علیها و اما نافله عشا
که از او بتیره خوانند پس ابتداء وقتش مادامی که وقت عشا باقیست و سنت است
که آنرا بعد هر نمازی سنتی که در آن شب میکند بکند **مطلب سیم** وقت نافله شب
بعد نصف شدن شب است تا طلوع صبح صادق و شناخته میشود نصف شب بسر از شب
شدن ستارها چنانکه در روایت عمر ابن حنظله وارد شده و بعضی گفته اند
که مراد ستارها نیست که در وقت غروب آفتاب طلوع میکنند و این در همه
ستارها و در همه فصلها و در دست نمی آید و برای هر کس معلوم نمیشود و ممکن
حقیر آنست که اینکه فرموده است تخمینی است از برای عوام که بان یقین
نصف شب شدن حاصل میشود هرچند بسیاری از نصف شب گذشته باشد
و ظاهر آنست که این تقریب را هم ملاحظه کرده اند بنسبت بستارهائی که در اول
تاریکی شب بالای دیوارها و کوهها پیداست که تخمینا در اول غروب آفتاب
طلوع کرده باشند و مشهور آنست که هرچه بصبح نزدیکتر باشد افضل است
و شاید که مراد ایشان این باشد که همه را در نصف شب نکند نه اینکه این افضل
باشد از تفریق در نصف آخر شب هم دور نیست که بگوئیم که تفریق افضل باشد
که چهار رکعت بکند و بخوابد و بعد از آن باز چهار رکعت بکند و بخوابد بعد از آن
شفع و وتر را در مابین صبح کاذب و صادق بکند چنانکه در اخبار بسیار منقولست
که رسول خدا صلی الله علیه و آله چنین میکرده اند و مشهور آنست که جایز است نماز شب

پیش از نصف شب از برای معذوری مثل مسافر و کسی که از غلبهٔ خواب بترسد
و قضا کردن در صبح افضل است از تقدیم و هرگاه چهار رکعت را بجا آورد
و صبح شود تمام کند مخفف چنانکه پیش گفتیم و هرگاه چهار رکعت را نکرده
صبح شد نافله صبح را بکند و فریضه را ادا کند بعد از آن نماز شب را تمام کند و هرگاه
وقت وسعت نماز شب را نداشته باشد اکتفا کند بوتر و باقی را قضا کند و
دور نیست که وتر هم را منفرداً ثانیاً قضا کند مطلب چهارم اول وقت نافله
صبح بعد از فراغ نماز شب است بنا بر مشهور و اقوی و آخرش طلوع حمرهٔ مشر
قیه است و افضل تقدیم آنست بر صبح و جمعی از اصحاب گفته‌اند مستحب است
اعادهٔ آن هرگاه پیش از صبح کرده باشند و اولی اینست که بگوئیم که این در
صورتیست که بعد از آن خوابیده باشد و دور نیست که با طلاق فتوی جماعت
عمل کنیم هم بر بنا مشد باب چهارم در احکام و لواحق است و در آن چند مطلب است
مطلب اول واجبست کردن نمازها در وقتهای آنها و باید که علم باوقات هم
داشته باشد پس هرگاه جاهل بمسئله وقت نماز کند نماز او صحیح نیست هرچند
اتفاق افتاده باشد که در وقت کرده باشد و هم چنین هرگاه فراموش کرده
باشد وقت را و باید در وقت بکند و تحصیل یقین بوقت با وجود امکان واجبست
و بمظنه نمیتوان اکتفا کرد و بعضی علما اکتفا کرده‌اند باذان مؤذن ثقه با
احتیاط و این مشکل است و بعدد عدول نمیتوان اکتفا کرد مگر اینکه باز یقین

حاصل شود و اینکه وضع اذان بجههٔ اعلام شده است شاید از برای معذورها
باشد یا از برای باخبر شدن مردم که هرگاه ممکن شود ملاحظه کنند و بهیا شوق
و عمل بخبر یکنفر عادل نمیتوان کرد هرچند دعوی علم کند مگر آنکه خبر او مفید
علم باشد و ممکن است عمل بشهادت عدلین و در صورت عدم امکان تحصیل
یقین بمظنه است بامارات و علامات و بعضی واجب دانسته‌اند تأخیر را تا
یقین حاصل شود و این احوط است و اگر بعد از عمل بمظنه ظاهر شود فساد آن
پس اگر نماز پیش از وقت واقع شده نماز او باطل است و اعاده کند باتفاق
علما و اگر ظاهر شود که وقت در بین نماز داخل شده هرچند پیش از سلام
دادن باشد پس اشهر و اظهر آنست که صحیح است و اعاده نمیخواهد و هرگاه
گمان کند که وقت تنگ شده است و بغیر نماز عصر را نمیتوان کرد یا بغیر نماز
عشا را نمیتوان کرد و بعد از آنکه عصر یا عشا را کرد ظاهر شد که وقت باقیست
پس در این احتمالات بسیار هست و دور نیست که اظهر این باشد که آنچه
کرده است اکتفا کند و نماز ظهر یا مغرب را بعد از آن بکند پس اگر در وقت
مشترک است ادا کند و اگر در وقت مختص نماز دویم است قضا بکند و احوط
ترک نیت قضا است و ادا بلکه اگر در ظهر و عصر بچهار رکعت دیگر بکند و
یقین ظهر و عصر هم بکند کافیست مطلب دویم هرگاه کسی را ممکن شود که شرایط
نماز را بعمل آورد و یک رکعت از نماز را در وقت دریابد لازم است ادا بکند

از مخا این وقت از برای این مشخص وقت نماز اداست و نماز را تمام میکند پس هر گاه
بمقدار پنج رکعت نماز در آخر وقت دریابد نماز ظهر را و عصر را هر دو دریافته است
و هم چنین هر گاه بمقدار سه رکعت از آخر وقت را دریابد و مسافر باشد هر دو را
دریافته است و هم چنین هر گاه این مقدار را پیش از نصف شب دریابد بلکه
هر گاه بمقدار چهار رکعت بنصف مانده دریابد مغرب و عشا را دریافته است
بنابر مختار حقیر چنانکه پیش گفتیم خواه حاضر باشد و خواه مسافر و الظاهر انست
ادراک رکعت بسر برداشتن از سجده دویم حاصل میشود و بعضی اکتفا با
دراک بحد رکوع کرده اند و این بعیداست و اما هر گاه مقدار یک رکعت نماز را
با شرایط از اول وقت بعد از آن مانع بهم برسد پس کافی نیست و بر آن قضا
نیست بلی هر گاه بمقدار تحصیل شرایط و نماز را تمام دریابد و نکرده باشد بر او
قضا واجبست و بعضی که هر گاه اکثر نماز را در اول وقت دریابد نماز را دریافته است

مطلب سیم هر گاه نماز آیات با فریضه حاضره جمع شوند هر کدام که وقت او تنگ
شده باشد او را مقدم دارند و اگر هر دو وقتشان تنگ نشده باشد فریضه
حاضره را مقدم دارند و گاه وقت هر دو گشاده باشد پس ظاهر اقوی آنست که
مختار است در تقدیم و تاخیر و بعضی واجب دانسته اند تقدیم حاضره را و این
احوط است و اگر در بین نماز آیات برسد که وقت فریضه حاضره فوت شود
از نماز را قطع کند و فریضه را بجا آورد و بعد از آن از همانجا که مانده بود

نماز آیات را تمام کند و بعضی واجب دانسته اند که از سر گیرد و اول اقوی است
و هر گاه معلوم او شود اند شد که وقت نماز آیات تنگ است یا نه مثل اینکه اول
شروع گرفتن آفتاب معلوم شد و نمیدانند که انقدر خواهد گرفت که وقتش
وسیع باشد یا کم خواهد گرفت در اینصورت اگر وقت حاضره وسعت دارد
احوط تقدیم نماز آیات است هر چند وجوبش معلوم نیست مطلب چهارم مشهور
اینست که حرامست کردن نماز سنتی در وقت نماز فریضه ما دامی که واجب را
نکرده است بغیر نوافل یومیه که انها را در وقت فریضه میتوان کرد و الظاهر انست
که حرام نباشد بلکه مکروهست و ظاهر اینست که کراهت در نوافل یومیه
هست هر گاه بسبب از وقت فضیلت نماز فریضه فوت شود بلی هر گاه نماز
سنت کردن باعث فوت فریضه بشود یا باعث ضرری بان شود یعنی موجب
تفویت از واجبات آن بشود و در آن صورت حرامست و هم چنین است حال
در نماز سنتی کردن برای کسی که در کردن او قضای نماز واجب یا نخوان باشد
پس هر گاه داند که کردن آن سنتی باعث این میشود که ترک واجب را بکند
از نماز سنتی را نکند و اما اگر از حال خود میداند که اگر نماز سنتی نکند نماز
قضا را هم نخواهد کرد پس مانعی از کردن سنتی در این حال نیست بلکه قول
بکراهت در اینجا مشکل است مطلب پنجم مشهور اینست که مکروهست نافله مبتداء
یعنی نماز سنتی که نامی ندارد و از آن بابت که در همه اوقات سنت است

که کسی دو رکعت نماز سنت بجا بیاورد و در وقت طلوع آفتاب و نزد غروب
و نزد بلند شدن آفتاب تا برابر نصف النهار یا نزدیک آن و بعد نماز صبح
و بعد نماز عصر و بعضی قایل بحرمت شده اند و بعضی تفصیلات دیگر داده اند و اما
نزد حقیر اینست که در هیچ یک کراهتی نیست و احادیثی که بر این مضمون
وارد شده است محمول بر تقیه است منهج سیم در مکان مصلی است و در آن چند
مطلب است مطلب اول جایز نیست نماز مگر در مکانی که مباح باشد تصرف در آن
مثل مسجد یا مکانی که مملوک این شخص باشد یا باجاره گرفته باشد یا
وقف بر او باشد یا امثال اینها و هم چنین هرگاه صاحب مکان اذن داده باشد
صریحا که بگوید نماز کن یا باذن فحوی مثل اینکه بگوید تو امروز تا شام مهمان
باش یا شاهد حال و قراین دلالة کند برضای صاحب خانه دوستانی که از
حالشان میدانی که راضی‌اند بنماز کردن در ملک ایشان و مثل صحراها خالی از
زراعت که هیچ وجه ضرری بصاحب آن نمیرسد هر چند معلوم نباشد که مال
صغیر و دیوانه است یا نه بلکه اگر معلوم هم باشد و رضای ولی را شاهد
حال در اینمقام اعتبار کرده اند چه چندان ولی بغیر حاکم شرع نگذاشته باشد و
احوط بلکه اظهر آنست که در غیر صحراها بمجرد مظنه اکتفا نکند و باید علم برضا
حاصل باشد هر چند بسبب قراین باشد و مثل صحراها که گفتیم عدم ظهور کراهت
صاحبش کافی باشد و مشهور آنست که نماز در مکان غصبی باطل است و بعضی دعوی

اجماع بران

اجماع بران کرده اند و مراد از غصب آنست که تصرف در آن کنند بدون اذن
صاحب خواه آن شخص خود آن مکان را صاحب شده باشد عمدا و آنا یا بدون
رخصت نماز کند هر چند صاحب نشده باشد یا دیگری صاحب شده و این در او
نماز کند و اظهر آنست که هرگاه کسی صحرائی را غصب کرده باشد از برای غیر غاصب
بان نماز جایز باشد هرگاه ضرر بمالک اصلی نمیرسد و اما از برای خود غاصب
معلوم نیست که جایز باشد و هرگاه علم نداشته باشد بغصبیت مکان در آن
نماز کند نمازش صحیح است و هم چنین هرگاه فراموش کند که مکان غصبی است و
در آن نماز کند مگر آنکه خود غاصب باشد و نسیانا در آن نماز کند ظاهرا نیست
که در اینصورت هم باطل باشد و هرگاه جاهل باشد باینکه نماز در مکان
غصبی باطل است مشهور آنست که معذور نیست و نماز او باطل است و این اقوی است
هرگاه علم اجمالی بشرایع و احکام داشته و تفصیل آنها را تحصیل نکرده اما اگر کسی را
جبر کنند که در مکان مغصوب نماز کند نمازش صحیح است و اگر کسی را محبوس
کنند در آنجا پس نماز او صحیح است نهایت اشکال در جائیست که بعضی افعال نماز
موجب ضرر است بصاحب مکان باشد مثل آنکه محتاج باشد بتیمم و اعضای
تیمم او زخم باشد و خوف آزار آن بودن باشد و تیمم کردن موجب نجس شدن
مکان باشد و صاحب مکان باین راضی نباشد پس در اینصورت علم بصحت تیمم
نماز مشکل است بجهة آنکه محبوس بودن همین قرار در آنجا را مباح میکند اما

هر گونه رفتار را معلوم نیست که مباح کند و مراد از مکان غصبی که نماز در او
باطل است آنجائیست که مصلی در حال نماز تصرف در آن میکند بسبب نماز بپا کردن ایستادن
و خم شدن و راست شدن خواه هوای خانه باشد خواه زمین باشد و خواه
فرش باشد و خواه حایل مباحی در روی آن غصبی باشد مثل فرش مباحی یا نباشد
و اما هرگاه جامه غصبی مثلا در مابین زانوها و محل پیشانی مصلی باشد ضرری
ندارد و هم چنین هرگاه دیوار و سقف خانه غصبی باشد و اما در پشت بامی
نماز کند که آن بام مباح باشد اما دیوارهائی که این بام بر او قرار گرفته غصبی
باشد پس در آن اشکالست و احوط اجتنابست مطلب دوم واجبست که محل پیشانی
یعنی آنچیزی که بروی سجده میکنند پاک باشد از هر نجاستی اما اگر نجس باشد
نماز صحیح است بشرط آنکه متعدی نباشد یعنی نجاست تری نباشد که بدن یا جای
مصلی را نجس کند یا جامه و بدن مصلی تر باشد که بان نجاست برخورد و بعضی از
علما طهارت همه مکان را شرط دانسته اند و بعضی طهارت مواضع هفتگانه را
که بر آن سجده میشود شرط کرده اند و اشهر و اقوی آنست که هیچ یک شرط
نیست و اظهر آنست که هرگاه خون تری که کمتر از درهم بغلی باشد و در آن مکان
باشد ضرر ندارد هر چند ببدن و جامه مصلی برسد و در مثل خون زخم و دمل
که معفو است هرگاه بمکان برسد و از آنجا ببدن یا جامه برسد اشکالست و
دور نیست که معفو باشد خصوصا هرگاه اجتناب از معفو یا متعسر باشد

و احوط اجتنابست

واحوط اجتنابست از همه نجاسات معفوه در مکان مگر جائیکه اینکه ممکن نباشد
اجتناب یا حرج لازم آید مطلب سیم سنت است از برای مصلی ستره قرار
دادن یعنی چیزی در برابر روی خود قرار بدهد که مانع باشد از گذشتن
انسانی یا حیوانی در پیش روی او باعث این شود که شاغل او باشد
از نظر کردن بغیر پا کند شغل خاطر اینمعنی متحقق میشود باینکه نزدیک
دیوار بایستد یا ستونی در پیش روی او باشد یا پالان شتری بگذارد
یا عصائی بزند یا جامه بگذارد حتی عرق چین و هرگاه صحرا که هیچ نباشد
خطی در پیش رو بکشد بجانب قبله حاصل اینکه ستره تادیب است از برای نفس
و حدیست از برای او که از او تجاوز نکند و ماسوا را از خود منع کند
و فکر آنها را از خاطر دور کند و مکروهست از برای دیگران هم گذشتن در
پیش نماز و تاکید ستره در مکه معظمه کمتر است بجهة ازدحام مردم در آنجا
مطلب چهارم سنت است از برای مرد نماز کردن در مسجد بغیر نماز عیدین
در غیر مکه و تاکید بسیار در آن هست خصوصا در مسجد الحرام و مسجد پیغمبر
و مسجد کوفه و مسجد اقصی و مسجد جامع هر شهری بتفاوت فضیلت بر
ترتیب مذکور این در نمازهای واجبی است اما در نمازهای سنتی پس
اشهر آنست که در خانه کردن افضلست از مسجد مگر نماز تحیة مسجد
و نافله که در خصوص مساجد وارد شده است که در آنها کرده شود و اما

نماز پیش نماز آنها در خانه افضل است خواه واجب وخواه سنتی بلکه در
پس توی خانه افضل است از خود ازتی وتوی خانه افضل است از صحن
خانه فایده سنت است ساختن مسجدها ودر آن فضیلت بسیار هست و
هم چنین تعمیر کردن آنها وسنت است که مسجد بی سقف باشد ومکرو
وهست که سقف دار باشد اما سایه بان ساختن برای رفع گرما ضرر
داربیت که چیزی بر سر آن بیندازند که سایه کند وسنت است که محل طهارت
از حدث وخبث در در مسجد بسازند در میان مسجد ومناره را از پشت بام
مسجد بلند تر نکنند وسنت است بسیار آمد وشد کردن بمسجد ودر مسجد
بودن ونشستن خصوصا با انتظار نماز واز خانه وضو ساختن وبا وضو داخل
مسجد شدن وملاحظه کفشها کردن در در که نجاستی داخل مسجد نکنند
ودر وقت دخول پای راست را پیش گذاشتن ودر خروج پای چپ را ودعائی
که وارد شده بخواندن وجاروب کردن خصوصا روز پنج شنبه وشب جمعه
وچراغ روشن کردن ودو رکعت نماز تحیت مسجد کردن پیش از نشستن
ومکروهست بلند کردن وصورت حیوانات در او کشیدن وبا بوی بد
داخل مسجد شدن خصوصا بوی سیر واب دهان وبلغم انداختن وسنت است
که فرو برد بلغم را ومکروهست شمشیر کشیدن وشعر خواندن وگم شده را
طلب کردن وتعریف یافته سنگ کردن وصدا بسیار بلند کردن وبیع وشرا

وصنعتهای دنیا وحدیث دنیا کردن واطفال بی تمیز ودیوانه را راه دادن
ومحل حکم ومرافعه را مستمرا در مسجد قرار دادن وسنگ ریزه بسر انگشتان انداختن
وکشف عورت یا امر از مطلع کردن وخابیدن در مسجد مکروه نیست مگر
در مسجد الحرام ومسجد پیغمبر **مطلب پنجم** مشهور بین متاخرین که مکروهست
از برای هر یک از مرد وزن که مساوی دیگری بایستند در نماز یا زن پیش
روی مرد بایستد وجمعی قائل بحرمت وبطلان شده اند واول اقوی است
وزایل میشود حرمت یا کراهت بحایلی یا بده ذراع فاصله واحوط است که
در جائی که از انها در بلندی باشند که ده ذراع ارتفاع داشته باشد
ودیگری در پائین ایستاده باشد متصل بدیوار یا کمتر باشد ولیکن از محل
قیام تا پای دیوار ومجموع دیوار ده ذراع باشد با ضلع مثلثی که از محل
قیام یکی از انها تا محل قیام دیگر حاصل میشود ده ذراع باشد دیگر اعتبار
از دو امر در فاصله در کار نیست نباشد وزایل میشود حرمت و
کراهت بتقدیم مرد بر زن بقدر یکوجب واین مراتب است وافضل مراتب
اینست که سر زن عقب پای مرد باشد وحایلی که گفتیم باید جسم باشد مثل
پرده وتاریکی وکوری ومثل ان فایده ندارد واحوط است که مانع از دیدن
یکدیگر باشد ومثل دیوار مشبک یا جامه بسیار نازک نباشد وبدانکه
اگر یکی از مرد وزن نماز او باطل باشد وان دیگری نداند که باطل است

ونماز کند نماز او باطل است هر چند نماز ان دیگری در نفس الامر فاسد
باشد واگر علم بفساد نماز دیگری دارد وبایستد بنماز نماز او صحیح است
واگر هیچ یک از دیگری خبر ندارند وبایستند بنماز بعد از آن که هر دو فا
رغ شدند مطلع شدند نماز هر دو صحیح است واگر در اثناء مطلع شوند
هر دو یا یکی از انها اقوی آنست که نماز را تمام میکنند وصحیح است وبدان
نیز هر کدام پیش ایستاده اند از مرد وزن نماز اخر باطل است ونماز
اول صحیح است واگر هر دو بیکبار بایستند نماز هر دو باطل است واین
همه که مذکور شد در حال اختیار است وبا وجود اضطرار نه حرمت ثابت
است ونه کراهت وهرگاه در جائی باشند که ممکن نباشد دور شدن از یکدیگر
واگر وقت تنگست هر دو باهم نماز بکنند واگر وسعت دارد مرد اول نماز کند
واگر مکان ملک زن باشد سنت است که مرد را رخصت کند که اول نماز کند
ودر مباح یا مشترک میان هر دو وهرگاه زن رخصت نکند مرد را اشکال است
وممکن است که بقرعه عمل کنند واحوط است که زن رخصت بدهد مرد را که
پیشتر نماز کند واگر مرد رخصت کند زن را که اول نماز کند هم اشکالی نیست
مطلب ششم مکروهست نماز در میان قبرستان وشاید میشود کراهت
هرگاه قبر را در پیش روی خود قرار بدهد واظهر آنست که قبر را در پیش
رو قرار دادن مکروهست هر جا باشد قبرستان نماز نکنند وزایل میشود کراهت

بفاصله ده ذراع ما بین او وما بین قبر از هر طرف یا حایلی ودر زوال
کراهت بپوشیدن قبر بمثل فرش اشکال است وبعضی منع کرده اند از نماز
کردن رو بروی قبور ائمه علیهم السلام نیز واین ضعیف است واحوط
آنست که مساوی امام نماز نکنند واما پیش روی قبر ایستادن پس حرام
است واحوط است که در غیر حال نماز هم پیش بقبر امام نکنند ومکرو
هست نماز در جادها وراهها بلکه مطلق میان راهها هرچند برابر بندرها
که در میان راههاست نماز کند ودر خوابگاه اسب واستر قرارگاه شتران
خصوصا انجائی که جمع میشوند جهت آب خوردن بلکه خوابگاه گاو وگوسفند
نیز ورفع میشود یا کم میشود باب پاشیدن وجاروب کردن وخانه را که در او
شراب یا مسکر دیگر باشد ودر جائی که در پیش رو اتشی باشد خصوصا
اتش افروخته مثل چراغ وشمع وخصوصا هرگاه مرتفع باشد از نمازی واز بعضی
از اخبار بر می آید که از برای بنی هاشم کراهت نباشد ودر جائی که در برابر
او صورتها باشد بلکه در خانه که در او صورت باشد وسبب میشود والا کرا
هت یا زایل میشود بپوشانیدن صورت وتغییر دادن ان وفرشی که در ان
صورتها باشد واز بعض اخبار بر می آید که اگر یک چشم دارد باکی نیست و
اگر دو چشم دارد مکروهست وبهتر آنست که همه را بپوشانند که در حال نماز چشمش
نیفتد وهم چنین خانه که در او سگی باشد یا ظرفی که در ان بول میکنند

مغابنهای آتش و بعضی گفته اند که مراد با آتش آتشی است که از برای پرستیدن
مهیا شده باشد و بعضی دیگر تعمیم داده اند که شامل مطبخ و گلخن خواهد بود
و هم چنین رو بروی مصحف گشاده یا مکتوبی که او را مشغول کند و رو
بروی در گشاده و انسان رو بروی و خانه که در او مجوسی باشد و در خانه
مجوسی و بیت الخلا یا رو بروی دیواری که از خلا ترشح رطوبت بکند
و رو بروی شمشیر برهنه و امثال آن از اسلحه و هم چنین رو بروی حلقه
آهن و مکروه است نماز در حمام و مراد از حمام گرم خانه است نه جای رخت
رخت کندن و در میان وادیها که محل آمدن سیل است و در میان آب و گل و در
خانه مورچها و در میان نهرها و در زمین شوره زار و بر روی برف و در هر
زمینی که اهل آن در آن بعذاب الهی گرفتار شده اند مطلب هفتم جایز نیست
کردن نماز واجبی در حال سواری و راه رفتن در حال اختیار نه در سفر و نه
در حضر و اما در حال ضرورت مثل خوف و ازدحام و گل و باران که اگر خواهد
بر زمین قرار گیرد عسر و حرج و مشقت شدید بهم میرسد مانعی ندارد و
جهت که بقدر ممکن رو به قبله و رو بخود را بقبله کند و افعال نماز را بقدر مقدور
بجا آورد و هر چه نتواند بایما و اشاره بکند و هرگاه امر او مردد شود میان
سواره نماز کردن و پیاده نماز کردن هر کدام که در او افعال نماز بهتر بعمل آید
میشود او اختیار کند و هرگاه مساوی باشد مختار است در هر یک مشهور

است که هر چند تواند در حال سواری جمیع افعال را بجا آورد مثل آنکه
در بالای چاروا تختی بر بندد که بر سر آن بایستد باز جایز نیست نماز
و این محل اشکال است و هرگاه از چاروا ابستر باشد که هیچ حرکت نکند اظهر
جواز است و ظاهر اینست که در برف معلق میافتد و در رختی که بر حال خود
باشد مانعی ندارد چنانکه حدیث صحیح بر آن دلالت دارد و ظاهر اینست
که در تخت روان هم توان کرد هرگاه مخل بنماز نباشد هر چند احوط آنست
که بدون ضرورت نکنند و اما نماز کردن در کشتی پس اگر استطاعت بیرون
آمدن نداشته باشد جایز است نماز در آن باتفاق علما و بقدر مقدور مراعات
قبله و قیام و رکوع و سجود بکند و باقی را باشاره میکند و اگر تواند بیرون
آید پس اگر ممکن نیست از افعال نماز بتمامی بیرون آید و نماز کند و اگر
خلل بنماز او بهیچ وجه نمیرسد اقرب جواز است اینکه گفتیم در حال نماز
واجبی است و اما در نماز نوافل پس جایز است آنها در حال اختیار و اضطرار
و در سفر و در حضر مستحب است رو بقبله کردن در تکبیرة الاحرام و بعضی واجب
دانسته اند و مجزیست ایما و اشاره از رکوع و سجود و اشاره سجود را
پایین تر از اشاره رکوع بکند و اگر انکسی که راه میرود رکوع و سجود
رو بقبله بر وجه صحیح بعمل بیاورد افضل است و بعضی از علما جایز دانسته اند
فاتحه بغیر قبله در حال قرار بر زمین بدون عذر و آن مشکل است

منهج چهارم در قبله است و در آن چند مطلب است مطلب اول در حقیقت قبله است اکثر قدما
علما گفته اند که خانه کعبه قبله مسجد الحرام است و مسجد قبله حرم است و حرم قبله دنیا
است و اقوی در نزد محققین که قبله خود خانه کعبه است از برای کسی که ممکن باشد که علم
بعین خانه بهم رساند مثل اهل مکه و واجب است که محاذی خانه کعبه بایستد هر چند خانه را
نه بیند و هر که ممکن نشود علم بعین خانه پس قبله او جهة خانه کعبه است و سمت آنست
و بعضی از علما قول اول را توجیه کرده اند که با این قول یکی باشد که نزاع و خلافی نباشد
و این دور نیست و مراد از جهة کعبه و سمت آن فضائیست که خانه در او هست از زیر
زمین تا باسمان پس بر بالای کوه ابو قبیس که بسیار مرتفع است از خانه نماز صحیح است و هم چنین
در سردابی که قرار او در زیر خانه است و اما حجر اسماعیل هر چند بگوییم که در اصل داخل خانه کعبه
بوده است که نماز را بجانب او نمیتوان کرد و نماز نافله را در میان خانه کعبه میتوان کرد و هم چنین
واجبی را در حال اضطرار و اما در حال اختیار پس اقوی آنست که نمیتوان کرد و در صورت جواز نیز
بیار که نماز کند خوبست و نماز در پشت بام خانه جایز است و اشهر و اظهر آنست که ایستاده نماز
کند و رکوع و سجود را تمام بعمل بیاورد و قدری از پشت بام را در پیش رو از برای قبله بگذارد
و احوط آنست که در پشت بام بدون اضطرار نماز نکند مطلب دوم واجب است که اهل هر اقلیمی متوجه شوند
بجانب آن رکن کعبه که سمت ایشانست و علما از برای هر یک از بلاد علامات چند ذکر کرده اند که
در کتب مبسوطه مذکور است و بعضی گفته اند که اهم آنها از برای اعمال ضیقه استنباط کرده اند بغیر قبله
عراق که در او حدیث وارد شده و از کلام بعضی دیگر بر می آید که همه آنها از احادیث استفاده

شده است و خصوص حدیث حدیثی بنظر حقیر نرسیده است و اخیر گفته اند که از برای
قبله عراق حدیث وارد شده است در آن نیز تصریح نشده باینکه قبله عراق است نهایت بقرینه
مقام و ملاحظه اینکه راوی از اهل کوفه است معلوم میشود که آن از برای اهل عراق است
و چون دانستی که در قبله معتبر ملاحظه جهت و جانب است و آن در بلاد و اماکن مختلف
و عراق هم عرض عریضی دارد پس آن علامه هم نظر بضوابط هیئت درست نمی آید مگر با اواسط
عراق مثل کوفه و بغداد و نواحی آنها پس باید ما آنها را علامت اواسط عراق قرار بدهیم
و آن حدیث اینست که محمد مسلم گفت که یکی از دو امام یعنی امام محمد باقر یا امام جعفر صادق
سؤال کردم از قبله گفت بگذار جدی را در پشت سر خود و نماز کن و ابن بابویه روایت کرده
است که گفت مردی از برای حضرت صادق که من در سفر میباشم و راه نمی یابم بقبله
در شب پس فرمود که آیا میشناسی ستاره که او را جدی میگویند گفتم بلی گفت بگردان
او را بر طرف راست خود و هرگاه در راه حج باشی بگردان او را در میان دو شانه خود تمام
شد حدیث و گفته اند که اطراف شرقی عراق مثل بصره و امثال آن مساوی است جدی را بطرف
روی راست میگیرد و میل زیاد بجانب مغرب میکند و اما اطراف غربی او مثل موصل و امثال آن
اوسط مشرق اعتدالی را بر طرف چپ و مغرب اعتدالی را بر طرف راست و آفتاب را در
وقت ظهر بر طرف ابروی راست میگیرند و ذکر کرده اند از برای علامات اهل شام آنکه
جدی را در پشت شانه چپ بگیرند و سهیل را در وقت طلوع در میان دو چشم و در نزد
غروب بر چشم راست و بنات النعش را در نزد غایب شدن آنها در پشت گوش راست

واز اهل مغرب جدی را بر طرف چپ صورت خود بگیرد و ثریا بر طرف راست خود
و عیوق را بر طرف چپ واز برای اهل بصره و فارس جدی را بر طرف راست و دو ونسر طایر را
در وقت طلوع در میان دو شانه خود بگیرد و از برای اهل هند و سند جدی را بر گوش
راست و سهیل را در نزد طلوع بر پشت گوش چپ و بنات النعش را در نزد طلوع بر طرف
راست رو واز برای اهل یمن جدی را در میان دو چشم خود بگیرد و سهیل را در نزد
غایب شدن در میان دو شانه خود ولکن اصحاب گفته اند که قبله خراسان وعراق یکی است
وانچه ملاحظه میکنی از اختلافاتی که حاصل میشود ازین علامات مذکوره و مسایل
که امام ع در حدیث سابق فرموده اند در تفسیر و تعیین امکنه عراق واهل افادات با وجود
اختلاف وخصوصا در راه کعبه وغیر از معلوم میشود که معتبر در قبله ملاحظه جهت
ووسعت در امر قبله چیست ولکن تکیه بسیار نفرموده اند ولکن تا مقدور میشود باید
تحصیل علم بجهة کرد واز جمله وجوه تحصیل علم محرابیست که معصوم ساخته باشد
ومکا جهت که استعمال قواعد هیئة در بعضی اوقات افاده قطع بکند واما اگر ممکن نباشد
علم پس تکیه میکند بگمانی که حاصل شود او را از علامات و علاماتی که پیش ذکر کردیم
هیچ یک پیش از گمان افاده نمیکند وبهر راهی که گمان باو بهم رسد عمل است واز جمله
انها خبر دادن دیگریست بقبله هرچند عادل نباشد با وجود ظن اقوی با منع عمل
عمل نکند وکسی را که اجتهاد ممکن مثل کور یا محبوس پس شکی که بخبر غیر میتوان
کرد ومحرابهای مسلمان وقبرستانهای مسلمانان از جمله اموریست که افاده ظن

فوق میکند وجایز است عمل بر انها ودر صورتیکه ممکن باشد تحصیل علم تحصیل کند
وبانها اکتفا نکند وبعد از امکان جایز نیست که اجتهاد در اصل جهت سمت قبله
بکند وبغیر از عمل کنند مگر در بنا من و قیاس که بعضی جایز دانسته اند اجتهاد در انرا
اما وجوب اجتهاد در انها پس دلیلی بر ان قایم نیست وبعضی جایز ندانسته اند واین اقوی
هرچند اظهر جواز است وهرگاه بهیچ جهة از جهات تحصیل علم وظن هیچ یک از برای
او ممکن نباشد پس مشهور انست که نماز میکند بچهار جانب وبعضی گفته اند که
مخیر بودند ودراین عمل بکند وبعضی از اصحاب گفته اند که یک نماز بکند بهر سمت که
خواهد واین در نزد حقیر اظهر است مطلب ششم هرگاه تحصیل گمان بسمت قبله بکند
ونماز کند وظاهر شود که خطا کرده است پس یا اینست که در بین نماز ظاهر میشود
بر او خطا یا بعد از نماز اما اول پس اگر انحراف او از قبله مابین مشرق و مغربست باید
بگردد بجانب قبله ونماز او صحیح است واما اگر بعین مشرق یا مغرب ایستاده یا پشت
بقبله کرده است یا غیر انها پس در همه صورت اعاده کند نماز را مگر اینکه وقت تنگ
که شروع اعاده نماز کند ویکرکعت از وقت را هم درنمی یابد پس بگردد بجانب قبله
ونماز را تمام کنند هرچند ظاهر شود که پشت او بقبله بوده است واحوط در این صورت
اینست که قضا هم بکند واما دویم یعنی خطا ظاهر شود بعد از فراغ از نماز پس اگر
انحراف او مابین مشرق ومغربست پس بر او چیزی نیست واگر بجانب مشرق یا
مغربست پس اگر وقت باقیست اعاده بکند واگر نه بر او قضائی نیست واگر پشت بقبله

کرده بوده است پس در این دو قولست اقوی انست که این نیز چنانست وظاهر اینست
که حکم متحیری که نماز میکند بیک جهة چنانکه گذشت حکم همین شخص است که گمان خود قبله
کرده است واظهر انست که کسی از روی فراموشی از قبله گشت همین حکم دارد همچنین
چنین باشد واما جاهل مسئله که تقصیر در تحصیل کرده باشد پس اظهر انست که این چنین نیست
ودر حکم کسیست که عمدا از قبله منحرف شده باشد وکسی که عمدا منحرف شود از قبله
نماز او باطل است بجهة انکه استقبال قبله واجبست در جمیع فرایض وشرط صحت انست
در حال اختیار واما نوافل پس حکم گذشت که میتوان در حال اختیار رو به غیر قبله در انها
کرد بغیر صورت که استثنا کردیم منهج پنجم در لباس مصلی است ودر ان چند مطلب
مطلب اول واجبست پوشیدن عورت در نماز وهرگاه کسی با اطلاع وقدرت عمدا ترک
ان کند نماز او باطل است واظهر انست که هرگاه نمیداند که عورت او پیداست یا
میداند وفراموش کرد بعد از نماز متذکر شود برای اعاده وقضا نیست واگر در بین
نماز متذکر شود بپوشاند واگر اخلال کند بپوشانیدن نماز او باطل است واظهر انست
که به برگ درخت وگیاه بر وجه صحیح توان ساتر عورت عمل اورد با جامه فرقی
ندارد وجایز است ستر بان هرچند جامه ممکن باشد واگر هیچ کدام ممکن نباشد
پس اگر توانند بگل چسبنده چنان ساتر عمل اورد که در حال نماز از هم نپاشد وساتر
رنگ وحجم عورت باشد ورکوع وسجود صحیح بکند چنان بکند ودور نیست که این
مساوی باشد با جامه وبرگ وگیاه هرچند احوط تقدیم انهاست واگر انهم ممکن

نشود وتوان شد که بگل رنگ عورت را بپوشد هرچند حجم را نپوشد مثل نوره پس
احوط انست که رنگ عورت را بپوشد باقی ونماز را با اشاره بکند واگر هیچ چیز
ممکن نشود ونتواند تحصیل ساتری کرد هرچند بخریدن باشد بقیمتی که ضرر باو
نرسد ومستلزم حرج نباشد پس در اینصورت برهنه نماز کند ورکوع وسجود
با اشاره بعمل بیاورد واشاره بسر بکند واگر ممکن نشود بچشم بکند وبعضی واجب
دانسته اند که مراعات وضع اصل رکوع وسجود را حسب المقدور بکند وخم شود از
برای انها بقدری که عورت ظاهر نشود وهم چنین بر پیشانی بکذارد چیزی که بود
سجده توان کرد وهرگاه ممکن شود محل سجود را بلند کنند که نزدیک شود بر
پیشانی ووجوب انها در نزد حقیر ثابت نیست هرچند احوطست واظهر انست که
هرگاه در جائی که ایمن است از اینکه او را کسی ببیند ایستاده نماز کند وهرگاه
ایمن نیست نشسته نماز کند ودر جائی که ایستاده نماز میکنند ظاهر روایات
وکلام مشهور علما انست که از برای سجود هم ایستاده اشاره میکند وبعضی
از علما تقویت این کرده اند که از برای سجود بنشیند واشاره کند واین در
نظر حقیر اقوی است هرگاه باعث کشف عورت نشود واقوی اینست که برهنه هرگاه
گمان این داشته باشد که از برای او ساتری بهم میرسد بلکه هرگاه امید این
داشته باشد هم نماز را واجبست که تاخیر کند تا وقت تنگ شود یا امید او برطرف
شود واگر در اثناء نماز ساتر بهم رسد پس اگر ممکن است ستر بدون فعل منافی

نماز ستر کنند و اگر ممکن نشود پس اظهر صحت نماز است هر چند وقت وسعت داشته باشد
که نماز را از سر گیرد و بدانکه واجب نیست ستر عورت از خود از اینکس پس هرگاه جامه بر
تن شده است که در حال رکوع عورت خود را میبیند اما بر کسی دیگر ظاهر نشود نماز
او صحیح است و هرگاه چنان باشد که گاهی از برای غیر هم ظاهر شود پس نماز او باطل
است و نماز اول باطل نیست بلکه صحیح است تا باینجا برسد که در این حال ممکن است که
عورت او را کسی به بیند و مراد از پوشیدن عورت از غیر آنست که اگر متصور
شود که غیری در آنجا حاضر باشد تواند دید نه اینکه بالفعل غیری در آنجا حاضر باشد
و این حاصل میشود باینکه در جائی بایستد که در عرف و عادت کسی عورت او را نمیتواند
دید پس هرگاه شخصی بی زیر جامه بجائی بایستد که سوراخی در زیر پای او باشد
بچاهی یا مغاره که مظنه این نیست که در آنجا انسانی باشد و اتفاقا کسی در آنجا
انسانی بوده است نماز او صحیح است هر چند عورت او را دیده باشد اما اگر در
ب بامی بایستد که غالبا از تحت او عبور مردم میشود نماز او باطل است چون در
اغلب هیچ عبور نکنند و هرگاه عریانی بسیار جمع شوند سنت است از برای ایشان
نماز جماعت مردان باشند یا زنان و بیک صف می ایستند و امام در میان صف
صف می نشینند و زانوهای خود را از معمولی مقدم میدارند و همگی باشاره نماز
میکنند مطلب دویم پیش دانستی معنی عورت را و مراد از عورتی که واجبست از برای
مرد پوشیدن در نماز همانست که گذشت در آداب تخلی و اما از برای زن پس واجبست

ستر جمیع بدن

ستر جمیع بدن بغیر رو و دستها از بند ساق تا سر انگشتان و همچنین پاها و قدری از دست
و پا را با ساق بپوشد که خاطر جمع تمام ساقها پوشیده شده باشد و همچنین قدری از رو
از باب مقدمه بپوشد و ظاهر اینست که مراد از رو در اینجا آنست که در عرف رو بگویند نه آن
قدری که شستن آن واجبست در وضو و ظاهر آنست که واز بودن زیر زنخ بقدری که متعارف
رفت که زنان میمانند باکی نیست اما کلی و گردن را بالتمام بپوشاند و اینکه مذکور شد حکم
زن آزاد است و اما کنیز و دختر نابالغ پس اینها سر واز میتوانند نماز بکنند بلکه در بعضی
که سنت باشد در مقنعه نماز کردن کنیز چنانکه از روایات ظاهر میشود و بعضی سنت دا
نسته اند پوشیدن را و بخصوص حدیثی در آن ندیده ام و فرقی در اقسام کنیز نیست مگر در
ام ولد که بعضی احتمال داده اند که مادامی که فرزند او زنده است مثل آزاد باشد
چنانکه از مفهوم صحیحه محمد بن مسلم معلوم میشود و این احوط است و اما کنیزی که بعض
او آزاد باشد پس آن در حکم آزاد است مطلب سیم واجبست پاک بودن بدن و جامه
در نماز و شرط است صحت نماز پس هرگاه علم بنجاست داشته و عمدا با آن نماز کند نماز او
باطل است مگر اینکه وقت تنگ باشد که نتواند ازاله نجاست کند و جاهل مسئله که
تقصیر در تحصیل آن کرده است در حکم عالم است در بطلان و هرگاه عالم بنجاست فراموش کند
ازاله نجاست را تا از نماز فارغ شود اظهر در نزد حقیر آنست که نماز را اعاده کند
خواه وقت باقی مانده باشد یا نه و همچنین هرگاه در اثناء بخاطرش آید و اگر وقت
تنگ باشد احوط آنست که نماز را تمام کند و اعاده هم بکند و اما جاهل بنجاست پس یا

آنست که مطلع میشود بنجاست بعد از نماز یا مطلع میشود در اثناء نماز و در صورت اول
اظهر عدم اعاده است خواه وقت باقی باشد یا نه و خواه در صورت احتمال حصول
نجاست تفحص کرده باشد یا نه و در صورت دویم یعنی آنجا که در اثناء نماز مطلع شد
بنجاست پس اگر معلوم شود که این نجاست پیش از نماز بهم رسیده بوده است پس
اعاده میکند نماز را مگر با تنگی وقت که در آنجا نماز را تمام میکند و قضا واجب نیست
و لیکن احوط است و اگر علم بهم رسانیده که نجاست در اثناء نماز باو رسیده است
پس اگر تواند که ازاله آن کند بنحوی که مبطل نماز عمل نیاید مثل فعل کثیر یا پشت بقبله
کردن پس ازاله کند نجاست را و در همانجا تمام کند نماز را و اگر نتواند دست برداردن
ازاله نجاست کند و نماز را از سر گیرد مگر با تنگی وقت که حکم آن آنست که گفتیم
و اظهر آنست که در صورت شک در اینکه نجاست پیش از نماز بوده یا در اثناء بهم
رسیده همین تفصیل جاریست و هرگاه بعد از نماز نجاستی به بیند و شک کند که آیا
در حال نماز با او بوده یا بعد بهم رسیده پس بر او چیزی نیست مطلب چهارم بدانکه
در چند جا بخشیده شده است نماز کردن با نجاست اول خون زخمها و دملها و در
حدی که قرار داده شده است از برای عفو اختلافست و اظهر در نزد حقیر آنست که
معفو است مطلقا مادامی که خون آن بالمره قطع نشده است و احتمال دارد که عفو
شده باشد تا زمانی که بالمره زخم و دمل ملتئم شود و چاق شود و اول احوط است
و فرقی میان کم و زیاد و نه میان جامه و بدن و واجب نیست تبدیل جامه و نه شستن

کردن نجاست

کردن نجاست و نه بستن و پیچیدن زخم بلکه ... و احوط بلکه اظهر آنست که اکتفا
کند در عفو بجاهائی که در عادت خون زخم و دمل بآنها میرسد پس اگر زخم در
پا باشد و خون او بگوشه قبا برسد مثلا معلوم نیست که معفو باشد و اما اگر
چیزی دیگر با خون ممزوج شود مثل ریم و آب و عرق پس در آن اشکال است و اظهر
آنست که مضر نباشد خصوصا مثل ریمی که ممزوجست بخون و مثل عرقی که غالبا
انسان بآن مبتلا است در اوقات حاره و سنت است که صاحب زخم و دمل روزی
یکبار جامه اش بشوید دویم خونی است که از درهم بغلی کمتر باشد و اظهر آنست که
در مساوی قدر درهم عفو نباشد و مراد از درهم گشادگی آنست نه وزن آن و
در تحدید مقدار آن اشکال است و آنچه علما ذکر کرده اند مختلف است بعضی گفته اند
بمقدار گودی کف دست است و بعضی گفته اند بمقدار بند اول انگشت مهین و
بعضی گفته اند بگشادگی اشرفیست و مراد از اشرفی همانست که یک مثقال شرعیست
و ظاهر آنست که بوسعت همین اشرفیهای رومی است و همه بیکدیگر نزدیکند تقریبا
و احتیاط آنست که از مقدار بحری جو یا ناخن انگشت بزرگ و بیشتر نبا
شد و استثنا شده است از این حکم خون حیض و نفاس و استحاضه و بعضی ملحق
کرده اند بآنها نجس العین را و دلیل آن هر چند ظاهر نیست نهایت احتیاط در
اینست و در خون متفرق که هیچ قطره از آن مساوی درهم نباشد خلافست
و اشهر و اظهر آنست که هرگاه بقدری باشد که اگر جمع شود با هم بقدر درهم باشد

اجتناب کنند وهر حکم خون یکیست یا متعدد از عرف رجوع میکنند پس هرگاه خون
از روی جامه نشر کرده باشد بر روی دیگر جامه هرد و یک خون خواه جامه
کنده باشد یا نازک هرگاه مشتبه شود خون معفو وغیر معفو اقرب عفو است و
هم چنین هرگاه خون طاهر بنجس مشتبه شود اصل طهارتست سیم نجاستی است که در
چیزی باشد که ساتر عورت نیست خواه از جمله لباس باشد مثل عرقچین وجوراب
وبند زیرجامه وکیسه احتلام ویا امثال نباشد مثل قلمدان وکارد ودستمال وامثال
اینها وخواه آنچه از جمله لباس است در موضع خود باشد مثل عرقچین در سر وجوراب
در پا یا نه مثل اینکه اینها در کیسه او باشد یا در بغل او باشد ودر عمامه بر وضعی
که هست اشکالست ودور نیست که معفو باشد چنانکه مذهب ابن بابویه وپدر
اوست بجهة آنکه مادامی که بوضع عمامه است ساتر عورت نیست ووقتیکه او را هم
واکنند عمامه نیست وبنابرین پس باید شالها که می بافند که متعارفست که بر کمر
ببندند هم چنین باشد واشکال درین بیشتر است والبته احتیاط را در این ترک نکنند
واز اینجا ظاهر میشود که اگر کسی یک قبا کرباس در دامنش باشد ونجس باشد میتواند
با او نماز کند بلکه دور نیست که هرگاه قبای دوخته نجس در دامن او باشد با او
تواند نماز کند بلکه دور نیست که هرگاه رخت خودش که میپوشد نجس باشد واو را
بکند وتر کند ودر دامن بگذارد هم چنین باشد وحاصل آنکه آنچه از احادیث و
ادله معلوم میشود اینست که باید بدن مصلی وجامهائی که پوشیده است پاک

باشد
پاک باشد یا نجس نباشد واما اینکه مطلقا همراه داشتن نجاست ضرر دارد پس
معلوم نیست واحتیاط را در آنچه ساتر عورت میتواند شد هیچ باب بهیچ حال
ترک نکنند واما غیر ساتر پس آن ضرر ندارد بهر حال خواه قسم اخیر پس هرگاه شیشه پر
بول باشد ودر آن بسته باشد که سرایت بیرون نکند وجامه نکند یا آدمی باشد مبطل
نماز نیست وهم چنین هرگاه خون نجسی در زیر پوست داخل کرده باشد واز جمله بول
شده باشد بیرون کردن آن واجب نیست واما خونی که بسبب کوفته شدن گوشت در
زیر پوست جمع میشود ومیماند آن بطریق اولی ضرر ندارد وهم چنین هرگاه
مثل دستمال نجسی ویا قلمدان نجسی همراه داشته باشد بطریق اولی ضرر ندارد وهم چنین
طفل در بغل داشتن ونماز کردن یا حیوان حلال گوشت همراه داشتن هیچ ضرر ندارد
چهارم زنی که تربیت صبی میکند ویکجامه بیشتر ندارد ودر شبانه روزی یکمرتبه بشوید
کافیست وجمعی از متاخرین صبیه را ملحق بصبی کرده اند واین دور نیست بجهة آنکه در
حدیث لفظ مولود وارد است وآن شامل نر وماده هر دو هست وممکن است که مرد
مربی هم ملحق باشد بزن مربیه وهم چنین زیاده تر از یکجامه وبیکجامه هرگاه مضطر باشد
با وهم چنین بیشتر از یک طفل ویکطفل وهم چنین غایط بول وقت ... جامه
اشکالست واقوی آنست که اکتفا بریختن آب نکند هر چند نجاست بول پسر شیرخوار
باشد بلکه بشوید ودر آخر روز شستن که نماز ها با جامه پاک بکند یا نجاست کمتر
بهتر است وجمعی از اصحاب ملحق کرده اند بجامه مربیه جامه خاصه سرای را که بول

او متواتر برایشان ومعتمد در این مسئله آنست که ملاحظه عسر وحرج را بکنند یعنی
هرگاه که مشقت عظیمه نباشد واز ازاله نجاست کوتاهی نکنند وهرگاه زیاده بر شستن
یکبار حرج باشد بهمین اکتفا کنند مطلب پنجم هرگاه جامه نجس باشد ومصلی قادر بر
تطهیر آن نباشد وجامه دیگر نداشته باشد خلافی نیست در اینکه جامه را بکند وبرهنه
نماز کند وصحیح است ولکن خلاف کرده اند که آیا جایز است در جامه نجس نماز کردن یا نه
بعضی گفته اند بلی اختیار دارد که برهنه نماز کند یا با جامه نجس نماز کند وبعضی واجب
دانسته اند که برهنه نماز کند واین در نزد حقیر اقوی است واگر مضطر شود که در جامه
نجس نماز کند بجهة سرما یا گرما یا غیر آن در آنجا نماز کند وبعضی گفته اند که اعاده میکند
واین احوطست واقوی عدم وجوبست وهرگاه دو جامه دارد ویکی از اینها نجس است
ونمیداند کدام است مشهور واظهر آنست که واجبست در هر یک جدا نماز کند وبعضی گفته اند
هر دو را بکند وبرهنه نماز کند واین ضعیفست والظاهر اینست که فرقی میان دو جامه وبیشتر
نباشد وباید که نماز کند بعدد جامهای نجس ویک جامه پاک مگر آنکه حرج ومشقت
بسیار لازم آید ودر آن صورت احتمال دارد که مختار باشد در هر یک نماز کند واحتمال
دارد که بقرعه عمل کند واحتمال دارد که بقدر وسع بکند وهرگاه وقت تنگ باشد و
نتواند دو نماز را در دو جامه یا بیشتر را در بیشتر کرد اختیار دارد که بقدر گنجایش
وقت در هر یک از جامها که خواهد نماز کند وهرگاه که طهارت بعضی باشد معین نیست
که باید آنرا اختیار کرد واگر احدی از مشتبهین بر طرف شود احوط آنست که نماز را در آن

ماند بکند وبرهنه هم نماز بکند ودر نمازها ملاحظه ترتیب را بکند پس کسی که میخواهد
نماز ظهر وعصر را در دو جامه مشتبه بکند اول هر دو نماز را در یکجامه بکند وبعد از
آن هر دو نماز را در جامه دیگر بکند ومیتواند که یکی را در هر یک از دو جامه بکند و
بعد از آن دیگری را در هر یک از دو جامه بکند اما اگر ظهر را در جامه بکند وعصر را در
جامه دیگر بعد از آن ظهر را در این جامه اخری وعصر را در جامه اول پس درست نمی
صحیح نخواهد بود مگر نماز ظهر زیرا که ممکن است که جامه پاک همین اخری باشد ودر این
ترتیب بعمل نیامده است مطلب ششم جایز نیست نماز در پوست مردار هر چند از حیوان
حلال گوشت باشد خواه دباغی شده باشد یا او را بغیر طریق شرعی کشته باشد وثابت
نشود که او را بطریق شرعی کشته اند خواه ذبح باشد وخواه نحر وخواه صید وخواه
غیر آن ونمیتوان در پوست آن نماز کرد وثابت شدن او یا بحصول علم است یا بشهادت
عدلین یا باینکه گرفته شود از دست مسلمان یا بازار مسلمان خواه شیعه باشد
یا سنی وخواه آنشخص که از دست او میگیرد در بازار مسلمانان علم باسلام او دارد
یا نه وخواه ملاحظه با منبع وخواه از جمله کسانی باشد که ذبایح اهل کتاب را
حلال میدانند یا نه مگر اینکه علم بهم رساند که ذبیحه اهل کتابست یا آنکه در
دست دارد بگوید که چنین است وتفحص واجب نیست بلکه مستحب هم نیست بلکه
مکروهست وپوستی که افتاده باشد در جائی در بلاد مسلمان ودر دست کسی نباشد
پس نماز در آن نمیتوان کرد وهر چند حکم بنجاست ملاقی آنهم مشکلست و

در مثل جلد قرآن و صحیفه اشکال است و دور نیست در بلاد مسلمین حکم بطهارت اقوی
باشد و ظاهر اینست که مطهره که از پوست ساخته‌اند و مشک و امثال آن هر گاه جزم شود
که از قافله مسلمین است افاده پاکی باشد و احوط آنست که از پوست مردار حیوان
که خون و بقیه دارد مثل ماهی هم اجتناب کند و با او نماز نکنند و اظهر اینست که همراه دا
شتن جزوی از مردار هر چند ملبوس نباشد مبطل نماز است مثل چشم کرک و قطعه از
پوست کفتار و امثال آن از این بابست سر شیشه‌ای که از پوست مردار بسازند و بازو غلاف
کارد و شمشیر بچسبانند و ساغری که از پوست مردار غلاف کارد و شمشیر بکنند
با اینها نماز نمیتوان کرد و اجزای مرداری که در بحث نجاسات استثنا کردیم با اینها
نماز میتوان کرد مطلب هفتم جایز نیست در نماز جامه که از پوست حیوانی باشد که حرام
گوشت باشد هر چند تذکیه آن بعمل آمده باشد مگر آنچه را که استثنا خواهیم کرد
و هم چنین در جامه که از پشم یا مو یا کرک آن باشد و اشهر و اقوی آنست که فرقی
نیست بجامه ساتر عورت و غیر آن مثل عرقچین و بند زیر جامه و غیر آن و هم چنین
اشهر و اظهر آنست که همراه داشتن هر چیزی از آن نیز این حکم دارد هر چند لباس نبا
شد مثل موی گربه در رخت و علاج و شیر ماهی و غیر اینها هر گاه بنا با اینها نماز کرده
باشد در آن اشکال است و دلیل بر وجوب اعاده نیست هر چند احوط است خصوصا
در لباس و خصوصا در آنچه ساتر عورت باشد و مخلوط کردن اجزای غیر ماکول
لحم بغیر آن مثل ریسمان و پشم فایده نمی‌بخشد و در جائی که شک کند که آیا این جزو

ماکول است یا غیر ماکول در آن اشکال است و دور نیست که اقوی عدم وجوب اجتناب.
از هر دو و مثل آن اینها مشتبهین و بدانکه مراد از غیر ماکول لحم غیر انسانست و اما
فضلات طاهره انسان مثل عرق و چرک و موی و ناخن صحیح است هر چند از غیر خود باشد
و هم چنین مراد غیر مثل زنبور و پشه و امثال اینهاست بجهت آنکه اینها را گوشتی نمی
باشد که خورده شود تا بخورده نمی فرو رفتن کردن با شمع و عسل و امثال اینها ضرر
ندارد و اما آنکه وعده کردیم که استثنا خواهیم کرد آن دو چیز است اول خز است
که نماز در موی او باتفاق صحیح است و در پوست او هم بنابر مشهور و اقوی صحیح است
نهایت اشکال در حقیقت خز است و اهل عرف در او اختلاف دارند و کلمات علما هم
در آن مختلف است بعضی گفته‌اند حیوانیست که چهار دست و پا که از آن اداب میکنند
و میمیرد بجدا شدن از آب مثل ماهی که بعضی گفته‌اند که از صدا ابیست و بعضی چیز
دیگر گفته‌اند و شیخ زین الدین ره در شرح لمعه گفته است و گویا که امروز مجهول
است و کسی او را نمیشناسد یا اسم او تغییر یافته یا اشتباه در اسم او شده است
در اوایل اسلام تا میان او بسیار بوده است و اظهر در نزد حقیر اینست که این
ملحق باشد بسنجاب و حکم آن مذکور شد دویم سنجابست و در آن دو قولست و اظهر
آنست که جایز است نماز با آن بشرط آنکه تذکیه شرعیه بعمل آمده باشد و مروارید جنس
است مطلب هشتم حرامست پوشیدن ابریشم خالص بر مردان و مبطل نماز است از برای مرد
ان بخلاف زنان که حلالست برایشان و مبطل نماز ایشان نیست و در خنثی احوط اجتناب است

واستثنا شده است از برای مردان حال جنگ که مانعی ندارد پوشیدن و نماز کردن
در آن و ظاهر آنست که مراد جنگ مباح باشد نه هر جنگی و همچنین در حال اضطرار بجهت
سرما و گرما و غیر آن و منافقی ساتر بغیر حریر عذر نیست بلکه عریانا نماز میکند و بعضی
جایز دانسته‌اند از برای کسی که شپش او را آزار دهد و اظهر در نزد حقیر اینست که اگر
شپش با آن دفع شود در تحمل آزار شپش مشقت و صعوبت باشد میتوانند بپوشند
و با آن نماز کنند و اما خلاف اینکه مذکور شد حکم جامه ایست که ساتر عورت باشد
و اما غیر آن مثل کلاه و بند زیر جامه و جوراب و غیر آن پس در آن خلاف است و
اظهر در نزد حقیر آنست که مبطل نماز است اما سجاف جامه در دور دامان
از سر آستین چاک پیش دور آستین جامه یا ابره آن پس اظهر آنست که مبطل نیست
و احوط اجتناب است و احوط آنست که از چهار انگشت بیشتر نباشد و در حکم سجاف است
قیطانی که در دور گریبان پیراهن میدوزند و در دور دامن جامه میدوزند
و اما دکمه و بند قبا پس قباحت و ضوح جواز در اینها بیشتر است و اما جامه که غیر
ابریشم که همیشه در آن با ابریشم مخلوط باشد پس جایز است نماز در او بجهت مرد
و همین که در عرف میگویند که مخلوط است کافیست و ظاهر آنست که هر گاه که دو تار
آن غیر ابریشم باشد هم خوبست و هر گاه ابره ابریشم باشد و آستر کرباس یا کتان
باشد فایده ندارد و هر گاه جامه را آستر باشد و یکی از آن تمام حریر و یکی تمام
ریسمان هم خوبست اما هر گاه جامه از قطعهای چند دوخته باشند که بعضی حریر

باشد و بعضی چیز دیگر از قبیل خز باشد هر چند بر جمیع جامه ابریشم غالب باشد
که گفتیم پس در آن اشکالست و اظهر اجتنابست هم چنین هر گاه جامه کرباس باشد مثلا
در روی او را از ابریشم نقش کنند که متصل هم باشد از قبیل زیر جامه زنها که در این
زمانها متعارفست و اما هر گاه بجای پنبه در جامه پنبه دار ابریشم بکار برند در آن
دو قول است و احوط اجتنابست فایده جایز است نشستن بر روی فرش حریر و متکا
ستن بر آن و اظهر در نزد حقیر آنست که نماز هم بر روی او صحیح است مطلب نهم
حرامست پوشیدن طلا از برای مردان و باطل است نماز در آن و در اینها خلافی نیست
هر گاه تمام جامه ساتر عورت از طلا باشد مثل آنکه از مفتول طلا جامه بیافند
و در جامه غیر ساتر مثل کلاه و امثال آن و هم چنین از مخلوط بطلا مثل آنکه جامه
از مفتول طلا خالص و ریسمان بافته باشند و در ملموح یعنی دو رکش طلا داشته باشد
در حرمت اینها و بطلان نماز در اینها خلاف است و ظاهر اکثر علما حرمت و بطلان نماز
و این احوط بلکه اظهر است و هم چنین انگشتر طلا از برای مردان حرامست و علامه
تصریح ببطلان نماز در آن کرده و بعضی اخبار هم دلالت بر آن دارد و بعضی تامل
در بطلان نماز در آن کرده‌اند و احوط اجتنابست و احوط بلکه اظهر حرمت دکمه طلا
و سجاف طلا مراد از طلاست و هم چنین احوط بلکه اظهر بطلان نماز است در اینها و
اما زنان پس خلافی در این نیست که جایز است از برای ایشان پوشیدن طلا و نماز
کردن در آن و اما همراه داشتن طلا پس دلیلی ندیده ام که دلالت کند بر حرمت آن

در حال نماز باطل نشود نماز زیاد خواه سهو باشد و خواه نباشد بلکه اگر خوف فرا
موش کردن و غلط شدن آن باشد احتیاط هم بصورت بلکه گاه هست که حرامست
حمل کردن بلی اگر دیدن جایز باشد که خواطر جمع است که تلف میشود بیرون او بر جهتی
است جایز نیست نماز کردن در جامهٔ غصبی بلکه با علم جامه یا ملک او باشد
یا اذن صاحب او داشته باشد صریحا یا بفحوی یا بشاهد حال و مشهور علما
نماز را باطل میدانند و بعضی دعوی اجماع بران کرده اند و هرگاه مالک اذن
بدهد غاصب را جایز است نماز در آن **مطلب دوم** مکروهست نماز در جامهٔ یا
انگشتری که در آن تمثالی باشد و اظهر آنست که کراهت مخصوص صورت جاندار
دار است پس در مثل جیب و قلم کار و امثال اینها کراهیتی نیست هر چند صورت
گل و درخت در اینها بسیار است و همچنین مکروهست نماز کردن با پولهای سیاه
که در آن صورتها است و کراهت آن سخت میشود یا بر طرف میشود با آنکه
بند در همیانی یا کهنه و مکتوبی بنهد بنحوی که آن پول در نظر سر باشد و اکثر
اینها را نهادن و داشتن باشد در هر جا که باشد و هم چنین مکروهست نماز کردن
با آهن خواه انگشتر و خواه غیر آن مگر اینکه آن آهن پوشیده باشد در غلاف
یا کیسه یا کهنه و تالیدن بسیار مرد را احادیث وارد خصوصا انگشتری آهن و هم چنین
مکروهست نماز در جامهٔ کسانی که اجتناب از نجاست نمیکنند و دور نیست که
جامهائی که غالبا عمل کفار است مثل بکرس و ماهوت و جامهای سایه که جوش

می بافند مکروه نباشد نظر بکثرت ابتلا و عدم اجتناب مؤمنین در اعصار
و امصار و همچنین مکروهست در جامهٔ پوستی که از مسلمانی گرفته باشد که ظاهرا
را بدباغی کردن حلال داند و در جامهٔ که در زیر پوستین پوشیده باشد که از
پوست روباه باشد مکروهست بعضی نمازی کردن بغیر ردا بلکه مطلق نماز کردن
بی ردا خصوصا هرگاه جامهٔ که بالای آن پوشیده باشد یا زیر جامهٔ تنها پوشیده
باشد یا لنگ تنها بسته باشد حتی اینکه در این صورتها اگر مضطر شود
بند زیر جامه یا ریسمانی بدوش خود ببندد و کیفیت ردا که جامه بدوش
خود ببندد و هر دو طرف او را بر کتف و بر دوش راست ببندند یا آنکه طرفهای
جامه را بگذارد آویخته باشد و ظاهر آنست که عبا و پوستین و امثال اینها کفایت
میکند از ردا و مکروهست از برای کسی که نماز کند با عمامه میکند اینکه عمامه
او تحت الحنک نداشته باشد و مستحب است نماز را با عمامه کردن و در کیفیت تحت
الحنک اختلافی نیست در اقوال علما و در احادیث از بعضی ظاهر میشود که اینست
که قدری از عمامه را واگذارند و در اطراف زیر چانه دور بدهند و سر آنرا با
طرف عمامه دیگر فرو برند و از بعضی دیگر ظاهر میشود که آنرا از زیر چانه بیاویزند
بر روی سینه و از بعضی اخبار ظاهر میشود که دو طرف از برای او بگذارند یکطرف را
کوتاه تر در پشت سر بیندازند و یکطرف را بلندتر و در روی سینه بیاویزند
و بعضی گفته اند که اینها دلالت میکند بر معنی از آن از برای مسافر است و بعضی معنی

دویم را از برای مسافر گفته اند و کمال حقیر اینست که جمع عرب و عجم میان همه معمول است
یعنی اول دور بدهد و فرو برد بطرف دیگر عمامه و بعد از آن بیندازد بر روی سینه
یا بعکس و دور نیست که در امثال بلاد ما که پوشیدن تحت الحنک معمول نیست و دور
نیست که از جمله لباس شهرت باشد ترک آن اولی باشد یا آنکه مکروه نباشد
و مکروهست نماز در جامهٔ تنگ که مانع از حضور قلب باشد خواه ~~ملکی~~ و نباشد بیب
تنگ خود قبا باشد یا بسبب بندها و تکمه ها در حال ضیق و همچنین نماز کردن در جامهٔ
بسیار نازک هر چند بدن بنماید و اگر رنگ بدن عورت زن و مرد بنماید نماز باطل است
و اما اگر حجم عورت بنماید و رنگ او ننماید اظهر کراهتست و بعضی مبطل دانسته اند
و احوط اجتنابست و اما پوشیدن عورت مثل گل و نوره پس آن کافیست چنانکه
گذشت و هم چنین مکروهست هرگاه مردمان دهان بسته نماز کنند و زن با نقاب
نماز کند یا در حال نماز کند که صدا داشته باشد یا در حالی که گردن او خالی باشد
از قلاده و کردن بند و مکروهست نماز در حال خضاب و هم چنین مکروهست در
جامهٔ سیاه بغیر عمامه و عبا و چکمه و در جامهٔ که رنگ سیر داشته باشد خصوصا
سرخ و هم چنین در چیزی که روی پا را بپوشد و ساق نداشته باشد مثل جوراب
بهای زنانه که در این زمانها متعارفست و کفش و کیوه و امثال اینها و اکثر قدما
حرام دانسته اند و این احوط بلکه اظهر است و ظاهر آنست که کراهت یا حرمت ثابت
باشد هرگاه اکثر پشت پا را بگیرد هر چند تمام را نپوشد و اما اینکه چنین نباشد

پس نه کراهت دارد و نه حرمت مثل نعل عرب نماز کردن سنت است **فائده** سنت است
خوشبو کردن خود را در حال نماز بمثل مشک و غیر آن چنانکه از حضرت صادق مرویست
منقولست که فرمود نماز کسی که خود را خوشبو کرده باشد افضل است از هفتاد
نماز که بی خوشبو باشد قاعدهٔ دویم در اقسام نماز و احکام اینها و در آن دو
بابست **باب اول** در اقسام نمازهای واجب است و احکام اینها و در آن سه فصل است
فصل اول در اعداد نماز یومیه و نماز جمعه است و احکام اینها و در آن چند مطلب است
مطلب اول نماز یومیه پنج نماز است ظهر و عصر و عشا که از اینها چهار رکعت است و
مغرب از سه رکعت است و عشا نیز چهار رکعت است و نماز صبح و آن دو رکعت است
وجوب اینها را هر مسلمانی میداند بر هر مکلفی که شرایط تکلیف داشته باشد بدیهی
دین است و کسی که حلال داند ترک نماز را که یکی از اینها باشد و در حق او شبهه ممکن
نباشد کافر است و نجس **مطلب دویم** نماز ظهر در روز جمعه بدل میشود بنماز جمعه و پیشتر
بلی که مذکور خواهد شد و در حین وجوب اینها واجب است نماز جمعه و دیگر نماز ظهر را
نیت کند که جمعی از علمای ما دعوی اجماع کرده اند که این در وقتیست که امام وقت
حاضر باشد یا نایب خاص او و اگر هیچ کس از اینها نباشد واجب نیست و مشهور
میان متاخرین آنست که در این وقت سنت است کردن آن باین معنی که مکلف اختیار دارد
هر چه میخواهد نماز ظهر را بکند و میخواهد جمعه را اما افضل نماز جمعه است کردن و
جمعی گفته اند که در این وقت نماز جمعه حرامست و احوط آنست که جمعه را بکند و اعاده

ظهر را بکند و در هردو اکتفا بقصد قربت میتوان کرد و احتیاط آنست که جمعه را ترک
نکند بجهة آنکه جمعی قایل شده اند که مطلق نماز جمعه واجب عینی است و با وجود شرا
یطی که بعد مذکور میشود دیگر بنماز ظهر نمیتوان اکتفا کرد و بعضی گفته اند که در حال
غیبت امام و نایب خاص او هرچند صحت داریم نماز جمعه را باید که پیش از مجتهد جامع
الشرایط باشد یا باذن مجتهد نماز جمعه بکند و این احوط است مطلب سیم شرطست در
صحت نماز جمعه اینکه بجماعت ادا شود و شرط است در امام اینکه بالغ و عاقل باشد
و هرگاه دیوانه باشد که گاهی عاقل میشود در حال عاقلی آن خلافست اظهر کراهتست
و همچنین باید مرد باشد و حلال زاده باشد و شیعه اثنا عشری باشد و عادل باشد
و در معنی عدالت خلافست و همچنین در چیزی که عدالت را بآن توان شناخت و اظهر آنست
که حسن ظاهر کافیست بنهجی که در حدیث صحیح عبد الله ابن یعفور از حضرت صادق
روایت کرده است سئوال کرد از آنحضرت که بچه چیز شناخته میشود عدالت مرد
در میان مسلمانان تا قبول شود شهادت او از برای نفع ایشان و ضرر ایشان پس فرمود
آنحضرت باینکه بشناسند او را بستر و عفاف و نگاه داشتن شکم و فرج و دست و
زبان و شناخته میشود بدور کردن از گناهان کبیره که خدای عز و جل وعید آتش
بر آنها داده و شرب خمر و زنا و ربا و عقوق والدین و گریختن از جهاد و غیر
اینها و چیزی که دلالت میکند بر اینها همه اینست که پوشاننده باشد همه عیبهای
خود را تا اینکه حرام شود بر مسلمانان تفحص آنچه در پرده است از لغزشها و عیبهای

مطلب

او ما آنچه

او ما آنچه غیر عیبها نیست که هر کسی او را توهم ستر او پوشانیده است حرام نشود تفتیش
و تفحص از آنها و واجب شود بر ایشان خوب شمردن او و اظهار عدالت او در میان
مردم و اینکه تخلف نکند از جماعت مسلمانان مگر بعذری پس هرگاه سئوال شود
از او در قبیله اش و محله اش بگویند ندیدیم مگر خوبی او و مداومت میکند
بر نمازها و محافظت میکند اوقات آنها را و حدیث طولانیست و در نسخها زیاد
کم است و مواضع حاجت را ذکر کردیم حاصل اینست که باید آن شخص زیاده بر اینکه
ارتکاب معاصی از او ظاهر نشود صلاح و خیرات و طاعات از او ظاهر شود و بوده
طوری باشد که معصیت او ظاهر شود اگر کسی خواهد او را نسبت بمعصیت بدهد او
در صدد رفع او باشد مشهور میان علما آنست که در عدالت معتبر است اینکه منافی
مروت هم از و عمل نیاید و مروت را تعریف کرده اند بحالت نفسی که در نفس
که باعث آن شود که از اموری که مشعر بر پستی نفس و کمی همت باشد دوری کند
از مباحات و مکروهات و گناهان صغیره که اصرار در آنها نشود مثل چیز خوردن
در بازار و بول کردن در راهها در وقت آمد شد مردم و امثال اینها بجهة
آنکه این امور یا از راه بی عقلی است یا از بی حیائی و جهد و منافی وثوق با
عتماد است و پوشیدن عیب که در حدیث سابق مذکور شد هم دلالت بر آن دارد
و بدانکه هرگاه چیزی که منافی عدالت باشد از آنکس ظاهر شود و توبه کند با
عدالت رجوع میکند و بمجرد ظهور توبه کافیست هرچند قایل باشیم باینکه عدالت

عبارت از ملکه راسخه است و اختلاف کرده اند که آیا شرط است در امام جمعه آ
زاد بودن و سالم بودن از خوره و پیسی و حد شرعی و اعرابی بودن و کوری و جواز
امامت عبد مبنی است بر قول بمنعقد شدن جمعه بآن بعد مذکور خواهد شد و دور نیست
که سالم بودن از غیر کوری در امام جمعه شرط باشد و تمام این گفتار در نماز جمعه
مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی مطلب چهارم واجب نمیشود نماز جمعه مگر بر مرد آزاد
بالغ و عاقل که مسافر نباشد و سالم از کوری و زمین گیر باشد و فاصله میان او و نماز
جمعه کمتر از دو فرسخ باشد و باران هم نبارد پس بر زنان واجب نیست و همچنین
بر بنده و هرگاه بعض او آزاد باشد در آن اشکالست و دور نیست که سقوط جمعه اظهر
باشد و همچنین جمعه در روزی که اتفاق افتد که او را آقای او بقسمت او گذاشته
باشد و همچنین دور نیست که از خنثی هم ساقط باشد و مراد از مسافر بودن آ
نست که بر او قصر واجب باشد خواه در خانه خود باشد یا کثیر السفر باشد یا در
محل اقامه باشد یا در سفر معصیت پس اینها همه در حکم حاضرند در جایی که مخیر
میان قصر و اتمام مثل اماکن اربعه در آن اشکالست و دور نیست که ساقط باشد
و در آنجا رجوع بعرف میشود پس هر که را گویند مریض است از او ساقط است
و مراد از هم پیری بسیار است که صاحب او بتحلیل رفته باشد و بعضی گفته اند
که بر کسی که بقدر دو فرسخ تمام دور باشد واجبست که حاضر شود و اقوی آنست
که بر او واجب نیست نهایت خلاف در این بی فایده است بجهة آنکه چنین فرض کرده اند

مطلب چهارم

میشود

میشود که فاصله دو فرسخ تمام باشد که نه زیاد باشد و نه کم و آن کسی که خانه اش دو
فرسخ بیشتر دور باشد مادامیکه دور است بر او واجب نیست اما بعد از آنکه حاضر شود
یا نزدیکتر بیاید بر او واجب میشود بی خلاف و بعضی ملحق کرده اند بباران برف و سرما و گرما
شدید را و اظهر اینست که هرچه موجب عسر و حرج باشد باعث سقوط میشود و از برای
گل است لیکن که باعث آن باشد و هرگاه این جماعتی که نماز جمعه از ایشان ساقط است اتفاقا
بجمعه که حاضر شوند در رکعات جمعه پس جایز است از برای ایشان نماز جمعه و مخیرند از
ظهر هم چیست بلکه متعین میشود بر آنها که نماز جمعه بکنند بغیر زن و بنده و مسافر
که در اینها خلافست و اکثر علما بر آنها نیز واجب میدانند و این اظهر است و بعد از آنکه
اینها حاضر شوند و نماز بر اینها واجب شد پس شکی نیست که عددی که در جمعه معتبر است
چنانکه خواهد آمد باینها حاصل میشود و جمعه باینها منعقد میشود بغیر زن که او از
جمله عدد محسوب نمیشود و در بنده و مسافر خلافست و دور نیست که او از قرار
انعقاد جمعه باشد با غیر آنها مطلب پنجم هرگاه از پنج نفر کمتر باشند جایز نیست کر
دن جمعه و شرط است در انعقاد جمعه اجتماع پنج نفر که یکی از ایشان امام باشد و لیکن
در خصوص وجوب جمعه متعین نمیشود مگر هفت نفر جمع شوند که یکی از ایشان
امام باشد در خصوص متعین است جمعه مطلب ششم شرط است در صحت جمعه اینکه
جمعه دیگر اقامه نشود که فاصله میان آنها کمتر از یک فرسخ باشد و معتبر ملاحظه
یکی از جماعتها است بالاول جماعت دیگر پس اگر از صف اول یک جماعت که عدد جمعه

نقب

مطلب ششم

بآن منعقد میشود تا اوّل جماعت دیگر یک فرسخ باشد کافی نیست بلکه معتبر ملاحظه
مابین صفها اینجماعت و امام این جماعت دیگر است پس هرگاه اتفاق افتد که با وجود
عدم فاصله یک فرسخ هر دو بیکبار نماز کنند باین نحو که هر دو بیکبار تکبیرة الاحرام بگو
یند نماز هر دو باطل است و باید جمعه را اعاده کنند و اگر یکی پیشتر شروع کند نماز
دیگری باطل است و اندیگری نماز ظهر را اعاده میکند و مقدار فرسخ سه میل است
و هر میلی چهار هزار ذراع است و هر ذراعی بمقدار عرض بیست و چهار انگشت است غالبا
و هر انگشتی مساوی عرض هفت دانه جو است و بعضی گفته اند شش دانه و هر جوی
مساوی هفت دانه موی اسب یا یابوست مطلب هفتم شرطست در صحت جمعه خواندن
دو خطبه پیش از نماز و مشهور آنست که واجبست در هر دو حمد خدای تعالی و صلوات
بر پیغمبر و موعظه و قراءت قرآن و مستحبست این مذکورات که بعمل آمد کافی نیست
بهر لفظی باشد هر چند که انچه بخصوص روایت شده است بخوانند بهتر است ولی
در قراءت قرآن مشهور آنست که واجبست در خطبه اوّل یک سوره تمام بخوانند و
قل هو الله احد از همه بهتر است و در خطبه اخری یک ایه تمام خواندن هم خوبست.
و در حدیث وارد شده که آخر کلام آیه ان الله یامر بالعدل و الاحسان تا آخر باشد
و مشهور آنست که واجبست که خطبه را بزبان عربی بخوانند و ظاهر اینست که هرگاه
عدد جمعه عربی نفهمند بعجمی بگویند و احتیاط در اینست که بهر دو زبان بگویند و اجب
دانیم عربی را و دور نیست که بر عدد جمعه واجب باشد یاد گرفتن معنی آن و اگر

ممکن نشود بعد از آن بعجمی بگوید و ظاهر آنست که واجبست که امام خطیب یک کس
باشد واجب است ایستادن در حال خطبه و شرط صحت نماز است مگر با عجز و در
صورت عجز هرگاه ممکن باشد که نایبی بگوید در خطبه و نماز بنا بر مذهب مختار یا
از برای خطبه خواندن بنا بر قول بجواز تغایر امام و خطیب نایب بگوید و اگر نتواند
نشسته خطبه بخواند و واجبست طمانینه یا آرام در حال قیام بجهة خطبه خواندن
و واجبست که در میانه دو خطبه بنشیند و آرام بگیرد و ظاهر آنست که طهارت شرط
است در حال خطبه چنانکه از احادیث معلوم میشود که خطبها در منزله دو رکعت
نماز است و ظاهر آنست که واجبست بلند کردن صدا بقدری که عدد معتبر در جمعه بشنوند
و اقوی وجوب گوش دادن ایشانست نیز بلکه ساکت بودن هم و اقوی حرمت کلام
بر خطیب در اثنا بلکه علما حرام دانسته اند بر هر چه حرامست بر مصلی و بهتر است
که در میان دو خطبه هم حرف نزنند اما بعد فراغ از خطبها و قبل از اقامت باکی نیست
و سنت است از برای خطیب بعلاوه آن بودیانی و اینکه عمامه بر داشته باشد
و تکیه کند بر عصائی یا کمانی یا شمشیری و اینکه روی خود را بمردم کند و سلام
کند در اوّل وقتی که بالای منبر رفته است بنشیند تا موذن اذان بگوید و فارغ شود
و اینکه بلیغ باشد و با انچه که وعظ میکند خود بری باشد تا پند او در دل د
یگران اثر کند مطلب هشتم سنت است در روز جمعه غسل کردن و احکام و شرایط
آن گذشت و ناخن در روز جمعه گرفتن و بمسجد اعظم بعد از انکه سر را تراشیده باشد

و ناخنها و شارب خود را گرفته باشد بلکه در همه روز این عملها سنت است و هم
چنین خوشبو کردن خود و شانه کردن ریش و پوشیدن بهترین جامهای خود و
پاکیزه ترین آنها بلکه مطلق زینت کردن و اینکه با آرام تن و آرام دل باشد
بقدر مقدور و بکار خیر بکند و دعاهائی که وارد شده است بخوانند و حرامست سفر کردن
در روز جمعه بعد از دخول ظهر هرگاه در پیش روی او نماز جمعه دیگری بقدر ترخص
سفر باشد که بآن برسد پس برابر اینصورت در جواز سفر اشکالست و ظاهر عدم جواز است
و کسی که بر سر دو فرسخ است چون مکلف است که پیش از ظهر بقدر طی مسافت روانه
بجانب نماز جمعه شود و پس دور نیست که هرگاه وقت همین قدر بظهر مانده است
که بنماز جمعه برسد در آن وقت بر او سفر حرام باشد سفر کردن او بهمان جانب
باشد که نماز جمعه میکنند پس ظاهر جواز سفر است و اینکه مذکور شد در وقتیست
که سفر واجب نباشد اما هرگاه واجب باشد بیشبهه گفته اند که بر او حرام نیست
مثل سفر حج و همچنین هرگاه مضطر باشد بسفر بجهة دفع ضرورت و هم چنین حرامست
خرید و فروخت در وقت ظهر جمعه و سایر معاملات غیر بیع هم چنین باشد
و ظاهر آنست که معامله که در آن وقت بشود صحیح باشد هر چند آن فعل حرام باشد
فصل دوم در بیان نمازهای واجب است و در آن چند مطلب است مطلب اوّل در نماز
عیدین و در آن چند مبحث است مبحث اول واجبست عیدین نهایت و
جوب او مشروطست بچند و معتبر است در او اکثر شروط نماز جمعه مثل حضور امام

عادل معصوم یا نایب خاص او که معصوم او را بخصوص نصب کرده باشد مثل عدد
و اقوی اعتبار پنج نفر است که یکی از انها امام باشد و بعضی هفت نفر را اعتبار کرده اند
مثل امکان بجماعت کردن آن نماز و اما اینکه باید نماز یکی باشد یعنی در یک قرا ن
یک فرسخ فاصله پیش از یکنماز نشود پس ظاهر علما و صریح بعضی از ایشان اینست که
این شرط است و این قول قویست و جماعة قایل شده اند که این در وقتیست که نماز
عید واجب باشد اما هرگاه سنت باشد بسبب اختلال شرایط پس باکی نیست و اما خطبها
پس مشهور استحباب انهاست و بعضی انها را واجب دانسته اند و بعضی شرط صحت نیز
دانسته اند و این احوط است و کیفیت انها مثل خطبه جمعه است ولکن در خطبه عیدین
باید انچه مناسب انهاست گفته شود و او احکام فطره و قربانی و محل خطبها بعد از نماز است
و گوش دادن بانها سنت است و کیفیت نماز بنا بر مشهور آنست که نیت کند و تکبیر
احرام بگوید و حمد و سوره بخواند پس تکبیر بگوید پنج مرتبه و بعد هر تکبیری قنوتی بخواند
پس تکبیر مستحب رکوع را بگوید و برکوع رود پس بسجده رود و بعد از سجدها برخیزد
و بعد حمد و سوره بخواند و تکبیر بگوید چهار مرتبه و بعد از هر تکبیری قنوتی بخواند
پس تکبیر مستحب رکوع را بگوید و برکوع رود و بعد از ان نماز را تمام کند و احکام وجوب و
استحباب تکبیر و قنوت و کیفیت تکبیر و تعیین سوره در باب قراءت نماز و قنوت
و غیر آن مذکور خواهد شد و حرامست بعد طلوع آفتاب و مکروهست بعد طلوع صبح
و پیش از صبح باکی نیست مبحث دویم هرگاه مختل شود شرایط نماز عیدین پس

مستحب است کردن آن بجماعت و فرادی ساقط است نماز عید از هر که نماز جمعه از او
ساقط است اما مستحب است از برای ایشان حضور نماز در غیر جماعت و زنان خلاف است
و احوط آنکه حاضر نشوند زنان صاحب هیئت و صاحب جمال را جایز نباشد که بیرون
روند بنماز بحث سیم سنت است که این نماز را در صحرا بکنند بغیر مکه مشرفه که سنت است بحث سیم
که در مسجد الحرام بکنند هر گاه عذری بهم رسد مثل باران و گل و غیر آن پس نماز را در مسجد
یا در خانه بکنند و سنت است که بر زمین سجده بکنند بلکه جمیع بدن در روی زمین باشد
و بر روی فرش ننشینند و سنت است از برای امام بلکه از برای ماموین نیز اینکه در وقت
بیرون رفتن پاها را برهنه کنند و با وقار روند با آرام تن و آرام دل و سنت است غسل
پیش از بیرون رفتن و خوشبو کردن بدن خود را از برای بیرون رفتن در زینت کردن
و بهترین جامها را پوشیدن و عمامه گذاشتن و ردا بر دوش گرفتن و دعائی که وارد شده است
خواندن و اینکه از راهی بروند و از راه دیگر برگردند و بعضی گفته اند که در وقت رفتن راه
دورتر اختیار کنند و سنت است در عید فطر افطار کنند پیش از بیرون رفتن و در عید
قربان از برگشتن تا که افطار در عید فطر بخرما باشد و بعضی گفته اند بتربت ابا عبد الله
الحسین و آن ضعیف است و در قربانی بگوشت قربانی اگر داشته باشد و در بیت که
مطلق گوشت قربانی هم خوب باشد و مستحب است که منبر از مسجد جامع نقل کنند بلکه
شبیه منبر از گل بسازند بلکه مطلق منبر گل سنت است هر چند منبر چوب دیگر هم باشد
و اینکه موذن با آواز بلند سه مرتبه بگوید صلوات بجای اذان که مردم خبر شوند و

بعضی گفته اند

~~ممکن نشود بعد از آنکه بجمعی بگویند و الحمد لله کرد واجب است که امام خطیب بود که بر باشد و~~
~~جهت ایستاده در حال خطبه و شرط صحت نماز است مکروه است~~ بعضی گفته اند که بعد از آنکه بر خواستند بنماز بگویند و در بیت که هر دو
جا بگویند هم باشد و سنت است تکبیرات را بگویند در عقب عید فطر عقب چهار نماز که اول
آن مغرب شب عید است و آخر آن عید است و بعضی واجب دانسته اند اما احوط است و
کیفیت آن اینست الله اکبر الله اکبر الله اکبر لا اله الا الله و الله اکبر الله اکبر و
الحمد لله الله اکبر علی ما هدینا و در عید قربان عقب پانزده نماز بگوید که اول ظهر روز
عید است اگر در منی باشد و در غیر آن عقب ده نماز و بعضی اینها نیز واجب دانسته اند
و اول اقوی است و بهتر اینست که زیاده کند بر این کلمات را الله اکبر علی ما رزقنا
بهیمة الانعام و الحمد لله علی ما ابلینا و مکروه هست که با اسلحه بیرون روند مگر در وقتی
که دشمن در برابر باشد مکروه هست که نماز سنتی پیش از ظهر بکند در هر دو عید مگر
دو رکعت در مسجد مدینه پیش از بیرون رفتن بمصلی و بعضی حرام دانسته اند و احوط
ترک است و بعضی قضای نماز را هم منع کرده اند و اما بعضی دیگر گفته اند که مراد این قابل
نماز نافله است بحث چهارم هر گاه اتفاق افتد عید و جمعه با هم پس مشهور علما آنست که هر که بحث چهارم
عید را کرده مختار است در حاضر شدن جمعه و حاضر نشدن آن و بعضی گفته اند این مخصوص
کسیست که خانه او دور بوده باشد و بعضی واجب دانسته اند حضور را و اول اقوی است
و این از برای ماموین است و اما امام پس اکثر علما واجب دانسته اند حاضر شدن را و این

احوط است فصل دویم در نماز آیات و در آن چند مطلب است مطلب اول در وجوب آن بدانکه
شکی نیست در وجوب نماز آیات از برای کسوف یعنی گرفتن آفتاب و خسوف یعنی گرفتن
ماه و هم چنین از برای زلزله و اما سایر علامتهای آسمانی که اغلب مردم از آنها خوف
میکنند مثل تاریکی شدید و سرخی شدید و بادهای بسیار شدید و صاعقهای بسیار شدید که
خارج متعارف باشد پس در آنها خلاف است و اقوی وجوب است و هر گاه خسوف و کسوف آن قدر
نباشد که وسعت وقت نماز داشته باشد پس در آن احوط بلکه اقوی وجوب است بمعنی اینکه
در وقت کسوف و خسوف که شروع کند و بعد از آن اتمام کند و هر چند در بیرون آن شود و مثال
وقت نماز کسوف و خسوف و زلزله در مباحث اوقات گذشت بحث دوم در کیفیت آنست
و آن دو رکعت است بده رکوع و چهار سجود که در هر رکعت پنج رکوع است و در رکعت اول
دو قنوت و در رکعت سه قنوت میخوانند بتفصیل قراءت آن و رکوع و قنوت و سایر
احکام آن در رسائل از کار نماز در مبحث قراءت و رکوع و قنوت مذکور خواهد شد
بحث سیم سنت است که این نماز در زیر آسمان بکنند و اگر در مسجد میکنند در فضای سقف
مسجد بکنند و آن افضل است از صحرا و سنت است که طول بدهند نماز را بمقدار کسوف و خسوف
و هر گاه وقت وفا بکند و اگر ملحق باشد که وفا میکند نماز را تمام کند و باز اعاده کند هم
سنت است و سنت است وقت نزول آیه ان الله یمسک السموات و الارض دعائی
که وارد شده بخوانند و اینکه در وقت وزیدن بادهای تند و بصدای رعد الله اکبر
بگویند و دعائی که وارد شده بخوانند فصل سیم در نماز طواف و استیجار و ما بقیه مذکور نشد

اما نماز طواف سنت است و محل گفتن آن در کتاب حج است و اما نماز استیجار پس آن را
میشود بقصد اجاره و شرایط اجاره و در آن معتبر است از تعیین اجرت و تعیین عمل و وقت
آن و فرق با نماز خود مکلف ندارد مگر بهمان نیت پس قصد میکند که نماز ظهر میکنم بنیابت
منوب عنه واجب قربة الی الله و اگر قصد قضا هم نشود ضرر ندارد و جهر و اخفات را مراعات کند
هر گاه نایب و منوب عنه مساوی باشند پس اشکالی نیست در اینکه نماز صحیح خود را از برای منوب عنه
میکند و اما در صورتی که مرد از زن میکند احوط اینست که نماز صحیح خود را از برای زن بکند
یعنی در جهریه جهر کند و در اخفاتی اخفات کند و در صورتی که زن از برای مرد میکند احوط
اینست که در مواضع جهر جهر و اخفات کند و اما نماز هائی که بسبب نذر مثل عهد و قسم واجب
میشود پس واجب است که بهر نحو که نذر کرده است بعمل آورد و هر گاه قید مباحی باشد
که دو رکعت نماز سنت مستحبی در ما بین ظهر و عصر بکند یا دو رکعت این نماز را در میان
این خانه بکنم پس ظاهر علما آنست که بعقد رعایت اعتبار میکنند و میگویند که باید در
همان وقت بعمل آورد و در قید مکان خلاف کرده اند و اقوی در نظر حقیر آنست که در اینجا
هم لازمست که بعمل آورد و در بیت دیگر نمیتواند کرد هر چند افضل باشد مثل مسجد بلی
اشکال در وقتیست که مثلا نذر کند که من نماز ظهر امروز در خانه میکنم که حقیقت
نذر مکان راجع شده بنماز ظهر پس بنا بر اینکه رجحان در نذر شرط باشد صحه نخواهد
فصل ۴ داشت و میتواند که در جای دیگر بکند اما در کلام علما فرقی ما بین این دو مثال ندیدم
و الله فصل چهارم در بقیه نمازها است و در آن چند مبحث است مبحث اول واجب است

از برای مسافر قصر کردن نماز یعنی دو رکعت کردن نمازهای چهار رکعتی و کسی که با وجود
علم بمسئله عمدا ترک کند و نماز را تمام کند نماز او باطل است اما هرگاه جاهل باشد بوجوب قصر
و تمام کند نماز را پس مشهور اینست که نماز او صحیح است و اعاده هم از برای او واجب نیست هرچند
دانا شود بمسئله و هنوز وقت باقی باشد و بعضی علما گفته اند که هرگاه وقت باقیست
اعاده بکند و بعضی واجب ندانسته اند اعاده را مطلقا و اقوی عمل بقول اولست مشهور است
و بنا براینکه جاهل معذور باشد در این مسئله مراد اینست که هرگاه در اصل مسئله قصر جاهل
باشد که بگوش او نخورده باشد که نماز را باید قصر کرد معذور است اما هرگاه اصل ثبوت
قصر را داند پس در سایر فروع مسائل قصر و تمام معذور نیست و بعضی علما گفته اند که
جاهل بمسئله تمام هم معذور است یعنی هرگاه کسی از روی نادانی نماز تمام را قصر کند و این
ضعیفست و اما اگر کسی قصر را فراموش کند و تمام کند پس در آن خلافست و اشهر و اظهر انست
که اگر در وقت بخاطرش آید اعاده کند و اگر نه بر او چیزی نیست **مبحث دویم** شرطست در
جواز قصر اینکه سفر را بمقدار مقرر در شرع باشد و کمتر نباشد و حد آن مقدار هشت
فرسخ است و مشهور اینست که باید سفر هشت فرسخ متصل بیکدیگر باشد یا چهار فرسخ
باشد که همان روز برگردد و بعضی علما در صورت دویم قایل بتخییر شده اند در قصر
و تمام و هرگاه در آن روز نخواهد برگردد پس حقی قایل بتخییر شده اند و بعضی گفته اند
که نماز را قصر کند و اما روزه را تمام بگیرد و ابن عقیل قایل شده است که هشت فرسخ
ممتد و چهار فرسخ که همانا معذور از اعود داشته باشد یا بعض از ده روز دیگر خواسته

باشد خود

باشد عود کند در همه قصر میکند و اقوی در نزد حقیر همین قولست و ظاهر اینست که همین
که اراده ندارد که بیش از ده روز برگردد مکلف باشد دیگر ضرور نباشد که قصد کند که
بیش از ده روز برمیگردم اگرچه این احوط است و اظهر در نظر حقیر اینست که هم جایز
کشتن را بوقتش هم میتوان کرد هرچند مشهور خلاف اینست و بعد از این در مواضع
مسئله با وجه خواهد شد و وجه این را بتفصیل در کتاب غنایم الایام ذکر کرده ام و بدانکه
کسی که سفر میکند یا اینست که میداند مقدار مسافت را یا نمیداند و اگر میداند در او اشکال
نیست و اگر نمیداند بهیچ وجه که چند فرسخ است پس یا اینست که ممکن است تحصیل علم بان
یا ممکن نیست و اگر ممکن نباشد پس نماز را تمام میکند و اگر ممکن باشد پس در وجوب
تحصیل علم با او اشکالست و احوط و اظهر اینست که باید تحصیل و تفحص بکند و هم چنانکه
هرگاه مریض احتمال بدهد که استعمال آب با و ضرر دارد تا تحصیل ظن بعدم ضرر نکند آنرا
استعمال نمیکند و در صورت جهل بمسافت و عدم امکان تحصیل علم هرگاه نماز را تمام
کند و بعد از آن معلوم برای او شود که سفر او بقدر مسافت شرعی بوده پس بر او اعاده
لازم نیست و هم چنین هرگاه اثنا وقت بمقدار خواندن تمام نماز کند سفر باشد و هنوز
نماز نکرده باشد باید قصر بکند و اعتبار بحال اداست و اظهر اینست که در وقتی که علم
حاصل شود از برای او بمسافت همین که مجموع آنرا که طی کرده قبل از علم و آنچه باقی
مانده است هشت فرسخ هست کافیست دیگر نباید که از حال علم بهم رساند و هشت
فرسخ دیگر مانده باشد و مقدار مسافت بشهادت عدلین ثابت میشود ممکن است

ضم صح
امکان صح
ادا

که بعدل واحد هم اکتفا کرد و شیاع که افاده ظن نزدیک بعلم میکند هم ظاهرا کافیست
و اعتبار یقین موجب عسر و حرج عظیم است و بدانکه در بسیاری از احادیث بجای هشت
فرسخ رفتار یکروز فرموده اند و بهر یک اینها اکتفا میتوان کرد بملکه غالب اینست که
رفتار یکروز بیش از هشت فرسخ باشد و از بعض اخبار معتبره ظاهر میشود که مراد
از رفتار رفتار شتر قطار است و قافلها و معتبر در آن زمین متوسط و روز متوسط
و رفتار متوسط است و هرگاه کسی شتاب بسیار کند و روز طی کند باز قصر میکند حتی
مثل کشتی سوار که هشت فرسخ را در یکساعت طی کند و هم چنین هرگاه اسب سوار که
این مسافت را در چهار روز طی کند اما اگر هشت فرسخ مثلا در یکساعت طی کند
پس آن اعتبار ندارد و عرفا او را مسافر نمیگویند و هم چنین هرگاه از سفر برگردد
و در حوالی نزول خود مدتهای مدید در قریهای که نزدیک بانجاست تردد و دا
خل نشود **مطلب سیم** شرطست در قصر قصد بمسافت معلوم خواه علم بمقدار آن
بعنوان تفصیل داشته باشد یا باجمال علم تفصیل مثلا اینکه میداند که از ابتدای
سفر او تا بمنزل که میخواهد برود هشت فرسخ است و قصد میکند که این هشت فرسخ را
طی کند و علم اجمالی مثل اینکه قصد کند که بمکانی برود و نداند که تا بان مکان چند فرسخ
است ولیکن در نفس الامر هشت فرسخ و بیشتر و این در وقتی فایده می بخشد که
کسی چنین سفری را قصد کند و در رود در اخر مسافت علم بهم رساند که این مسافت
هشت فرسخ است و هنوز نماز نکرده باشد پس در این حال نماز را قصر میکند و خا

الی فرسخ

این شرط یعنی قصد مسافت را طی کند هرچند بیش از مقدار مسافت شرعی بشود که
قصر نمیکند مثل کسی که از پی گریخته و گم شده میگردد یا از پی غریم خود که از او طلب دارد
میگردد بجهة آنکه اینها طالب آن گریخته و غریمند و در هر جا بجویند برمیگردند و بخصوص
طی مسافت منظور ایشان نیست بلی هرگاه طی مسافت چهار فرسخ بکند در برگشتن بجا
قصر میکند و هرگاه بجائی برسد که میداند که دو فرسخ دیگر را باید برود و اراده برگشتن
دارد و عودش هشت فرسخ میشود پس اظهر در نظر حقیر اینست که در رفتن آن دو فرسخ
و در همه برگشتن قصر میکند بلکه هرگاه داند که دو فرسخ دیگر میرود و مشتی تا هم بر میگردد
و باز در رفتن و برگشتن هر دو قصر میکند و لیکن مشهور علما اینست که رفتن را ضم نمیکنند
ببرگشتن و معتبر همان مسافت برگشتن است و بر قصد مسافت جزم شرط است یعنی باید
عازم جازم باشد که من این مسافت را طی میکنم هرچند جزم بوقوع و حصول آن نداشته
باشد یعنی اینکه در وقت رفتن اراده افتادن در کنار او تردیدی در رفتن ندارد و اما هرگاه
کسی از تو بپرسد که اگر دو فرسخ که بیرون رفتی بیمار شوی هم خواهی رفت پس در آن
وقت میگوید نه و این علامت اینست که جزم بوقوع ندارد پس در اینوقت اشکال
بهم میرسد و در جائی که بقصد تشییت امری مثل خلاص کردن گرفتاری از محبس
در بلاد مخصوص بیرون رود و عازم جازم و مصمم رفتن بان بلد بشود و در خود ترس
خطر نکند که اگر از گرفتاری پیش از رسیدن من خلاص شود و در بین راه جابجا بر
برمیگردم یا در این وقت هرگاه در بین منتفطن شود که در هر جا که خبر برسد که

که خلاص شدنا بر میکردم از سفر برهم میخورد یا آنکه هرگاه متفطن این معنی شود و نماز را هم
قصر کند و در آخر متفطن شود یا آن قصر صحیح است یا نه و بعبادت مانع نیست ایا جزم قاطع نیست
یا جزم نفس الامری میخواهد اظهر آنست که جزم ظاهری بست و مادامی که بعزم خود باقیست قصر میکند
و هر وقت که متفطن شد و متردد شد حکم تردد در بین سفر بهم میرساند خواهیم گفت و بنابر آنکه
رضا در قصر شرط نیست پس هرگاه اسیر را کسی میبرد اما میداند که او را بحد مسافت شرعی میبرد پس
سفر او تابع آن شخص است که او را میبرد با یقصر بکند و از آنچه پیش گفتیم حال اسیر و زن و غلام معلوم
میشود که هرگاه اسیر اراده فرار داشته باشد و غلام منتظر آزاد شدن و زن منتظر مطلقه شدن داشته باشد
قصر نخواهند کرد و وقتی که اینها را میبرند بهشت فرسخ میبرند پس هرگاه علم داشته که بیش از طی مسافت
شرعیه مرخص نمیشوند بلکه هرگاه مظنه هم داشته باشد قصر میکنند و هرگاه احتمال مرخص شدن در حین
قطع آن مسافت ها بدهند و علم ندارند که آن اشخاص که اینها را میبرند سفر ایشان بمسافت شرعیه میرسد
یا نه پس در اینصورت هم تمام میکنند مطلب چهارم شرط است در قصر استمرار قصد پس اگر از رای برگردد
یا متردد شود پیش از آنکه بمسافت شرعیه برسد نماز را تمام کند و کافیست در بلوغ مسافت
طی چهار فرسخ که با مقام برگشتن هشت فرسخ شود و لکن اختلاف کرده‌اند علما در جائی که بیرون
رفته و بقصد مسافت شرعیه و در بین راه از قصد برگردد که باید با فلان رفقا برود و منتظر آمدن ایشان شود
که همراه ایشان برود و همچه قرار بدهد که اگر آنها بیایند بعد برود و الا برگردد و اظهر آنست که هرگاه
چهار فرسخ رفته است پس باید که قصر کند مگر اینکه در اینجا قصد اقامه عشره بکند یا سی روز متردد
باشد و اگر کمتر از چهار فرسخ رفته است واجب است که تمام کند مگر اینکه باز رواز مقصد شود و معنی

اعتبار

اعتبار هشت فرسخ کرده‌اند که اگر هشت فرسخ تمام رفته‌اند قصر میکنند و اگر نه تمام میکنند و هرگاه قبل از
قطع مسافت چهار فرسخ یا هشت فرسخ نماز قصر کرده باشند و بعد از آن تردد از اتفاقی حاصل شود پس اظهر آنست
که اعاده نمیکنند و بعضی گفته‌اند هرگاه وقت باقیست اعاده میکنند مبحث پنجم شرط است در قصر اینکه در
اول مسافت مقصوده منظور بوده باشد که در بین آن مسافت ده روز در جائی اقامت کند و بعضی علما شرط
کرده‌اند که باید قصد عدم اقامه بکند و دلیل آن ظهوری ندارد بلکه همین که قصد اقامه ندارد پس
هرگاه کسی در اول سفر قصد داشته که در بین مسافت اقامه کند لیکن در بین سفر قصد کرد که در منزل کرد
روز بماند پس اینجا همادامی که در محل اقامه است تمام کند و ظاهر اینست که ده روز حاصل میشود باینکه
اول طلوع آفتاب روز اول وارد آن مکان یا آن محل شود و روز دهم که آفتاب غروب کرد بیرون رود که شب
آمده ما بین طلوع صبح و آفتاب ضرور نباشد و اما پاره دیگر روز را با او حساب کند و اظهر آنست که هرچه را
در عرف و عادت اقامه میگویند کافی باشد پس کسی که اقامه در بلدی میکند بیرون رفتن او بباغ و بستان
و دیار حوالی آن ایشان و محل مراعی که الکثر اهل آن بلد باینجاها میروند و برمیگردند ضرری ندارد و هر جائی
بعد از حد ترخص باشد و هم چنین ضرری ندارد و قصد این معنی در ابتدای نیت اقامه منافی نیست هرگاه کسی
از محل اقامه بیرون رود بمکانی که کمتر از مسافت قصر باشد یا اینست که در عرف و عادت او را نمیگویند
که از اقامه در رفت بلکه باز میگویند مانده در فلان بلد اقامه دارد پس اظهر آنست که اقامه او برهم
نمیخورد و اگر در عرف و عادت بگویند که از اقامه بیرون رفت مثل اینکه برود بقریه یا بجزایر
بلد سه فرسخ باشد و در آنجا یکروز یا دو روز هم بماند پس اگر منظور او این باشد که از آن قریه برگردد
و ده روز تمام در آن بلد بماند اقامه او بر هم نمیخورد و هرگاه اراده برگشتن و برگشتن در اینجا هم

تمام است و اگر اراده اقامه جدیدی ندارد پس در آن اشکال است و علمای هست الحق علما بر آنند که مادامیکه
قصد هشت فرسخ تازه نداشته باشد هرچند که از تتمه سفر اولش باشد باید تمام کند و اگر از آنجا بعد بیرون
رود منظور هشت فرسخ مسافت تازه دارد هرچند تتمه سفر اولش باشد قصر میکند و این ظاهرتر است از
اول و فرقی نیست ظاهرا در اینکه باز برگردد بمحل اقامه و از آنجا برود تا بجای دیگر برود و ظاهر اینست
که همین که از بلد اقامه بیرون رفت و عازم طی مسافت شرعیه هست قصر میکند هرچند مسافت حاصل شود
بهم کردن رفتن و برگشتن بخانه خود و اقوال دیگر در مسئله بیان اینست که بمجرد بیرون رفتن از بلد
اقامه قصر میکند هرچند آن مسافت حاصل شود منظور داشته باشد که طی مسافت شرعیه بکند و قول دیگر اینست که
در رفتن باز قریه تمام میکند و در برگشتن قصر میکند بجهة آنکه قصد رجوع بخانه خود دارد و نمیخواهد
در جائی اقامه بکند و این در وقتیست که از اینجا تا بخانه اش بقدر مسافت شرعیه باشد و کلام این قایل در خود آن
محل که بآنجا رفته مختلف است و ظاهر این قول مبتنی بر آنست که رفتن و برگشتن ضم نمیشود چنانکه مشهور است
والحمد در نظر حقیر اینست که رفتن ببرگشتن ضم میشود و معیار همان منظور داشتن طی مسافت شرعیه بعد از قصد
اقامه در میان آن بهر نحو که باشد و لیکن احتیاط در این مسائل بسیار مطلوب است و هر جا ممکن تر تملک و اگر بخوبی کسی
در جائی قصد اقامه عشره بکند و بعد از آن از قصد خود برگردد رجوع بقصر میکند مگر اینکه بیک نماز چهار رکعتی
تمام کرده باشد مثل نماز ظهر که دیگر تا آنجا هست نماز و روزه را تمام میکند و اگر در بین نماز از قصد اقامه
برگردد پس بعضی گفته‌اند که رجوع میکند بقصر و بعضی گفته‌اند که اگر از محل قصر کذشته است یعنی داخل رکعت
سیم شده است تمام میکند و اگر نه قصر بکند و مسئله محل اشکال است اگرچه اظهر قول اول است پس بنابر این قول
هرگاه از محل قصر گذشته باشد نماز او برهم میخورد و از سر میگیرد و قصر میکند و اگر کسی یکنماز تمام نکرده باشد

اما روزه

اما روزه گرفته باشد و از رای برگردد پس بعضی گفته‌اند که کافی نیست روزه و واجب است که تمام کرده
باشد پیش از رجوع از قصد اقامه و بعضی گفته‌اند کافی نیست مطلقا و بعضی گفته‌اند اگر بعد از ظهر رجوع
کند از قصد اقامه و قول اول اقوی است پس هرگاه اتفاق افتد که روزه واجب گرفته و نماز تمامی
نکرده عمدا یا سهوا و بعد از زوال روزه از قصد اقامه رجوع کرد پس بعد از آن هم نماز را قصر میکند
و هم روزه فردا را افطار میکند پس کسی که تنها وقت نماز چهار رکعتی با وجود نکردن نماز ثمره ندارد
بلکه حاکم از برای نماز چهار رکعتی تمام است و آخر کار مسافر در بین نماز قصد اقامه بکند پس آن نماز را
تمام میکند و ظاهر اینست که همچنین نماز تمامی هم در مسئله پیش کافی باشد یعنی هرگاه در اینصورت بعد از
فراغ نماز پشیمان شود از قصد اقامه برهم نمیخورد مبحث ششم شرط است در قصر اینکه وقع نشود
سفر او بر سیدن بوطن خود و آن وطن در عرف جائیست که او را محل سکنای خود قرار دهد و اساس بیرون
رفتن و نقل مکان و مسکن کردن از آن را در نظر نداشته باشد و اقوی این ظاهر میشود و در بعضی اوقات
با اینکه در اینجا خانه مهیا کند و درخت غرس میکند و باغ مهیا کند و امثال اینها و قطع علاقه از غیر
آنجا بکند حق مولود او و پدران او در اینجا باشد یا نباشد و این معنی مستلزم این نیست که در اینجا
ملکی داشته باشد یا خانه از خود داشته باشد بلکه کافیست اجاره کردن خانه اگرچه تا آخر عمر او
باشد خصوصا در بلادی که این متعارفست مثل اماکن مقدسه پس کسی که در کربلا معلی و نجف
اشرف مجاور شود بالقوه خانه خریدن ندارد و بنای او بر اینست که مادام العمر خانه اجاره کند
و بنشیند صادق است بر او که در اینجا توطن کرده است و اما اگر کسی برود یا کوچ و عیال و خود
دو سال یا بیشتر در آن مکان مقدس باشد و عود کند او را نمیگویند توطن کرده هرچند که در آن

دو سال بسبب شهرت و مالی که دارد خانه از برای مسکن دو سالی بخرد وطن نمیتوان شد که یکی باعث میتوان
شد که ... بهشت باشد مثلا اینکه چنین قرار دهد که در سالی شش ماه در بغداد باشد و شش ماه در بلد دیگر
چنانکه اغلب کرده و ایلات ییلاق و قشلاق سیر میکنند بلکه میتوان شد که کسی که چهار زن داشته باشد در چهار
قریه منزل و متوطن داشته باشد که در هر فصلی بیکی از اینها سر برد همه اینها را وطن میگویند و هر وقت از اینها
که رسید دیگر قصر نمیتواند کرد پس کسی منظور داشته باشد که در یکسال یا دو سال در جای ساکن باشد بعد توطن
و اتفاق شود که در بین آن سفر کند در وقتی که عود کرده بآن منزل تا قصد اقامه عشره نکند نماز را تمام نکند
بخلاف آنجا که اراده توطن در آن کرده است که بر گردد عود باو نماز را تمام میکند هر چند فردا باز خواهد که
سفر رود و اظهر نزد حقیر اینست که توطن بالفعل شرط است و حصول توطن ثابت بر این با وجود قطع علاقه
از آن در حال کافی نیست و هم چنین اظهر اینست که همین که قصد توطن کرد و بنای ماندن کرد و استمرار
ظاهر شد مثل بنای عمارت و باغ و امثال آن اگر بیرون رفت بسفر و عود کرد بآنجا بدون قصد اقامه تمام میکند
هر چند در آن جا آبادان وقت شش ماه هم نمانده باشد پس قاعده و معیار صدق وطن عرفیست در همه حال خواه
از آن بابت باشد که مقصود همیشه در آنجا ماندن باشد یا عرفیست سالی شش ماه ماندن باشد یا سالی
سه ماه ماندن باشد و خواه آن مقداری که منظور ندارد که در آن مکان در هر سالی بماند یکدفعه تمام آن متحقق
شده باشد یا نشده باشد و توطن سابقه با قطع علاقه از آن اعتبار ندارد و خواه در آنجا چیست سال مانده
باشد ولیکن مشهور علمای ما بر اینند که هر کس شش ماه در جای توطن کرده است همین که بآن جا رسید
تمام میکند هر چند قطع علاقه از آنجا کرده باشد و دلیل ایشان وضوحی ندارد و اما چون بعضی ایشان دعوی
اجماع کرده اند هر گاه توانند در آنجا قصد اقامه بکنند و تمام کنند و الا نتوانند قصر و اتمام هر دو را بکنند احوط است

و هم اینها کافی در استمرار توطن شش ماه را با وجود قطع علاقه شرط کرده اند که در آنجا ملک هم داشته
باشد هر چند یک درخت خرما باشد حتی اینکه بعضی ایشان ملک را شرط تحقق استیطان عرفی کرده است
و بعضی اکتفا کرده اند بمنزل و بعضی از این جا تصریح کرده اند که در منزل مملوک بودن شرط است و خانه غصب
اجاره و عاریه هیچ خوبست و اظهر نزد حقیر اینست که هیچیک اینها شرط نیست و ما اسبق توطن عرفی در
حال کافی نیست و وجوب ملک مطلقا منحصر است در صدق توطن عرفی ندارد و بنابر اشکالی که سابق کردیم
بجهة نقل اجماع و گفتیم احتیاط آن خوبست آن در جائیست که در آن ملک داشته باشد و اما اگر مطلقا
ملک نداشته باشد و در آن جا شش ماه توطن کرده پس دعوای اجماع در آن معلوم نیست چنانکه دو
فرع و بیان نمیشود پس تاکید احتیاط در اینجا بآن مرتبه نیست **بحث هفتم** شرط است در قصر اینکه در بین
راه در منزلی سه روز یا تردد نماند یعنی هر گاه بجائی رسید و رفتن میسر نشد قصد ماندن هم ندارد
مثلا کوچ دانست نماز روزها را قصر میکند تا سی روز تمام شد باید تمام کند هر چند بقدر یک نماز دیگر
بود در آنجا ماند و ملاحظی اعتبار ندارد بلکه باید سی روز تمام شود و معتبر سی روز عرفی سی روز
تمام است بنحویکه در اقامه عشره گفتیم و مرکب از پاره روز اعتبار ندارد هر گاه در ما بین سی روز
بیرون رود از بلدی که عرفا بگویند در آن بلد نیست حکم این سی روز بهم میخورد **بحث هشتم**
شرط است در قصر که از مسافرت شغل و عمل او سفر نباشد مثل مکاری و ملاح و امثال اینها و خانه
همراهش نباشد مثل بادیه نشین که خانهای اینها خیمهای اینهاست که دایم میکردند با خود میکشند
و مشهور علما ملقط کثیر السفر این طایفه را کرده اند و باین سبب بعضی از ایشان شرط کرده اند
و در تحقق آن معنی که سه سفر کرده باشد و بعضی چیزی دیگر گفته اند و بعضی باین عبارت گفته اند

که سفر او بیش از حضر او باشد و آنچه از احادیث معلوم میشود بعموم و خصوص هر دو این دو عبارت
مندرج است اگر چه اول گفتیم پس هر گاه کسی بر او صادق آید که شغل او سفر است یا خانه اش همراه او است نماز
خود را در سفر تمام میکند و روزه خود را میگیرد و استثنائی را که بخصوص در احادیث ذکر شده است
هشت نفرند از مکاری و کشتیبان و راعی و اشتقاق و ملاح و تاجری که دور میگردد از بازار چنانچه
ما اینها که طالب آب و علف و جای آب و علف جست میگردانند و مراد از مکاری آنست که چارپای خود را بکرا
میدهد و همراه او میرود و کسی آنست که خود را بکرایه میدهد از آنها که قاصد میکنند و راعی شبان است
و اشتقاق را بعضی گفته اند این خرکچی ما و جای دیگر مستوفی خراجست و جمع کننده زکوة حاصل اینکه هر که شغل و کار
او سفر است و رایج از این اسم در عرف باو صادق این حکم او اینست که مذکور شد و دلیل بر آن
شرطها که بعضی ذکر کرده اند و ظاهر نیست پس هر گاه کسی رؤس الاغ بخرد و اساس چارپاداری هم
پا کند و بنای خود را بر این بگذارد که مکاری باشد ظاهر اینست که عرف او را مکاری بگویند بلی چون
ممکن است که علت اینکه این اشخاص تمام میکنند این باشد که اصل قصر کردن بجهت رفع مشقت است و اینها بسیار
چون اکثر سفر میکنند عادت میکنند و مشقت از ایشان رفع میشود تمام میکنند و این نمیشود مگر اینکه
بسیار سفر بکنند تا عادت کنند با اینکه مراد از مکاری مثلا کسی است که ملکه این کار را داشته باشد و صنعت او
کرده باشد و این نمیشود مگر بکثرت سفر پس کسی اگر احتیاط کند و در سفر اول و دویم جمع کند میان قصر و اتمام
و بعد از آن تمام کند بسیار خوب کرده است و اما وجوب آن معلوم نیست و جمعی احادیث دلالت میکند
بر اینکه هر گاه مکاری و جمال سفر ایشان بسیار سخت و مشقت برسد چنانکه بعضی علما در بیان این گفته
که دو منزل را یک منزل کنند پس جمعی از علما قایل شده اند که اینها قصر میکنند و محل با مادور نیست و گویا

این در صورتی باشد که آن دو منزل یکی کردن هم عادت ایشان نباشد و باید دانست که مراد از این سفری
که کثیر السفر در آن تمام میکند سفریست که شغل و عمل او است پس هر گاه مکاری بحج برود یا بزیارت برود
از غیر جهة چاروا داری هر چند چاروا های خود را در آن راه بکرایه داده باشد او هم مثل سایر مسافرین
قصر میکند و بدانکه مشهور علما بلکه ظاهر اتفاق مر ایشان است که هر گاه این جماعت در خانه خود ده
روز بمانند این حکم از اینها زایل میشود خواه قصد ده روز ماندن کرده باشند یا بعنوان اتفاق
مانده باشند و بعد از آن هر گاه سفر کنند قصر میکنند و بعضی علما گفته اند که در سفر دویم تمام میکنند
مشهور علما اینست که هر گاه این جماعت در غیر بلد خود هم قصد اقامه ده روز بکنند انهم در حکم اقامه
ده روز در بلد است و نیت اقامه در اینجا شرط است و بعضی دعوای اجماع کرده اند که بی نیت
اقامه فایده ندارد و بعضی تردد سی روز در غیر بلد خود قایم مقام قصد اقامه ده روز کرده اند
و بعضی ده روز متردد بعد سی روز را ملحق باین کرده اند و اعتبار اینها خالی از وجهی نیست
اما هنوز در مسئله اشکال باقیست و مشهور علما آنست که اقامه ده روز که بعمل میآید قصر میکنند
جمعی از علما قایل شده اند که هر گاه پنج روز یا بیشتر تا بده نرسیده باشند نماز و روزه را قصر میکنند
در روزها را میگیرند و نماز شب را تمام میکنند و اقوی قول اولست و بدانکه در باب ثبت عدم
اقامه عشره در خصوص مکاری وارد شده است و مشهور اینست که فرقی میان این اصناف نیست
مطلقا نقل نکرده اند که محقق رحمه الله که در کتاب مختصر نافع نقل خلاف کرده و ابن فهد
در شرح آن گفته است که این خلاف در هیچ کتابی نیست شاید این را محقق از بعض علمای عصر
خود شنیده باشد **بحث نهم** شرط است در قصر اینکه سفر معصیت نباشد خواه خود آن سفر

کناه باشد مثل کریختن از جهاد و کریختن غلام از آقای خود و اعراض کردن زن از شوهر و بیرون
رفتن از اطاعت او و اینکه قصد کند بان سفر کناه را مثل اینکه میرود بجائی که فساد بکند یا مالی ببرد
یا مال کسی دارد و میخواهد او را ببرد بجائی برساند یا اینکه بخود این سفر طی مسافت معصیت میکند مثل اینکه
هم چادر زمین غصبی یا سوار اسب غصبی مسافت و زیارت طی کند پس در همه اینها نماز و روزه را تمام
میکند و اما موضع اتفاقیه در سفر که بان قصد سفر نکرده باشد مثل اینکه بر جهای جهای میرفت و در
بین راه اتفاق افتاد که مال کسی کرفت یا در بین راه شرب خمر یا غیر آن از و صادر شد این باعث تمام کردن
نماز و روزه نمیشود بلکه در ابتدای سفر اگر هم از حال خود میداند که این امور را در سفر میکند در
سفر هم خواهد کرد و هم چنین است کمان کرده اند که کسی که بر او تحصیل علم واجبست و سفری بکند که مانع
از آن تحصیل باشد نماز را باید تمام کند و آن ضعیف است خصوصا هرگاه آن شخص جوان شخصی باشد
که اگر در خانه باشد هم تحصیل نکند هرگاه کسی بشکار برود و قصد مسافت معهود داشته باشد پس اگر شکار او
محض از برای سهو است قصر نمیکند و اگر از برای قوت عیال باشد قصر میکند هرگاه از برای تجارت و
انتفاع بودن باشد بعضی گفته اند که روزه را میخورد و نماز را تمام میکند و اقوی آنست که هر دو را
قصر میکند **بحث دهم** شرط است در قصر اینکه از منزل خود بحد ترخص رفته باشد و در حد آن
خلافست اقوی آنست که همین که خانهای آن بلد را از یکدیگر امتیاز نمیدهد هرچند سیاهی از دور پیدا
باشد یا اگر صدای اذان را نمیشنود رخصت است در قصر و ظاهر اینست که این دو علامت موافق اند پس
ظاهر اینست که هرگاه مسافر اینقدر دور باشد که صدای اذان نمیشنود رخصت است و معتبر در اذان
سمع متوسط و زمین متوسط است و ظاهر اینست که اذان آخر بلد و خانهای آخر بلد معتبر است مگر اینکه

بلد بسیار

بلد بسیار عظیمی باشد که معتبر در اذان محله اینست که در آن ساکن است و در وقت برکشتن از سفر
خلاف کرده اند که آیا همین موضع که رسید و تجاوز کرد باید تمام کند یا قصر میکند تا داخل خانه
شود و مشهور قول اول است و قول دویم هرچند خالی از قوت نیست اما قول اول در نظر حقیر
قویست و این احکام حد ترخص خاص بلد خود است اما هرگاه در بلد دیگر قصد اقامه کرده باشد و الان
خواهد سفر کند یا بمجرد بیرون رفتن قصر میکند یا اینکه حد ترخص در آن هم معتبر است و هم چنین
در وقتی که میبیند بان بلد که میخواهد در آنجا اقامه کند یا آن حد معتبر است یا نه در این مسئله
اشکال است و احتیاط را ترک نکنند و اما در مثل کسی که سفر او معصیت باشد و در بین راه قصد او
بد شود پس در اعتبار این حد ترخص در آن اشکال است و ظاهر اینست که معتبر نیست بلکه
بمجرد بد شدن قصد همین که تتمه سفر مسافت شرعیه است شروع بقصر میکند و هم چنین هرگاه قاصد طاعت
بشود مثل کسی که از غضب کریخته میرفت و در بین راه قصد مسافت از برای او حاصل شود آن هم چنین است
بحث یازدهم بدانکه آنچه مذکور شد از شرایط قصر هرگاه جمع اند واجبست قصر و جایز
نیست مگر در چهار مکان مکه معظمه و مدینه مشرفه و مسجد جامع کوفه و حایر ابا عبدالله الحسین ع
که در آنها خلافست بعضی تمام را واجب دانسته اند و بعضی قصر را و مشهور تخییر است میان تمام و قصر
اقوی است و در تحدید حایر خلافست و احوط آنست که این حکم را مخصوص داخل روضه مقدسه دانسته
باشد خصوصا مواضعی که نزدیک تر است بقبر مقدس آنحضرت و مشهور اینست که تمام کردن
افضل است از قصر و این در نظر حقیر اقوی است اما احوط قصر است و ظاهر اینست که نماز ظهر و عصر و عشا
مستحب باشد و اما روزه که روزه از آنجا ساقط نیست در آنها قصر و اتمام نیست معتبر است و بعضی اعتبار

نکرده اند پس هرگاه کسی او را بنا گذارد که در این اماکن نماز تمام کند و بعد تشهد را فراموش کند
که دو رکعتی کرده باشد مسئله بگوید صورت ندارد **بحث دوازدهم** هرگاه در خانه وقت داخل
شود و مکلف قادر باشد بر نماز تمام و نماز نکرده سفر بعد اقرب آنست که واجب است قصر کند و همچنین
حالیست که نماز را بجای آورد تا آخر وقت که وجوب با و تعلق گرفت و هم چنان در صورت عکس
هرگاه در سفر باشد بر اینکه نماز قصر را بکند نماز نکرده بخانه بیاید نماز را تمام میکند و در هر دو مسئله
اقوال متعدده هست و اقوی آنست که مذکور شد والله اعلم **باب دویم** در نوافل یومیه و در آن
چند فصل است **فصل اول** در نوافل یومیه و در آن چند مطلب است **مطلب اول** عدد رکعات
نوافل یومیه سی و چهار رکعت است هشت رکعت نافله ظهر است که قبل از نماز ظهر باید کرد و هشت رکعت
نافله عصر را که پیش از آن باید کرد و چهار رکعت نافله مغرب که بعد از مغرب باید کرد و دو رکعت نافله
وتیره که نشسته میکنند و یک رکعت حساب میشود و بعد عشا باید کرد و از بسیاری از اخبار
ظاهر میشود که این دو رکعت ایستاده کردن افضل است و احوط نشستن است و بعد از این هم مذکور خواهد
شد و هشت رکعت نافله شب و بعد از آن نافله وتر و بعد از آن دو رکعت نافله صبح و تفصیل
وقت اینها در مباحث اوقات گذشت و در کردن این نافلها تاکید بسیار است و در بعضی اخبار
ترک آنها را معصیت نامیده اند و در احادیث معتبره وارد شده است که نماز و نقص نمازهای
واجب که بسبب عدم حضور قلب حاصل شده بکردن این نافلها حاصل میشود **مطلب دویم**
مکروهست در ما بین چهار رکعت سخن گفتن و تعقیب خواندن بعد از نماز مغرب و در بعضی اخبار
خصوصا تسبیح فاطمه زهرا صلوات الله علیها و بعضی علما گفته اند که نافله مغرب را بعد از نماز

بعد از فاطمه بکند و بعضی گفته اند که بعد تسبیح زهرا علیها السلام بی فاصله بکند و این احوط است
و سنت است که بعد نافله صبح بپهلوی راست رو را بر زمین بگذارد و پنج آیه از آل عمران را
که اول آن اِنَّ فِي خَلْقِ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ وَاخْتِلَافِ الَّيْلِ وَالنَّهَارِ است بخواند و در [illegible]
شده است بخواند و در کلام علما سجده شکر هم مذکور است بجای پهلو خوابیدن و اول افضل و
خواب کردن در این وقت مکروهست **مطلب سیم** هرگاه نماز شب از کسی فوت شود
پیش برخیزد در بعضی از صبح و نافله شفع و وتر را با نافله صبح بکند صواب نماز شب را در بامداد
اما ظاهر اینست که این در صورتیست که اضطرار است مثل اینکه فراموش کرده باشد یا خوابش برده
باشد یا شغل امر لازمی شده باشد **مطلب چهارم** در روز جمعه سنت است نافله بیست رکعت
چهار رکعت اضافه از روزهای دیگر و در بعضی اخبار دو رکعت میان عصر هم وارد شده
و اخبار در ترتیب آن مختلفست و جمعی از علما بعضی فرموده اند که شش رکعت
در وقتی که روز بلند میشود بکند و شش رکعت پیش از ظهر و دو رکعت در اول ظهر پیش از
نماز جمعه و شش رکعت بعد جمعه و در بعضی دیگر وارد شده که شش رکعت در اول روز و شش
رکعت بعد از آنها اما بعضی دو رکعت بعد ظهر و دو رکعت بعد عصر و بعضی بنحو دیگر
مانند [illegible] **مطلب پنجم**
ساقط میشود در سفر نافله ظهر و عصر و مشهور اینست که وتیره هم ساقط میشود و بعضی نافی
کردن آن [illegible] **فصل دویم**
[illegible]

ان نماز عید نیز است و خطبه را در اینجا بعد از نماز میخواند و در قنوت و خطبه آن نماز اینجا
مناسب مقام است بگوید از خطب معتبره و مرویه با شعر ثناء جناب اقدس الهی جل وعلی که مناسب
مقام باشد و اولی اینست که آنچه وارد شده است از قنوت و خطبه بخواند و سنت است
که پیش از بیرون رفتن بخورد چیزی که پیشانی باشد و بعد از نماز بیرون روند و اینکه
بعد از نماز پیشتر باشد یا پای برهنه و اینکه غسل کند و اما برای نماز بعد بپیچد از بیرون
اینکه بصحرا برود یا بوسه بر زمین نهد که بر زمین و ظاهر و صحرا و اطفال ایشان را بیرون نمایند
بعد و صحیح آنست که اجراله بیرون نمایند و مادر و اطفال ایشان را تفرقه بکنند که گریه و فغان و ناله بیشتر
شود والله اعلم بعد نماز رد و خود را بگوید الله وان طرف که ایستاده است بوده باشد
چپ بگوید الله و اگر در شمال چپ بوده است بگوید پس آنکه رو بقبله کند و بگوید الله
اکبر پس بطرف راست برگردد و هم چنین بطرف چپ لا اله الا الله بگوید پس برگردد و بگوید
الحمد لله ... باو بگوید و بعضی گفته اند که برگردد و بگویند
و بعد از آن خطبه بخواند و سنت است که بگوید تا خطبه اجابت شود پس بیرون رود و نماز کنند
بامداد ... و اگر دو روز باشد باز بیرون روند تا
... تا ایشان نماز کند **مطلب سیوم** در نماز های مستحبی است ...
که مستحب است نماز های ...
که در ماه شعبان بیست رکعت بخواند هشت رکعت بعد از مغرب و دوازده رکعت بعد از عشاء
در هر ... سی رکعت بخواند هشت رکعت بعد از مغرب و بیست و دو رکعت

بعد عشا و از بعض روایات عکس این بر می آید یعنی هشت را بعد عشا فرموده اند و دوازده را
بیست را بعد مغرب و بنابر سبب بعضی تخییر قایل شده اند و سی صد و در رکعت دیگر با تمامی
افراد در سه شب احیا هر شبی صد رکعت بکنند علاوه بر اینکه در شبهای دیگر میکنند و ان الف
علما نقل کرده اند که در این سه شب همین سیصد رکعت را بکنند و هشتاد رکعت که با تمامی
تسویه کنند بر جمعها در هر جمعه ده رکعت بنماز امیر المؤمنین و فاطمه و جعفر طیار علیهم السلام
و عمل بهمه خوبست **مطلب چهارم** در بیان نوافل اوقات بسیار است و در کتب ادعیه مذکور است که از جمله
مؤکد ترین آنها نماز جعفر طیار رضی الله عنه است و آن چهار رکعت است بدو سلام و اگر نتواند هر روز بکند
یا اگر نه هر جمعه و هرگاه یکبار یا هر جمعه یا ماهی یا هر سال پس بعد ... که ...
... در بعضی اخبار ... از ...
... تا ... نماز بجا آورد ... قضای نافله هم میتوان کرد و بگوید بعضی در نماز
قضای واجب هم کفایت است و کیفیت آن اینست که بخواند در هر رکعتی حمد و سوره ...
که در اول اذا زلزلت الارض بخواند و در دویم والعادیات و در سیم اذا جاء نصر الله و در
چهارم قل هو الله احد و بعد از حمد و سوره پانزده مرتبه بگوید سبحان الله والحمد لله ولا
اله الا الله والله اکبر پس برکوع برود و در رکوع هم ده مرتبه تسبیحات را بگوید و بعد از راست
شدن هم ده مرتبه بگوید و هم چنین در سجده اول و در وقت راست شدن از سجده اول و در سجده
دویم و راست شدن از سجدهٔ دویم هر یک ده مرتبه و هم چنین در سایر رکعات با ... سجده
و جایز است اگر نماز ... تسبیحات نکند و بعد از نماز قضای آنرا بکند و در حال راه رفتن در صلوة

خود هرگاه تعجیل داشته باشد و در سجده آخر دعائی که وارد شده بخواند و از جمله آنها نماز امیر المؤمنین
است و آن چهار رکعت است در هر رکعتی حمد یکبار و قل هو الله احد پنجاه بار و از جمله آنها نماز فاطمه
زهرا صلوات الله علیها است دو رکعت است در رکعت اول حمد یکبار و انا انزلناه صد بار و در رکعت دویم
حمد یکبار و قل هو الله احد صد بار و از جمله نماز غفیله دو رکعت است در ما بین مغرب و عشا و وقت آن
باقیست تا ... مغرب و نماز روز ... و نماز عید ... و اول ذی الحجه و شب جمعه
و روز ... و شب نیمه شعبان و عید های معصومین علیهم السلام و نماز اعرابی و استسقا و حاجت
و شکر و تحیت مسجد و زیارت و لیلة الدفن و غیر آنها و تفصیل اینها در کتب مبسوطه مذکور است
و بعضی از آنها که در ... است و ذکر شد همیشه مستحب است کردن دو رکعت نماز ... نوافل و در
بعضی نماز اعرابی ... و کیفیت نماز اعرابی در مصابیح ... خواهد آمد **مقاله سیم** در اذان
و اقامه و در آن چند مطلب است **مطلب اول** در اذکار و افعال مقدم بر صلوات و متاخر از نماز
مقارن نماز و در آن چند باب است **باب اول** در بیان اذان و اقامه در غیر نماز
یومیه بجماعت و نماز ... مشهور آنست که مستحب است و استحباب
آنها مؤکد است خصوصا در جماعت و در نماز های جهریه خصوصا نماز مغرب و صبح و بعضی واجب دانسته اند
آنها را در نماز جماعت و بعضی فضیلت نماز جماعت را موقوف میدانند و بعضی شرط صحت جماعت
و بعضی هر دو را واجب میدانند در نماز صبح و مغرب و اقامه را در سایر نماز های دیگر و اقوال
دیگر هم در مسئله هست و اقوی قول مشهور است و از برای هم مستحب است اما ما ...
... و در اخبار صحیح هست که زنان ... اذان ... تکبیر و شهادتین اکتفا میتوانند کرد و در ...

صحیح بگوید ... اقامه اکتفا شده باینکه تکبیر بگوید اشهد ان لا اله الا الله وان محمدا عبده و رسوله
صلی الله علیه و آله و جایز است ... از برای زنان اذان بگوید ... اکتفا کند و بعضی گفته اند که ...
... و این هر دو خالی از اشکال نیست خصوصا ... بلکه ... مشهور عدم جواز است
و بعضی علما تصریح کرده اند با نکه حکم خنثی هم حکم زنست **مطلب دویم** ساقط میشود اذان در چند
جا اول در نماز عصر و عشا هرگاه کسی جمع کند آنها را با ظهر و مغرب پس اگر فاصله بسیار ... نباشد
... اذان ساقط میشود و سقوط اذان در اینجا رخصت است ... جایز است و ...
... مشهور شده که هرگاه دو نماز در وقت فضیلت نماز اول جمع کند اذان را بنیت نماز اول
بگوید و اگر در وقت فضیلت دویم جمع کند بنیت نماز دویم بگوید دلیلی برای آن نیافته ام دویم عصر روز عرفه
در عرفات و عشا در مزدلفه خلافی کرده اند در اینکه اسقاط اذان در اینجا از جهت کراهت است یا حرمت یا
رخصت ... سیم عصر روز جمعه هرگاه جمع کند آنرا با جمعه یا ظهر یا تفریق کند در کیفیت سقوط
اذان در اینجا خلاف است و احوط بلکه اقوی لزوم ترک آنست چهارم کسیست که نماز قضا بسیار میکند و
در یک وقت پی در پی اول نماز ها خود اذان میگوید و باقی را اقامه تنها میگوید و مشهور اینست که ترک
اذان در اینجا از باب رخصت است و کردن او افضل است و این در نظر حقیر خالی از اشکال نیست و بعضی متاخرین
تقویه کرده اند قول باینکه تکرار بدعت باشد و بنای عمل بر سقوط است پنجم مخصوص است بجماعت در مسجد
که اذان را ترک کند ششم امام هرگاه بشنود اذان غیر را خواه اذان را از برای جماعت دیگر بگوید یا
منفرد باشد و خواه اذان مسجد و خواه اذان شهر باشد بان اکتفا میکند بلکه امام هم چنین است مگر
اینکه بعد اقامه سخن گفته باشد ... اقامه را از سر گیرد و ظاهر اینست که منفرد هم میتواند باذان

غیر اکتفا کند و سقوط اذان در اینجا رخصت است پس بنا بر استحباب با اتمام در غیر اذان جماعت مختص به او است پس
در اینجا نه امام میتواند اذان را ترک کند و نه ماموم استحباب حکایت اذان معنی دیگر است و مشهور آنست
که هرگاه منفردی اذان و اقامه گفته باشد و شخص دیگر بیاید و خواهد نماز را بجماعت کنند اذان و اقامه را
اعاده نکند و بهتر مشهور آنست که هرگاه جماعتی داخل مسجد شوند و خواهند نماز جماعت کنند و جماعت دیگر پیش از ایشان
نماز جماعت کرده باشند و هنوز هم ایشان متفرق نشده باشند جایز است که بی اذان و اقامه ایشان میتوانند اکتفا
بکنند و بعضی از ایشان تصریح کرده اند که منفرد اکتفا باین بکند و اما ظاهر احادیث دلالت بر این دارد که
در منفرد ظاهر تر است و وجهی از برای تخصیص بجماعت از آنچه در نظر حقیر است از احادیث ظاهر نیست و ظاهر
اینست که اتحاد نماز معتبر است یعنی اینها که داخل میشوند همان نماز را خواهند بکنند که آن جماعت کرده اند
مطلب سیم مشهور و اقوی اینست که فصول اذان اول الله اکبر چهار مرتبه و بعد از آن اشهد
ان لا اله الا الله و بعد از آن اشهد ان محمدا رسول الله و بعد از آن اشهد ان امیر المؤمنین علیا
ولی الله و بعد از آن حی علی الصلوة و بعد از آن حی علی الفلاح و بعد از آن حی علی خیر العمل و بعد از آن الله
اکبر و بعد از آن لا اله الا الله هر یک از اینها دو مرتبه میگوید اما در اقامه فصول و تعداد با اذان اینست
و تکبیر اول ساقط میشود و یک تهلیل آخر و دو مرتبه قد قامت الصلوة بعد از حی علی خیر العمل زیاد
میشود و هرگاه در سفر یا عذری داشته باشد و شتاب داشته باشد میتواند این فصلها را در اذان
و اقامه یکی کم کند مثل اینکه تکبیرها را در اذان دو تا بگوید و هم چنین میتواند هر یک از فصلها را یکی بگوید و
در اذان و اقامه و در حدیثی هست که اقامه را تمام گفتن و دو تا دو تا گفتن بهتر است از اینکه اذان و اقامه را
یکی یکی بگوید و واجب است که بهمان ترتیب که مذکور شد بگوید اگر عمدا غیر آن بگوید باطل است و اگر سهوا

فصلی را بر فصلی مقدم دارد برگردد و اذان بگوید و بعد از آن اقامه بگوید و شک کند در فصلی از فصول آنها
داخل فصلی دیگر نشده آنجا اعاده بکند و هرگاه داخل فصل دیگر شده همچنین هرگاه شک کند در اذان بعد از دخول در
اقامه بود مطلب چهارم سنت است که در حال اذان و اقامه رو بقبله باشد و در حال گفتن شهادتین تاکید
بیشتر است و در اقامه تاکید بیشتر است و مکروه است ملتفت شدن بطرف راست و چپ و سنت است ایستادن و بعضی
در اقامه شرط صحت دانسته اند و این قوت دارد و احتیاط در این است که ترک نکند در اقامه مکروه در حال اشتغال
و سنت است که با طهارت باشد و شرط صحت اقامه دانسته اند و این قول قوت دارد و سنت است که اذان را بر بلندی
بگوید و در میان فصلها درنگ کند و اقامه را با شتاب بگوید اما در هر دو مراعات وقف و نفس کشیدن نکند و هم
چنین در اذکار مثل تسبیح حضرت فاطمه علیها السلام و غیر آن بجهت آنکه جزم کردن آخر بدون نفس کشیدن یا حرکت
دادن آخر لحن است در کلام عرب و صحیح نیست و بعضی گفته اند که تسکین بدون وقف هم در لغت عرب واقع شده اولی
به آن حرکت دادن است اما ظاهر اعتبار را قوت است و اما اگر کسی بر وجه صحیح ادا نشود و طرح حرفی را بحرفی بدل کند مثل
بلال شین را بسین بدل میکرد پس از آن باک نیست و هم چنین بدل کردن حرکتی بحرکتی دیگر در صورت مجرا اما تغییر اعراب
و حرکت با امکان تعلم پس اظهر اینست که مبطل است خواه باعث تغییر معنی شود یا نشود و باید همزه را در اول الله
و اکبر و آخر الله را اظهار کند و ها را در آخر فلاح هم را اظهار کند و سنت است که بلند کند صدای خود را در اذان هرچه بیشتر
میکند ثواب او بیشتر است و انگشتان خود را در گوشهای خود بگذارد و مشهور اینست که سنت است که فاصله بیندازد میان اذان
و اقامه بدو رکعت نماز یا سجده یا به نشستن یا کلام بر داشتن بغیر مغرب که در اینجا فاصله را بکلام بر داشتن
بکند یا نفس کشیدن یا تسبیح گفتن و در بعضی احادیث نشستن در مغرب هم وارد شده و اینکه ثواب کسی دارد که
در خون خود غلطیده باشد در راه خدا و چون حالات و اوقات مکلف مختلف میشود هر وقت هر کدام را مناسب دانسته بکند

و با بقیه نماز از بعد و هرگز فرق نماز جمعه و عرفه که در شب جمعه و عصر دو رکعت نافله بجا آورده باشد و در میان اینها
سجده بجا آورده باشد بغیر نماز مغرب و سنت است خواندن دعائی که وارد شده است ما بین اذان و اقامه و سنت است حکایت
اذان از برای کسی که میشنود هرچند در سر خلا باشد بعض هر کلمه که مؤذن گفت او هم بگوید و بعضی جایز دانسته اند
قطع نماز را از برای حکایت اذان و این مشکل است و اما قطع قرائت قرآن از برای آن جهت باک نیست و حکایت اذان در حال
نماز صورتی ندارد و هر چند در بعضی کلماتی باشد که حی علی ندارد و سنت است که بخواند دعائی که وارد شده است در وقت
شنیدن اذان صبح کردن این با حکایت اذان میشود که بعد از فراغ از اذان بخواند یا آنکه در اول اذان بخواند
و بعد اذان مجموع را دریابد حکایت کند مطلب پنجم مکروه است سخن گفتن در اثنای اذان و اقامه و تاکید
دارد در اقامه خصوصا بعد از قد قامت الصلوة و خصوصا در جماعت بغیر از چیزی که متعلق بنماز جماعت بکنند
و اکتفا میکنند باقامه آن شخصی که اقامه میگوید بعد از قد قامت الصلوة سخن ایشان کراهت بسیار شدید دارد
و بعضی حرام دانسته اند در اینجا و این قول خالی از قوت نیست و بعضی علما در اثنای مطلق اقامه حرام دانسته اند و علی
ای تقدیر هرگاه کسی سخن بگوید سنت است که اقامه را از سر گیرد و استثنا کرده اند سخن گفتن در اینجا سخنی را
که بجهت مصلحت نماز باشد مثل پیش داشتن یا راست کردن صف و گفتن اشهد ان علیا ولی الله و ان محمدا و آله خیر
البریة جایز است هرگاه بقصد جزء اذان بودن نگفته باشد و هرگاه جزء اذان داند فاعل بدعت است پس در بعضی صور
اکتفا میکند بگفتن احوط است و دو بار گفتن شیعه تر است یا جزء اذان مطلب ششم اگر ترک کند اذان و اقامه را
تا نماز تمام شود پس بی اشکال اعاده از برای او جایز نیست و اگر تدارک کند تا داخل نماز شود پس اگر عمدا ترک کرده
که ما دامی که برکوع نرفته است میتواند که نماز را خراب کند و اذان و اقامه را بگوید و باز نماز را از سر گیرد و اگر سهوا
ترک کند هرگاه عمدا ترک کرده باشد دیگر بر نمیگردد و بعضی بعکس این گفته اند و این ضعیف است و بعضی گفته اند

میتواند برگردد و در صورت نسیان مادامی که از نماز فارغ نشده است و احوط آنست که همین که داخل رکوع
شد دیگر برنگردد و تاکید برگشتن هرگاه پیش از قرائت بخاطرش بیاید بیشتر است و مشهور اینست که هرگاه
اقامه را گفته باشد از برای اذان تنها برنمیگردد و بعضی دعوی اجماع کرده اند و بعضی گفته اند که از برای
اذان تنها هم برمیگردد و حکم این از احادیث ظاهر نمیشود و بعضی علما تخصیص داده اند این احکام را بمنفرد
بعضی تعمیم داده اند و امام و منفرد و اخبار ظاهر در منفرد است مطلب هفتم جایز نیست تقدیم اذان بر وقت
نماز در غیر صبح و اما در صبح پس مشهور جواز تقدیم اذان است صبح منع کرده اند از این هم و بعد از ملاحظه احادیث
در این باب معلوم میشود که آن اذان پیش از صبح که تجویز شده است آن اذان صبح نیست که بآن توان اکتفا کرد از
برای نماز صبح بلکه بجهت تنبیه و اعلام و بیدار شدن خفتگان است و در حدیث که بعضی که منع کرده اند اذان
نماز صبح منع کرده باشند و آنها که اثبات کرده اند اذان اعلام را اثبات کرده باشند پس نزاعی در میان
نخواهد بود و ابن ابی عقیل و ابن بابویه نقل کرده اند که رسول خدا دو مؤذن داشت یکی بلال بود و یکی
ابن ام مکتوم و آن کور بود پیش از صبح اذان میگفت و بلال در وقت طلوع صبح اذان میگفت و آن حضرت
میفرمودند که هرگاه اذان بلال را شنیدید پس باز دارید خود را از خوردن و آشامیدن پس بنا بر این مقتضی
مؤذن این دو اذان اولی خواهد بود تا صدای اینها از یک دیگر ممتاز باشد و منافاتی داشته باشد
مطلب هشتم شرط است در مؤذن اسلام پس اذان کافر صحیح نیست و اظهر اینست که ایمان هم شرط است
اما بلوغ پس آن شرط نیست بلکه نقل شده اذان اطفال صحیح است و اما برای نماز با اذان او میتوان اکتفا کرد نزد
دخول وقت و اذان طفل غیر ممیز صحیح نیست و هم چنین اذان دیوانه و بیهوش و چنین گفته اند که اذان زن از برای
زنان خوب است نه غیر اینها و سنت است که مؤذن عادل باشد و صاحب آواز باشد و خوش آواز باشد

سائی خود را بکند و اینکه در جای بلندی بایستد و استحباب عماره دلیل ندارد و اینکه بینا باشد بوقت و اینکه کور نباشد
هرچند با بینا آنست برای کور هم هرگاه کسی باشد که او را رهنما کند و در اعتماد کرده باشد از آن کسی که جاهل بوقت باشد اشکالست
هرچند که بر سبیل اتفاق در وقت گفته باشد بلی اگر شخصی متعهدی او را رهنمائی کرده باشد خوبست و در جائز است
باذان کسی که اجرت میگیرد بر اذان کفتن اشکالست اظهر عدم جواز آن اجرتست گرفتن حرامست و اما هدیه دادن
باو از بیت المال مسلمین پس با کی نیست باب اول در قیام است و در آن چند مطلب است مطلب اول
واجب است ایستادن در همه نمازهای واجبی و قیام در حال تکبیرة الاحرام و نیت رکن نماز است که اگر عمداً یا سهواً ترک
بالاتر است و همچنین قیام متصل برکوع است و لکن است باین معنی که باید که برکوع از قیام بعمل آید و ثمره آن در بعضی
اوقات ظاهر میشود مثل اینکه شخصی بسبب ضعف عاجز باشد از ایستادن و بنشیند و بعد از تمام شدن قرائت
از خود قوتی بیابد که میتواند بایستد پس باید برخیزد و راست بایستد و برکوع رود پس اگر در اینحال هم نشسته
برخیزد و خوب راست نشده و برکوع رود نماز او باطل است همچنین ماموم هرگاه خواهد داخل شود در وقتی
که امام برکوعست باید تکبیر را بگوید و در حال قیام و از قیام برکوع رود که اگر تکبیر گویان برکوع رود نماز او
باطل است و قیام در حال تکبیر را هم رکن یافته است و در اینجا در رکن هم داخل شده است و حد قیام آنست که فقهای ثبت که
از اهل بیت گوینده و بر حرف بگیرند و صفا استوای و استقامت قرار کیرند پس در حال نماز خم نشود و پاهای
از هم جدا نکند پس مبطل نماز نیست ترک کرده است و واجب است که بر دو پا بایستد و تکیه بچیزی نکند بنحوی که اگر
آن چیز را بردارند بیفتد و بعضی مکروه دانسته اند تکیه کردن را و بنا بر مشهور است و اما تکیه کردن بر چیزی مثل
دیوار یا بیرون برای بر خواستن پس از خبر دارند و بعضی این را هم مثل اول دانسته اند و آن ضعیف است و واجب است
استقرار در حال قیام یعنی در این نماز را نرود مگر پیش و پس نرود مگر در جائی که استثنا شده مثل نماز جماعت

و در بعضی اوقات

و در بعضی اوقات چنانکه بعد خواهد آمد و اما اینکه کاهی سنگینی خود را بر این پا بیندازد و هنگاه بر آن پس آن
مکروهست و همچنین مکروهست که کاهی پا را پیش بیندازد و کاهی پس بگذارد و این در وقتیست که در حال
استقرار خارج نشود و الا نماز او باطل است در وقتی پیش رفتن و پس آمدن از قرائت دست بردارد و بعد
از قرائت بخواند مطلب دوم هرگاه کسی عاجز شود از ایستادن پس تکیه کند بجائی و بایستد و اگر
نتواند بعض قیام را بجا آورد و هرگاه قیام را عرفاً نتواند بعمل آورد اما راست ایستادن مقدور نباشد
باید بایستد و هرگاه نتواند قیام را بجا آورد و اما رکوع و سجود را نتواند درست بجا بیاورد اگر
بنشیند رکوع و سجود را نتواند درست میتواند بکند باز قیام را مقدم دارد و رکوع و سجود را بقدر مقدور
بجا آورد هرچند باشاره و ایما باشد هرگاه قیام هیچ مقدور نباشد نشسته نماز کند و در معرفت عجز رجوع
بحال خود میکند بجهت آنکه انسان بحال خود بیناتر است پس هرگاه دانست که نمیتواند یا مشقت بسیار برو هست
بنشیند و هرگاه طبیب بگوید که ایستادن ضرر دارد میتواند بقول او عمل کند مگر آنکه از برای خود دیگر علم
بعدم ضرر حاصل باشد و همچنین هرگاه بگوید که باید چند روز به پشت بخوابد یا بنشیند بجهت رفع
آب چشم و غیر آن هرچند ایستادن عاجز نباشد و ضرر رسیدن اعم است از هلاکت یا طول انجامیدن
یا دشواری آن یا مشقت گرفتن آن و در همه این صورتها ترک قیام میتوان کرد و در حکم مذکورات است
هرگاه از دشمن در باد نشستن بترسد یا در زیر سقف کوتاهی محبوس باشد و هرگاه نتواند که راه رود و نماز کند
نشستن را مقدم میدارد و همچنانکه در صورت امکان از راه رفتن و ایستادن یا تکیه ایستادن یا تکیه را
مقدم میدارد و هرگاه از نشستن عاجز باشد تکیه بکند و بنشیند و همچنین سایر آنچه گفتیم در قیام مثل
استقرار در نشستن ملاحظه کند و بعد از عجز از همه به پهلوی راست بخوابد رو بقبله و از برای رکوع و سجود

اشاره کند و اگر از آنهم عاجز باشد به پهلوی چپ بخوابد بر وشی مذکور و اگر از آنهم عاجز شود
بپشت بخوابد مثل حال احتضار و اشاره کند و باقی احکام رکوع و سجود در محل خود خواهد آمد پس بدانکه
هرگاه کسی که ایستاده است عجزی عارض او شود می نشیند و اگر از نشستن عجز عارض شود به پهلوی راست
میخوابد و همچنین تا حال احتضار و بعکس این هرگاه ضعف قوت بیابد بهمان حالی که هست بحالت دیگر بالاتر از آن
منتقل میشود تا بجائی که بالاتر از همه است پس اگر قبل از قرائت عجز او عارض شود بنشیند و قرائت
کند و هرگاه در بین قرائت ضعف عارض شود مشهور آنست که در حال فرود آمدن هم قرائت میکند
و بعضی گفته اند ساکت شود تا بنشیند و بعد از آن بخواند و اول اظهر است و اگر از برای ضعف قوت بهم رسد
پس ترک قرائت بکند تا برخیزد و از آنجا که مانده است بخواند و همچنین هرگاه از خوابیده بنشستن
منتقل شود و بعضی گفته اند سنت است که از سرگیرد و این مشکل است و هرگاه بعد از اتمام قرائت قوت بجهت
او بهم رسد باید برخیزد و راست بایستد و برکوع رود و طمانینه را تمام در این قیام واجب نیست
مطلب سیم جایز است نشستن در نمازهای سنتی در حال اختیار و سنت است که در اخر سوره برخیزد
و سوره را ایستاده تمام کند اگرچه بعد از سوره یا بعد آیه باشد پس برکوع رود که ثواب نماز ایستاده از
برای او نوشته میشود ظاهر آنست که در نمازهای واجبی که اگر کسی بعضی وقت عاجز باشد یا دو رکعت را نتواند
بپا بایستد در هر جا که قرائت باشد واجب باشد که از اول قرائت بعد که رکوع را از قیام بعمل آورد
و سنت است برای کسی که نتواند بایستد و نماز کند در نماز از عوض چهار رکعت دو رکعت بکند خواه فاضل
بوحده باشد یا غیر آن و در بعضی حلوات کرده اند که ایستادن رو افضل است یا نشستن و لکن با طلاقی
در جان وجه و ظاهر بودن باشد و شاید اصله نشستن باشد و اما بجای بودن باطلاق وحالی که به پهلو

خوابیده

خوابیده باشد یا به پشت خوابیده باشد در حال اختیار پس بعضی از آنجا این را نسترانه اند بیا ورده است و در
نشستن مختار است بهر نحو که خواهد بنشیند خواهد دو زانو و خواهد چهار زانو و خواهد پاها را دراز کند
و مکروهست اقعاء و تفسیر آن خواهد آمد و سنت است مربع بعضی از آن تفسیر کرده اند باینکه در حال نشستن
ساقهای پا و رانهای خود را از زمین بردارد و راست بدارد و در کیفیت رکوع نشسته دو وجه گفته اند
یکی آنکه خم شود بحدی که پیشانی او نسبت بکسی که راست نشسته باشد مثل نسبت پیشانی راکع ایستاده باشد
بکسی که راست ایستاده است و دیگر آنکه خم شود بحدی که پیشانی او برابر محل سجده او شود و اقل او آن
که پیشانی او برای پیش زانوهای او باشد و ظاهر اینست که هر دو خوبست و احوط آنست که رانها را از زمین بر
دارد و بعضی علما آن را واجب دانسته اند مطلب چهارم سنت است دعا خواندن با نیت و اراده ستار است در نزد
ایستادن بنماز و اینکه میان پاهای خود را بیکدیگر فاصله بگذارد میان آنها اقل فاصله است که بقدر
عرض انگشتی باشد و اکثر از بقدر یک وجب و شانهای خود را بیاویزد و دستهای خود را بیندازد بر روی
رانهای خود بگذارد و برابر زانوها و نظر او بجای سجده باشد و با کسالت و کاهلی و خواب آلودگی نباشد و
با شتاب نباشد و خاشع و خاضع باشد و چشمهای او بزیر باشد و با سر خود نکند و بجانب چپ و راست
ملتفت نشود و دل او مشغول نماز باشد و مثل بنده خوار و ذلیل باشد که در پیش پادشاه بزرگی ایستاده
باشد و نماز او مانند نماز کسی باشد که نماز را وداع میکند که گویا دیگر او را نصیب نمیشود نماز و پس
و ریش و دست خود بازی نکند و انگشتان خود را نشکند و هیچ از پاها را مقدم بر پا و دیگر نکند اندرون و ساقی
بگذارد و روی انگشتان پاهم بقبله باشد و میان دو کمان گشته نکند و زن پاهای پاها خود را از هم
جدا نکند و دستهای خود را بسینه بچسباند یعنی او بسینه باشد و متصل بسینه نکاه دارد و بعضی چنین

فهمیده‌اند که دستهای خود را بر روی پستانها بگذارد و این دو را (ست) واما تکفیر در حال نماز پس مشهور
واقوی حرمت است بلکه نماز باطل میشود بان تکفیر چنانکه در حدیث صحیح وارد شده است که کف دست
راست بر پشت دست چپ بگذارد و بعضی گفته‌اند که چپ را بر راست گذاشتن هم این حکم دارد و ظاهر آنست
که فرقی نباشد میان آنکه دستها را بر بالای ناف بگذارد یا پائین و بعضی تصریح کرده‌اند باینکه فرقی نیست در
اینکه حایلی میان دستها باشد یا نه و بعضی اشکال کرده‌اند در گذاشتن دست بر روی ساق دست دیگر هم
واحوط اجتناب از جمیع اینهاست واینکه مذکور شد در غیر حال تقیه است و در حال تقیه باکی نیست بلکه گاهست واجب است
بلکه اگر ترک کند دور نیست که نماز او هم باطل باشد و شیخ طوسی فرموده است که تطبیق هم حرام است یعنی کف
کفها را بهم بچسباند و میان زانوهای خود بگذارد و دعوی اجماع بران کرده‌اند **باب سیم**
در نیت و تکبیرة الاحرام است و در ان چند مطلب است **مطلب اول** واجبست نیت در نماز و تحقیق ان در وضو گذشت
و حاصل کلام در اینجا اینست که انچه معین از افعال باید قصد کند و همین که نماز معین شد در نظر او قصد کند
که از برای خدا میکنم پس هرگاه مکلف در اول ظهر مشغول ذمه بنماز دیگر نباشد و اراده دیگر نداشته باشد
و جز نماز ظهر پس معین است در نظر او که نماز ظهر میکند همین کافیست پس همین که میداند که نماز ظهر
میخواهد بکند برای خدا و این قصد را دارد بگوید الله اکبر واگر گاهی نماز قضا میکند و محتاج است باینکه تعیین
کند که اینکه حالا میخواهم بکنم نماز اداست نه نماز قضا پس باید قصد ادا بودن را بکند و همچنین
هرچه باعث تعیین فعل و امتیاز ان از غیر است از وجوب و استحباب و ظهر و عصر و قضا و ادا و غیر اینها باید
در نظر داشته باشد و قصد کند تقرب را و تکبیر بگوید و معنی قصد تقرب بسیار روشن است و احکام نیست که شست
و واجب است مقارنه تکبیر باین معنی که نیت خلاف نماز از برای او پیش از تکبیر عارض شود و با حالت قصد

کرده تکبیر

کرده تکبیر بگوید و واجب است استمرار حکمی تا آخر نماز باین معنی که قصد که مخالف نماز باشد نکند پس هرگاه بعد
نماز قصد کند خروج را یعنی بگوید که از نماز دست برداشتم اما کاری که منافی باشد بجا نیاورد و اظهر انست
که نماز او باطل میشود واما اگر گوید بعد دیگر دست از نماز برمیدارم یا در رکعت دوم از نماز دست بر
میدارم پس در ان اشکالست واحوط بلکه اظهر بطلان است واما اگر خروج از نماز را معلق کند بر چیزی
پس اگر چیزی است که جزما میشود و یقین بوقوع ان در بین نماز هست پس این مثل صورت سابقه است واگر
معلق کند بر چیزی که ممکن است که واقع نشود پس در ان اشکالست واحتیاط در اتمام و اعاده است واما
انچه شارع تجویز کرده است قطع نماز را در ان پس تعلیق بان ضرر ندارد مثل اینکه بگوید اگر طفل بکناری برود
که بیفتد نماز را قطع میکنم که او را خلاص کنم وامثال ان ضرر ندارد وهرگاه قصد فعل منافی نماز بکند مثل اینکه
قصد چیزی خوردن بکند یا قصد حرف زدن بکند انچه از مشهور نقل شد اینست که تا نکرده است نماز
باطل نمیشود واظهر انست که اگر غافل است از اینکه منافی نماز است پس ان ضرر ندارد واما اگر متذکر است
اگر در مسئله سابق قائل شویم ببطلان نماز بقصد خروج در ان ثانی چنانکه اظهر است پس اظهر در اینجا نیز
بطلان خواهد بود واما اگر قصد کند بجزئی از نماز غیر نماز را مثل اینکه تکبیر بگوید و قصد خبر کردن
غیر را بان کند یا رکوع کند و قصد برداشتن چیزی را هم بان بکند یا بان خم کند پس جمعی از علما حکم ببطلان
کرده‌اند و تعاریف ان جزء را لحی فاسد میدانند و وجه این در رکن ظاهر است بجهة انکه اعاده باعث تعدد
رکن میشود واما در غیر رکن مثل قرائت و ذکر رکوع وامثال ان پس اظهر نیز بطلان است بجهة انکه اعاده ان
بکند خصوصا در وقتی که ضمیمه نیست ریا باشد واحتمال صحت در صورت اعاده در وقتی است که باعث
کردن خود کیفیتی [illegible] باشد در وقتی است که بگوئیم قرائت نیا ذکر یا ذکر یا دعا در نماز ضرر ندارد

خصوصا چنین قرائت و ذکرها که بقصد قربت نباشد یا خالص از برای خدا نباشد واما انکه دلالت دارد
بر جواز مطلق ذکر و قرائت در نماز مبنا در ان انها قرائت و ذکریست که بقصد قربت باشد یا انکه با قصد حرامی مثل
ریا نباشد واما هرگاه ذکر جلی بگوید بقصد اعلام غیر مثل سبحان الله والله اکبر یا ایه قران بخواند بجهة اعلام
غیر پس ظاهر اینست که ضرر ندارد واما حکم ضمیمه در اذکار و اوراد مستحبه نماز پس بهتر است که انها را هم دیگر نخوانند
و شاید که امر در انها اسان‌تر باشد **مطلب دویم** جایز نیست عدول کردن از نمازی بنمازی دیگر یعنی
گردانیدن نیت نماز را بنماز دیگر مگر در چند موضع اول عدول از نماز بعد بنماز پیش مثل اینکه نماز عصر میکند
بخاطرش اید که نماز ظهر را نکرده است عدول بکند و چنین قرار میدهد که همین نماز ظهر باشد و بعد از اتمام نماز ظهر
باشد و بعد از اتمام نماز عصر را بکند و هم چنین عشا و مغرب خواه نماز حاضره و باشد یا هر دو قضا یا اولی قضا
باشد یا دویمی اداء مثل اینکه در نماز مغرب بخاطرش بیاید که نماز عصر را نکرده است چنین قرار دهد که این نماز
عصر باشد و از چهار رکعت تمام کند و بعد از ان مغرب را بکند و همچنین هرگاه عشا را فراموش کند تا
داخل نماز صبح نشده باشد تا صبح را فراموش کند تا داخل نماز ظهر شده باشد واما عکس این یعنی در بعد
نماز قضا باشد و خواهد عدول کند بنماز ادا که باید در ان وقت بکند پس در ان اشکالست واقوی
در نزد حقیر انست که هرگاه وقت نماز حاضره تنگ نباشد عدول نکند و نماز قضا را تمام کند و بعد از ان
ادا را بکند و هرگاه حاضره تنگ باشد پس ان قضا را بر هم زند و حاضره را بجا اورد اگر میتواند که ان را
در وقت بیاید هر چند یک رکعت از ان باشد واگر وقت وفا نکند مگر بیک رکعت هم در ان صورت در جواز
عدول نیست تردد و اشکال هست واظهر عدم عدولست و بعد از اتمام قضا نماز حاضره را قضا بکند دویم
عدول از ماموم بودن بامام بودن در وقتی که امام بمیرد یا حادثه باو رو دهد یکی از ماموم‌ها را پیش

میدارند

میدارند که با و اقتدا کنند و نماز را تمام کنند سیم عدول از ماموم بودن به تنها نماز کردن و این در صورت حصول
عذر مثل اینکه بولش اید یا شغل ضروری که بتخلف از ضرر حاصل شود یا مرضی او را عارض شود واشکالست و در صورت
عدم عذر نیز مشهور جواز است و علامه دعوی اجماع بران کرده ولیکن احوط انست که بی عذر نشود چهارم عدول
از منفرد بماموم شدن و شیخ طوسی دعوی بران جواز کرده و ان مشکل است پنجم عدول از اقتدا بامامی یا اقتدا بامامی
واقوی انست بغیر از صورتی که مذکور شد که حادثه بامام رو داده باشد و در صورت دیگر عدول بکند ششم
عدول از فریضه بنافله از برای کسی که بترسد که جماعت از او فوت شود نماز فریضه را میکرد انرا بنیت
دو رکعت نافله تمام میکند و این در وقتیست که نماز را در سه رکعت نشود مثل اینکه هرگاه در رکعت سیم نماز ظهر
در حال رکوع باشد نمیتواند این کار را بکند واگر در بین قرائت باشد شاید بتواند که همانجا بنشیند و سلام بگوید
و ملحق شود بجماعت و همچنین کسی که در روز جمعه فراموش کند قرائت سوره جمعه را و سوره دیگر شروع کند او هم نیت را بنافله
میگرداند و دو رکعت تمام میکند و نماز ظهر یا عصر را از سر میگیرد هفتم عدول از قصر بتمام است هرگاه در بین نماز قصد
اقامه بکند واما از اتمام بقصر مشهور نیز جواز است و ان در وقتیست که در دو رکعت اول باشد و هنوز
نماز تمام نکرده باشد و در محل امام و حدیث صریحی در ان ندیده‌ام و بعضی مواضع دیگر هم استثنا کرده‌اند که
دلیل انها واضح نیست و بان که موضع عدول اثنای نماز است و بعضی بعد از فراغ جایز دانسته‌اند و در جائی که ممکن باشد
و عدم ثبوتی در ان ندیده‌ام یعنی خصوص نماز ظهر و عصر که حدیث صحیح وارد شده که جایز است عدول بعد فراغ عصر بظهر و عمل
بان خوبست **مطلب سیم** تکبیرة الاحرام واجب است و رکن نماز است و ترک ان عمدا یا سهوا نماز باطل میشود و همچنین
بزیاده کردن ان پس هرگاه دو تکبیر بگوید نماز او باطل است و هرگاه مرتبه سیم بگوید صحیح است و بعضی گفته‌اند تکبیر
دویم مبطل نماز هست اما باطل نیست پس قصد دویم صحیح خواهد بود و این ضعیف است خصوصا هرگاه عمدا بگوید

که تکبیر را بلفظ معهود بگوید الله اکبر ومثل الله الاکبر والله الجلیل وعنوان صحیح نیست وهمزه الله واکبر هر دو را
قطع کند از ماقبل ووصل نکند وفتحه وهمزه را اشباع نکند وهمچنین فتحه با را او را اداد تشدید ببعضی وهرگاه
عاجز باشد ترجمه او بهر لغتی که تواند بگوید ولال بهر نوع که تواند ادا کند واگر هیچ نتواند زبان خود را حرکت
بدهد واشاره کند وسنت است که دستهای خود را با تکبیر بالا ببرد وبعضی واجب دانسته اند واحوط است
که ترک نکند ودر امام جماعت تاکید بیشتر است واین استحباب بمطلق دست برداشتن حاصل میشود بهر نحو که
باشد اما بهتر است که دست را با ابتدای تکبیر بردارد ووقتی که دست برابر نرمه گوش رسید تکبیر تمام
شده باشد واز بعض اخبار ظاهر میشود که بعد از تکبیر هم میتواند بحال اورد وسنت است که شکم دستها را رو بقبله
کند وانگشتان را بهم بچسباند وجمعی از علما گفته اند که انگشت ابهام را از سایر انگشتان جدا کند وباقی را
بهم بچسباند واین بهتر است وسنت است که تکبیر را بلند بگوید هرگاه امام باشد ومأموم اهسته بگوید ومنفرد
مختار است وبعضی مستحب دانسته اند وشش تکبیر دیگر بغیر تکبیر احرام وامام نیز انها را اهسته میگوید ودر صلوات اختیار
دارد ولیکن هر یک از هفت تکبیر را خواهد تکبیر احرام قرار دهد ودر افضلیت خلاف کرده اند جمعی گفته اند
که افضل انست که اولی را تکبیر احرام قرار بدهد وجمعی گفته اند که اخری را تکبیر احرام قرار بدهد واز مصباح
شیخ طوسی نقل شده که اخر متعین است برای تکبیر احرام والظهر در نظر حقیر افضلیت تکبیر اخر نیست چنانکه
از عبارت فقها اوضاع معلوم میشود واحادیثی که دلالت دارد بر اینکه تکبیرات نمازهای پنجگانه نود
وپنج تکبیر است بجهت انکه این درست نمی اید مگر باینکه شش تکبیر خارج از نماز باشد پس تکبیر ختم احرام
خواهد بود وسنت است که بعد از تکبیر اول را که گفت بگوید اللهم انت الملک الحق لا اله الا انت وحدک لا
شریک لک رب انی عملت سوءا وظلمت نفسی واعترفت بذنبی فاغفرلی ذنبی انه لا یغفر الذنوب الا انت

بعدازان

بعد ازان دو تکبیر بگوید پس بگوید لبیک وسعدیک والخیر فی یدیک والشر لیس الیک والمهدی من هدیت
عبدک وابن عبدک وابن عبدیک منک وبک ولک والیک لا ملجأ ولا منجا ولا مفر ولا مهرب منک الا الیک
سبحانک وحنانیک وتبارکت وتعالیت سبحانک رب البیت بعد ازان دو تکبیر بگوید پس دعای توجه را
بخواند وبعد ازان اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بگوید وشروع بقرائت کند وبعضی علما گفته اند که روایتی
وارد شده که بعد تکبیر ششم بگوید رب اجعلنی مقیم الصلوة ومن ذریتی ربنا اغفرلی ولوالدی و
للمؤمنین یوم یقوم الحساب ودر روایتی هست که پیش از تکبیر احرام بگوید یا محسن قد اتاک المسیء
وقد امرت المحسن ان یتجاوز عن المسیء وانت المحسن وانا المسیء فبحق محمد صل علی محمد وال محمد وتجاوز
اللهم عن قبیح ما تعلم منی وبنا بر انچه اختیار کردیم ما بهتر انست که این دعا را متصل بتکبیر هفتم بخواند
پس میتواند که بعد تکبیر ششم رب اجعلنی مقیم الصلوة را بخواند واین بعد ازان تکبیر احرام را بگوید
وبدانکه بعضی علما این شش تکبیر را در همه نمازها سنت دانسته اند وبعضی مخصوص فرایض دانسته اند وبعضی مخصوص
هفت جا قرار داده اند اول هر نماز واجبی واول رکعت از نماز شب ودر مفرده وتر ودر اول رکعت نافله
ظهر ودر اول رکعت نافله مغرب ودر اول رکعت از دو رکعت نماز احرام ودر وتیره وقول اول اقوی است وتا
کیدان هفت موضع بیشتر است واین سه نافله تاکید بیشتر از سایر نوافل بیشتر است **باب چهارم** در قرائت
ودران چند مطلب است **مطلب اول** واجب است خواندن سوره فاتحة الکتاب در همه نمازهای واجبی
وشرط صحت نمازهای سنتی است مگر برای کسی که تنها نماز میکند وبرای پیش نماز در هر دو رکعت نماز
دو رکعتی ودر دو رکعت اول هر یک از سه رکعتی وچهار رکعتی وباطل میشود بترک ان عمدا اما اگر فراموش کند
پس اگر در وقتی که برکوع نرفته بخاطرش امد پس نمازش صحیح است وهرگاه بعد از رکوع رفتن بخاطرش امد

قرائت را بجا بیاورد واگر جزوی دیگر بعمل امده مثل سوره وقنوت وغیر ان بعد ازان دو سجده بگوید ودر صورتی
که عمدا ترک فاتحة الکتاب بکند وداخل سوره شود نماز او باطل است هر چند برگردد وفاتحه را بخواند ودر صورتی
که سهوا ترک کند فاتحه را وداخل سوره شود بخاطرش اید برگردد وواجب نیست که همان سوره را بعد از
ان سر گیرد بلکه سوره دیگر هم میتواند خواند واگر همان را بخواند شاید احوط باشد اگر وقتی که داخل سوره
شد شک کند که ایا حمد خوانده است یا نه پس حمد را بخواند که برمیگردد وحمد را میخواند واقوی در نظر حقیر
انست که برمیگردد وجمعی دیگر از علما اختیار کرده اند بلکه در نظر حقیر بودن نمی نماید اگر کسی در
بعض ایات شک کند بعد از انکه داخل ایه دیگر شده باشد که ان نیز برمیگردد وحجت انکه احادیث صحیحه
دلالت بر اینکه هرگاه فارغ شدی از جزوی وداخل شدی در جزو دیگر بود شک تو چیزی نیست وبعضی علما
چنین فهمیده اند که مراد از جزو فعل تامیست از افعال نماز مثل قرائت ورکوع وسجود نه اجزاء وجهی
بعض اینها ودلیل واضح بر این نیست وبعضی دیگر تخصیص داده اند این را با فعال واجبه پس گفته اند که هرگاه
کسی در حال قنوت شک در قرائت کند باید برگردد واین نیز دلیل واضحی ندارد خلاصه هر چند مقتضای
قواعد وعمومات اینست که هرگاه کسی در چیزی شک کند باید انرا بجا اورد تا یقین بان حاصل شود
ولیکن این احادیث صحیحه دلالت بر عدم اعتنا بان میکند در وقتی که داخل در جزو دیگر میشود
والله اعلم **مطلب دویم** بدانکه در نماز ایات واجبست خواندن فاتحة الکتاب ده مرتبه اگر ده سوره
بخواند وهرگاه دو سوره را بتبعیض کند در ده رکوع باین نحو که یک سوره را پاره پاره کند وهر پاره را
برای هر رکوع بخواند برای دو مرتبه واجبست که حمد را بخواند مثلا در رکعت اول حمد میخواند وبعد از
ان میگوید بسم الله الرحمن الرحیم انا انزلناه فی لیلة القدر وبرکوع میرود وبعد ازان که راست شد

میکوید

میگوید وما ادراک ما لیلة القدر وبعد قنوت برکوع میرود وراست میشود ومیگوید لیلة القدر خیر من الف
شهر وهمچنین تا اخر وبعد از اکمال سجده ها بر میخیزد وباز حمد را میخواند وابتدا در سوره دیگر میکند وبهمین نحو
تمام میکند ودر تبعیض یک ایه وبیشتر میتواند اکتفا کند وجایز است تبعیض در همه رکوعها وجایز است که تمام سوره
در همه رکوعها وجایز است که در یک رکعت پنج سوره تمام بخواند ودر رکعت دیگر تبعیض کند بسوره که پنج
ایه باشد وجایز است که تلفیق کند در هر رکعتی جمعی برای بعضی رکوعها سوره تمام بخواند وبرای بعضی دیگر
پاره از سوره واحوط انست که در صورت تبعیض حمد را نخواند تا سوره تمام شود واحوط انست که سوره
که در رکعت اول قدری ازان را خواند ازان را در همان رکعت تمام کند خواه سوره غیر او بخواند باشد یا
نخوانده باشد وهمچنین احوط اینست که تا سوره را تمام نکند سوره دیگر نخواند بلکه سوره را که بعضی ازان را خوانده است
هم از سر نگیرد تا انرا تمام کند ونهایت احتیاط انست که در هر رکعتی حمد وپنج سوره تمام بخواند یا در دو سوره را
پاره پاره والله اعلم **مطلب سیم** خلافی نیست در میان علما در اینکه مکلف مخیر است در رکعت
اخر نماز سه رکعتی ودو رکعت اخر چهار رکعتی که حمد بخواند یا ذکر بگوید ونهایت در دو چیز خلاف کرده اند
اول انکه ذکر چه چیز است وچه قدر است دویم در اینکه کدام افضل است ودر هر یک از اینها اقوال مختلف نقل کرده اند
واظهر در نظر انست که مطلق ذکر کافی باشد از تسبیح وتحمید وتهلیل وتکبیر وامثال ان واحوط انست که باین عبارت
بگوید سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر واز این احوط اینست که این عبارت را سه مرتبه
بگوید خصوصا در وقتی که امام باشد ومظنه داشته باشد که در ماموبین مسبوقی باشد بعضی توهم کرده اند
که استغفار هم واجب است وان ضعیف است ولفظ ان بهتر است واما افضلیت تسبیح بر حمد یا افضلیت حمد بر تسبیح
پس در ان نیز اقوال مختلف هست واظهر در نظر حقیر انست که تسبیح افضل است خواه امام باشد وخواه ماموم

منفرد و چون دانست که اقتدا واجب و تکرار مستحب است گفته شد که اکمل مرتبه پس بدانکه بعضی گفته اند که این

اقل افضل است و افضل از ان پنج مرتبه بالا از ان هفت مرتبه است و باقی با این نیست بدانکه در خواندن عدد از

حد به تسبیح و بالعکس باین معنی که شروع کند در یکی از اینها و خواهد دست بردارد و ان دیگری را بخواند اشکال

و احوط ترک است و هم چنین اگر میخواهست که یکی از اینها را بخواند فراموش کرده دیگری را خواند و در اثنای

ان یا بعد از اتمام بخاطرش آمد و در ان اشکال است و دور نیست که اقوی اینست که رجوع بکند یا بخیر میخواست اول

بخواند یا انکه همین را که سهوا خوانده و دوم بعد از سر بخواند و احوط انست که قصد وجوب نکند و انرا بقصد قربت

بجا بیاورد و هرگاه کسی در دو رکعت اول قرائت را فراموش کرده باشد واجب نیست که در دو رکعت اخیر بخواند

بلکه مخیر است میان قرائت و تسبیح و اگر شک کند در عدد تسبیح بنا را بنا قلّه بگذارد و خلاف کرده اند در وجوب اخفات

و احوط بلکه اقوی انست که اخفات بکند **مطلب چهارم** واجب است خواندن یک سوره تمام بعد از فاتحة الکتاب

در دو رکعتهای اول نماز واجبی در حال اختیار و قول باستحباب انرا ضعیف است و هم این قول بجواز تبعیض

یعنی بعض سوره را خواندن نیز ضعیف است و احادیثی که در ان وارد شده است محمولست بر تقیه یا بحال اضطرار

و هم چنین جایز نیست قران یعنی دو سوره خواندن در نمازهای واجبی بعد حمد در نمازهای سنتی باکی نیست بر قدری

که بخوانند و اظهر انست که دو سوره و بیشتر خواندن در نماز واجبی مبطل نماز هم هست و بعضی علما تصریح کرده اند

باینکه زیاده بر یک سوره خواندن هرچند دو بعض را تمام نکند هم حکم دارد بلکه یک سوره را دو بار خواندن

یا بعضی از ان را دو بار خواندن هم همین حکم دارد و بعضی اخبار هم دلالت بران دارد و احوط بلکه اقوی انست

که ملاحظه این معنی را هم بکند و مراد از قران و زیاد کردن بر یک سوره انست که بقصد قرائة جزئیة ما که

معنی وجوبی مطلب پس ان ضرری ندارد بلکه ذلالت اخبار بر جواز ان دارد و هم چنین قراءت در حال قنوت و غیر

انهم

انهم ضرر ندارد هرچند سوره تمامی باشد بلکه دور نیست که هرگاه بعد قراءت سوره یک سوره دیگر بخواند ولیکن

نه بقصد قرائت سوره که بعد حمد فرموده اند بلکه بنیة انکه قرائت قرانست وجوبش بالقلبا باشد اما

احوط ترک است و بعضی از علما تصریح کرده اند که خلافی نیست درینکه با این آیات قنوت خوانند ببعض آیه چه

قرآن در انکه قصد کند اذن دادن کسی را که میخواهد داخل خانه شود باینکه بگوید ادخلوها بسلام و احوط

انست که سوره تمام دیگر در نماز واجبی نخوانند هرچند در قنوت و بخواه باشد و جایز نیست که در نماز سوره

طولانی بخوانند که بخواندن ان وقت از دست رود هرچند بداند که یک رکعت تمام را در وقت درمی یابد با وجوب

علم باین معنی فاهر اینست که بمجرد شروع در ان نماز باطل میشود چنانکه بعضی علما تصریح بان کرده اند بلی اگر

گمان داشته که وقت وسیع است و بعد از شروع معلوم شود که وقت تنگ است از ان سوره دست بردارد هرچند

از نصف گذشته باشد و سوره دیگر بخواند و بدانکه سوره والضحی و الم نشرح یک سوره حساب میشود

و هم چنین سوره لایلاف و الم تر کیف هرگاه در نماز واجبی بخوانند باید هردو را باهم بخوانند و یکی اکتفا نکنند

بسم الله الرحمن الرحیم را از برای هر دو سوره بگویند و بعضی قایل شده اند که بسم الله سوره دویم ساقط

میشود و این ضعیف است **مطلب پنجم** جایز نیست خواندن سوره که سجده واجب در ان هست در نماز

های واجبی و نماز باطل میشود و بخواندن ان خواه بان اکتفا کند یا سوره دیگر هم بخوانند و بعضی از علما

تصریح کرده اند که شروع کردن در ان نماز باطل میشود هرچند هنوز سجده را نخوانده باشد و این سخن

قوی است و اگر سهوا بخوانند پس اگر قبل از خواندن ایه سجده بخاطرش اید عدول کند بسوره دیگر هرچند

از نصف گذشته باشد و اگر سهوا تمام کند سوره را پس بعضی گفته اند برای سجده اشاره بکند و بعد

نماز قضا و سجده را بکند و بعضی گفته اند مختار است درمیان این دو تا و بعضی گفته اند نماز را تمام کند و قضای

بعد نماز

ان سجده را بکند و دلیل هیچکدام وضوحی ندارد و احوط انست که سجده را بکند و نماز را تمام کند و نماز را اعاده

بکند و اگر سهوا تا ایه سجده بخواند و بخواطرش ایه هنوز سوره تمام نشده پس احوط نیز احتیاط مذکور را

بکند و دور نیست که او را درین صورت مخیر سازد سجده عدول کند بسوره دیگر و بعد از اتمام اعاده نماز بکند

و اما در نمازهای سنتی باکی نیست خواندن انها و در وقتی که ایه سجده را خواند سجده کند پس اگر سوره در اخر

سوره است برخیزد و سوره حمد بخواند برکوع رود و بعضی گفته اند سوره دیگر یا ایه بعد حمد بخوانند و برکوع بروند

و اگر سجده در میانه است برخیزد و ان را تمام کند و برکوع رود و هرگاه فراموش کند سجده را هر وقت که خاطرش

اید انرا بجا اورد **مطلب ششم** بدانکه سجده های که در قرانست پانزده تا است چهار تای ان واجبست و باقی

سنت اما واجب پس ان چهار سجده است در الم تنزیل و حم لا یستکبرون و در حم فصلت ان کنتم ایاه تعبدون

و در اخر سوره والنجم و اقرا باسم و اما سنتی ها پس ان در اخر اعراف است و در رعد و ظلالهم بالغدو

والاصال و در نحل و یفعلون ما یؤمرون و در بنی اسرائیل یزیدهم خشوعا و در سوره مریم

خروا سجدا و بکیا و در حج ان الله یفعل ما یشاء و در موضع دیگر حج و افعلوا الخیر لعلکم تفلحون و در فرقان

وزادهم نفورا و در نمل رب العرش العظیم و در ص وخر راکعا واناب و در اذا السماء انشقت

و اذا قرئ علیهم القران لا یسجدون و در وقت تلفظ بکلمه سجده نکند بلکه وقتی که ایه تمام شد سجده

بکند چنانکه اشاره بان عنوان کردیم و سجده واجبست بر کسی که خود بخواند ایه را یا گوش بدهد بکسی

که میخواند و بشنود و اما اگر بگوشش ازو بخورد بدون اینکه گوش داده باشد پس دران خلاف است و اظهر

در نظر حقیر وجوبست و در غیر عزایم مطلق مستحب است و اظهر انست که طهارت شرط نیست بلکه اقسام و ضوی

بلکه جنب و حایض هم سجده میکنند و احوط انست که حایض گوش ندهد باید سجده را اگر گوشش بشنود

لزوم

سجده را مطلق و اما ستر عورت و پاکی بدن و جامه و استقبال قبله پس مشهور عدم لزوم اینها است

و اظهر نیست لیکن از بعض احادیث بر می اید که استقبال قبله واجبست در وقتی که نشسته باشد و احوط

انست که ترک ان نکنند و اما وضع غیر پیشانی از اعضای سبعه بر زمین و سجده کردن بر چیزی که صحیح

باشد سجود بران پس در ان اشکال و خلاف است هرچند دلیل بر لزوم اینها قایم نیست اما احوط از انها

و عدم تعدی با وجود امکان پیشانی بر زمین گذاشتن را ترک نتوان کرد مکرر در حالی که سواره باشد و نتواند سر را در

جای گذاشت در ان وقت اشاره میکند و تکبیر احرام ندارد و در وقت راست شدن از سجده هم تکبیر واجب نیست

بلکه سنت است و بعضی واجب دانسته اند و این احوط است و مشهور انست که ذکر سجود هم سنت است و واجب نیست و احوط

اینست که ترک نکنند و ذکر سجود نماز را هم در ان میتوان کرد و مستحب است که در ذکر بگوید لا اله الا الله حقا حقا

لا اله الا الله ایمانا و تصدیقا لا اله الا الله عبودیة و رقا سجدت لک یا رب تعبدا و رقا لا مستنکفا و لا مستکبرا

بل انا عبد ذلیل خائف مستجیر و احوط انست که نیت سجده را در وقت سر فرود آوردن بکند و بعضی در وقت سر

گذاشتن گفته اند و وجوب سجده فوریست بعد تمام شدن ایه فوری بکند و اگر نکند گناه کرده است و باز باید بعد

بجا بیاورد هر وقت که باشد و نیت قضا و ادا درکار نیست و همچنین سجده های سنتی در وقت اخبار است نیت

سجده علیحده واجب نیست خواه از برای هر سوره بیشتر کرده باشد و خواه نکرده باشد و واجبست گفتن بسم الله الرحمن

الرحیم در اول حمد و سوره و ان جزء نیست از هر سوره که در قرانست بغیر سوره برائة که در اول ان بسم الله

نیست و واجبست خواندن حمد و سوره بر نحوی که وارد شده بلفظ عربی و باید که اخلال بان نکنند هرچند بیک حرف

باشد حتی تشدید و بعض مد متصل را هم علما باین کرده اند و ان خالی از اشکال نیست و همچنین اعراب از ضمه

و فتحه و کسره و سکون و غیر اینها هم را رعایت کنند و اقوی انست که تغییر اعراب مقتضی بطلان نماز است هرچند با معنی تغییر

معنی نشود و بلکه هر چند موافق عربیت هم صحیح باشد و بنا بر آنست خواندن قرآن به غیر از هفت قراءت مشهوره
که جمعی از اصحاب ما دعوی اجماع بر تواتر آنها کرده‌اند و علامه حلی ره فرموده که بهترین قراءتها قراءت
عاصم است از طریق ابی بکر ابن عیاش و طریق ابی عمرو بن العلاء و بهتر بقیه ... که در قرآنها متداول است که
بسیاری نوشته شده است شبهه در جواز آن نیست و دیگر صورتها را معطل نباشد و اما وقف لازم و وقف مطلق و امثال
اینها پس ظاهر اینست که قراء هم از این لزوم و وجوب شرعی نیست چنانکه از محققین ایشان نقل کرده‌اند
بلکه مراد از آن نزد تأکید است پس ترک آنها مخل نماز نخواهد بود هر چند احتیاط مراعات است و اما ادای
حروف از مخارج به حیثیتی که از یکدیگر ممتاز شوند بطریقی که لسان عرب است پس شبهه در وجوب آن نیست بلکه
سایر اینها موافق طریقه لغت عرب باید بجا آورد مثل آنکه وقف بحرکت نکند و وصل بسکون نکند و اما امثال
صفات آنها مثل استعلاء و اطباق و جهر و همس پس از آن واجب نیست که ترتیبی که وارد شده بخوانند و موالات کند
یعنی از یکدیگر فاصله ندهد و چیزی دیگر در میان نیاورد به حیثیتی که در عرف و عادت از آن نگویند که قرآن میخوانند
یا حمد و سوره میخوانند و هرگاه عمداً این چنین کند احتیاطاً اعاده است و هرگاه سهواً بکند تدارک آن را بکند و اذا انجا
که محل در میان آورده بعضی صحیح اعاده کند و اگر سکوت طویل که محل نماز باشد در میان آن بعمل آورد و قراءت
و نماز هر دو باطل است و کسی که حمد را از آن جا به بیاموزد و اگر عاجز باشد و تواند که از روی قرآن بخواند احتیاطاً
دارد که اقتدا کند به یک یا از روی قرآن بخواند و هرگاه کسی عذری نداشته باشد ... در جواز خواندن
از روی قرآن اشکالست و بعضی از اصحاب بلکه اقوی آنست و هرگاه از اینها هم عاجز باشد پس اگر حمد تنها را تواند بخواند
بهمان اکتفا کند و سوره عوض نخواهد و اگر بعض حمد را داند پس اگر بقیه ... ایام هست واجبست که آنرا بخواند
و اگر ... از آن ... جست و ... است که هرگاه بقیه ... که از قرآن میگوید و در عوض آن بخواند

و در عوض اینچه نمیداند خلاف است اگر چه چیزی بخواند و شاید از قرآن هرگاه چیزی داند یا ... که میداند تکرار بکند تا
بمقدار حمد بشود بهتر است و اگر از حمد هیچ نداند اگر از قرآن چیزی میداند بخواند و اگر نداند ذکر بکند به تکبیر
و تسبیح و صلوات و تهلیل و اگر آن را هم نتواند ترجمه حمد را بگوید و اشهر اینست که ذکر باید بمقدار حمد باشد و
کسی که گنگ باشد به هر نحو ممکن آنجا آورد و مشهور آنست که زبان خود را حرکت دهد و دل خود را به شبیه
به قراءت و بعضی اشاره با انگشت هم زیاد کرده‌اند و واجب نیست بر او اقتدا کردن و سنت است ترتیل قراءت
یعنی به تأنی و آرام خواندن بر در هم نکند و بسیار از یکدیگر متفرق نکند و وقف تام را چنانکه نقل شده
بعمل آورد ... که از ائمه خلاف ... باشد مثل وقف ... تا ... الا الله و محسنات
که قراء اعتبار کرده‌اند بعمل آورد خصوصاً آنها را که تاکید در آن کرده‌اند مثل وقف لازم و مد متصل
و ادغام و اخفاء و اظهار و سنت است که هرگاه بگذرد به آیه که در آن ذکر بهشت باشد و از خدا بهشت را سؤال
کند و هرگاه ذکر آتش باشد پناه بخدا ببرد از آن و سنت است که بعد از فاتحه قلیلی درنگ کند و همچنین بعد از سوره
و مکروه است ... قل هو الله احد را بیک نفس خواندن **فائده** حرام است گفتن آمین بعد حمد بلکه مبطل نماز است
و احوط آنست که در هیچ جای نماز آن را نگوید **مطلب هشتم** جایز است عدول از سوره‌ای بسوره دیگر خواه
در اول ابتدا تا از سوره‌ها داشته بوده ... کرده و سوره دیگر شروع کرده باشد یا انکه ابتدا کرده
و بعد از شروع بنای او نکرده ... سوره دیگر بخواند بغیر قل هو الله و قل یا ایها الکافرون
که بعد از شروع در اینها هر چند بسم الله تنها را بقصد آنها گفته باشد دیگر نمیتواند بر گردد مگر در نماز
جمعه و نماز ظهر روز جمعه که مستحب و افضل در آنها اینست که میتواند عدول کند از این دو سوره بسوره
دیگر جمعه و منافقین و اینها در صورتی که اراده جمعه و منافقین داشته بوده است و اینها را خوانده باشد

واضح است در صورتی ... اول امر اختیار آن دو سوره کرده باشد و اعراض از جمعه و منافقین کرده و باشد
بعضی علما اشکال کرده‌اند بجهت عدم وضوح دلالت اخبار و در این صورت احوط ترک عدول است و موضع عدول
در جائی که جایز است عدول ما دامیست که از نصف سوره نگذشته باشد ... تا به نصف نرسیده است و چون
یقین نصف غالباً صورت دارد و غالب اینست که مکلف نمیتواند تحدید آن کرد پس ... معیار ... بلوغ
بنصف میشود و اگر فرض کنیم که کسی تحدید نصف سوره را کرده باشد پس میتواند برگردد هر چند نصف خوانده
باشد اما چون که از نصف گذشت هر چند بحرفی باشد دیگر نمیتواند برگردد و همچنین هرگاه کسی در بین سوره
غلط کند و فراموش کند یا آنکه بر او دشوار باشد تمام کردن سوره یا میترسد که وقت فوت شود و در این
صورتها عدول میکند بسوره دیگر و بهتر آنست که عدول کند بقل هو الله احد و عدول در اینجا که فراموش کرده
یا غلط کرده واجبست اما در این ... که پیش ذکر کردیم رخصت است و اگر ... مانعی ندارد و اقوی
در نزد حقیر آنست که تعیین سوره مخصوص در نماز واجب نیست بلکه همینکه حمد و سوره خواند کافیست
هر چند قبل از قراءت قصد خواندن سوره هیچ نکرده باشد یا قصد سوره مطلق سوره کرده باشد
یا قصد سوره دیگر داشت و سهواً این سوره را بدون قصد تعیین خوانده باشد و همچنین است کلام هرگاه
قصد نخواندن سوره داشته باشد و بعد سهواً آن را بخواند و بعضی توهم کرده‌اند که این صحیح نیست بجهة
آنکه نیت قربت ندارد و آن خطاست و بآنکه عادت بخواندن سوره داشتن در حکم قصد و تعیین است
پس امر در آن آسان است اما قصد و تعیین بسم الله در اول سوره پس اظهر در نظر حقیر وجوب تعیین است
و متفرع آن میشود بر آن آنکه هرگاه کسی عدول کند از سوره‌ای بسوره دیگر باید بسم الله را اعاده کند
بقصد سوره دوم و همچنین هرگاه بعد از حمد بسم الله بگوید بدون قصد تعیین سوره یعنی ... کند

شود و متردد شود در تعیین سوره بسم الله را اعاده کند بقصد آن سوره ... ندارد با آنکه پیش
گفتیم که هرگاه بعضی قصد بسوره معین بعد از حمد و سوره را خوانده باشد باکی نیست بجهت آنکه معلوم است
که بسم الله جزء سوره است ... سوره بسم الله هم هست و قصد نیت ... بین
و مثل بسم الله است کلام در اجزاء مشترکه در اول سوره‌ها مثل الحمد لله و حم و الم **مطلب نهم** واجبست
جهر در حمد و سوره در نماز صبح و دو رکعت اول مغرب و در دو رکعت اول عشا و حد جهر آنست که بشنود
کسی که نزدیک او باشد و گوش صحیح داشته باشد و حد اخفات آنست که خودش بشنود اینچه میگوید هرگاه
گوشش صحیح باشد و از برای کسی که گوش او نمیشنود و تقدیر باید کرد که اگر گوشش صحیح بود میشنید
و حق اینست که همین مذکور شد در تحدید جهر و اخفات کافی نیست بلکه باید در عرف هم صادق بیاید ...
جهر و از این حاصل میشود که جوهر صدا ظاهر شود هر چند ضعیف باشد پس گاه هست که کسی جوهر صدا را
ظاهر میکند و کسی که از او دور باشد میشنود بسبب آنکه بشنود میگوید و گاه هست که عکس اینست که جوهر
صدا را ظاهر میکند و آن شخص نمیشنود اما کسی که نزدیک او باشد میشنود و بر زنان واجب نیست که نماز جهری
جهری بکنند خواهند جهر کنند بلکه ظاهر اینست که در اخفات هم بر ایشان اخفات واجب نیست و اما احوط آنست
که در اخفاتی اخفات کنند و علما گفته‌اند که جهر کردن در صورتی جایز است که اجنبی صدای ایشان را نشنود و دلیل
آن وضوحی ندارد و چنانکه حرمت شنیدن اجنبی صدای ایشان را نیز دلیل وضوحی ندارد مگر در صورت خوف
ریبه و تلذذ و بر فرض تحریم هم بطلان نماز معلوم نیست و اگر کسی فراموش کند جهر و اخفات را یا جاهل باشد
بمسئله آن در موضع جهر اخفات کند یا بعکس نماز او صحیح است و در صورت بیاد آمدن قبل از رکوع هم تدارک و اعاده
نمیخواهد و خلافی ظاهر نیست و در میان علما که فرقی ما بین ادا و قضا نیست در جهر و اخفات و اما سایر اذکار

نماز غیر جمعه و سوره که پس برای امام سنت است جهر با نها کردن و شش تکبیر که در اوّل نماز میگوید چنانکه گذشت
و بگوید هست جهر از برای مأموم در همه آنها حتی در قنوت هم و منفرد مختار است که در چند جا که استحباب آن
مذکور شد و بعضی دیگر خواهد آمد **مطلب نهم** سنت است استعاذه قبل از قرائت حمد در رکعت اوّل پنهان
و مشهور در آن دو صورت است یکی اعوذ بالله من الشیطان الرجیم و دیگری اعوذ بالله السمیع العلیم
من الشیطان الرجیم و در غیر رکعت اوّل نگوید هر چند در رکعت اوّل نگوید هر چند در رکعت اوّل فراموش کرده
باشد افضل آنست که اخفات بکند آن را خواه امام و خواه مأموم و خواه منفرد و سنت است بسم الله الرحمن الرحیم
را در نمازهای اخفاتی بلند بگوید خواه امام باشد و خواه منفرد و خواه در دو رکعت اوّل و خواه در
غیر آن و در این مسئله اقوال چند هست و اقوی و اظهر و اشهر اینست که مذکور شد و مستحب است که نماز جمعه جهر کند
و همچنین در ظهر جمعه خلاف هست و اظهر و اشهر در آن نیز استحباب جهر است و بعضی مخصوص جماعت دانسته اند و
بعضی مخصوص جماعت و بعضی جایز ندانسته اند و اقوی قول اوّل است و احوط قول اخیر آنست سنت است جهر کردن
در نمازهائی که در شب بجا آورده میشود و اخفات کردن در نمازهای روز **مطلب دهم** سنت است در نماز
خواندن سورههای متصل و آن از سوره محمّد است تا آخر قرآن پس سورههای دراز آن را در نماز صبح بخواند و دراز
از آنکه گذشت تا سوره عمّ یتسائلون و متوسطهای آن را در عشا بخواند و از سوره عمّ تا و الضحی
آن را در ظهر و عصر و مغرب بخواند و از سوره و الضحی است تا آخر قرآن و اولی سوره قل هو الله
احد و انا انزلناه فی لیلة القدر فضیلت بسیار است و افضل اوقات با نها مداومت کند و در حدیث
که خواندن انا انزلناه در رکعت اوّل و قل هو الله در دویم بهتر از عکس باشد و در حدیثی هست
که هر کس ترک کند سوره را که در او ثواب هست و بخواند انا انزلناه و قل هو الله را و در عوض آن

حق تعالی با و میدهد ثواب آنها را و ثواب آن سوره را که ترک کرده و روایت شده که هر که بخواند در نماز صبح دو
شنبه و پنج شنبه هل اتی و هل اتیک خدا نگاه میدارد او را از شر آن دو روز سنت است قرائت سوره جمعه و
منافقین در نماز جمعه و ظهر جمعه و بعضی واجب دانسته اند در آنها و بعضی واجب دانسته اند در نماز جمعه تنها و اقوی اوّل است
و مستحب است خواندن آنها در عصر جمعه نیز و خواندن جمعه و قل هو الله احد در نماز صبح روز جمعه و در رکعت دویم
آن منافقین هم وارد شده است و در مغرب و عشا شب جمعه جمعه و سبح اسم ربک الاعلی است جمعه در رکعت اوّل
و سبح اسم در دویم و در هر دو نماز ها و بعضی گفته اند در مغرب آن جمعه و قل هو الله را بخواند و در عشا
جمعه و سبح اسم و شاید این بهتر باشد و در رکعت دویم عشا و منافقین هم وارد شده است **باب پنجم**
در رکوع و در آن چند مطلب است **مطلب اوّل** واجبست رکوع در هر رکعتی یک مرتبه مگر در نماز آیات که در هر رکعت
آن پنج مرتبه واجب است و رکوع رکن نماز است و باطل میشود نماز بترک آن عمداً و سهواً و همچنین هرگاه زیاد کند رکوع
عمداً پس اگر فراموش کند رکوع را و بخاطرش آید پیش از سجده پس اگر در حال قیام است رکوع را بجا آورد و
بعد از آن بسجده رود و اگر سرازیر شده باشد و بخاطرش آید باز باید رکوع بجا آورد و اقوی و اظهر آنست که
در این صورت باید راست بایستد و از آنجا برکوع رود و این صورتیست که رکوع را از اوّل فراموش کرده
باشد امّا اگر سرازیر شده بقصد رکوع فراموش کند و بزمین فرود آید پس اگر بزمین نزدیک شده بوده است
تا بحدی که رکوع راکع باشد حد نزدیک میشود و بعد از آن فراموش کرده است پس ظاهر آنست که جایز است منحنیا راست
شود تا بحد رکوع را بجا آورد و اگر ملتفت شود راکع بوده است پس بهتر قدری بلند شود رکوع بجا آورد و اگر
بعد از آنکه صورت راکع از او حاصل آمد بود باین معنی که خم شده بود بحدی که راکع هم میشود و بدان ذکر
و آرام رکوع را فراموش کرده و بزمین فرود آمد پس در اینوقت تدارک آن ذکر و طمانینه را اشکال است بجهه لزوم

زیادتی رکن و بعضی از علما گفته اند خلافی نیست در آنکه برنمیگردد و احوط آنست که برنگردد و نماز را تمام کند و
اعاده کند امّا اگر راست شده بعد رکوع را فراموش کرده پس ظاهر آنست که برنمیگردد چنانکه خواهیم گفت
و تقدیر بنا بر اینکه او بخاطر آید که برخیزد و راست بایستد و باز بسجده رود تمامیست و احتیاط را ترک نکند و اگر
بعد داخل شده در سجده بخاطرش آید که رکوع را نکرده است هر چند که یک سجده کرده باشد و نشسته باشد پس اظهر آنست
که واجب است که برگردد و رکوع را بجا آورد و بعد سجدهها را بکند و اگر بعد از دخول در سجده دویم بخاطرش آید
و هنوز سجده را کامل نکرده باشد پس در آن اشکال است و اقوی بطلانست و اگر بعد از اکمال سجده دویم بخاطرش آید پس
اشهر و اقوی بطلانست بجهه آنکه اگر برگردد لازم می آید تعدد رکن بجهه آنکه چهار سجده میشود و اگر برنگردد
و تدارک نکرده است آن رکوع است و اگر شک کند در رکوع پس اگر در قیام است رکوع را بجا آورد و اگر در حال سرازیر
شدن شک کند که آیا رکوع کرده است یا نه پس اظهر در نزد محققین آنست که برنمیگردد و بسجده میرود و اگر شک
کند در رکوع در حال قیام و سرازیر شود از برای رکوع تا بحد رکوع و پیش از راست شدن بخاطرش
آید که رکوع کرده بوده است پس اکثر متاخرین برآنند که نماز باطل میشود و جمعی از قدما میگویند که آنجا
خود را بسجده بیندازد و نماز او صحیح است و احتیاط در اینست که اعاده و اگر او را میسر شود احتیاط باین نحو
بنا را بر بطلان کند اشق احوط است **مطلب دویم** واجب است در رکوع خم شدن بقدری که برسد دستهای
او بزانوهای او و اگر بعد رسد کسی آنکه ستاده تنها بزانو برسد ملحق نکند و در این مقام علما دعوی
اجماع بر این کرده اند و فرق میانه مرد و زن نگذاشته اند بلی نهایت از بعض احادیث معتبره ظاهر میشود
که زن براوندن از این کمتر هم کافیست و احوط آنست که زنان هم از این کمتر هم نشود و واجبست در حال رکوع
ذکر کردن و جمعی از علما گفته اند که هر ذکری بکند خوبست و این قول خالی از قوت نیست و امّا مشهور آنست

که باید تسبیح باشد و این اقویست و در کیفیت و عدد تسبیح خلاف کرده اند و اقوی و احوط آنست که یک مرتبه سبحان
ربی العظیم و بحمده بگوید یا سه مرتبه سبحان الله بگوید و نهایت احتیاط در اینست که سه مرتبه سبحان ربی
العظیم و بحمده بگوید و لفظ بحمده هر چند در اکثر اخبار اینست امّا شک در گفتن آن نیست بلکه احوط آنست
که ترک آن نکند و واجبست در رکوع طمانینه و آرام بمقدار ذکر و بعد از آنکه خم شده باشد تا بحد راکع
پس قبل از آنکه بحد راکع نرسیده باشد جایز نیست که شروع در ذکر کند و تا ذکر تمام نشده نیز راست
شود مگر کسی که عاجز باشد و از امام گرفتن پس اظهر آنست که ذکر ساقط نمیشود پس اگر تواند که بحد اقل
واجب رکوع که رسید شروع کند بذکر با وجود حرکت بپایین تا از آن مکرر یا با حرکت بطرف راست و جب
ذکر را بگوید بلکه اگر اینهم ممکن نشود امّا تواند که در اوّل سرازیر شدن شروع بذکر کند و در انتهای راست
شدن تمام کند هم راست شدن تمام کند تا راست شود نماز صحیح است برنمیگردد و همچنین ذکر رکوع واجب است راست
شدن از رکوع و راست ایستادن به نحوی که جمیع اعضا مستقیم شود و آرام گرفتن در آن بمقدار آنکه در عرف بگویند
آرام گرفت و این طمانینه هم رکن نیست و اگر فراموش کند راست شدن را تا بسجود رود یا فراموش کند آرام
گرفتن بعد رکوع را تا بسجود رود نماز او صحیح است و ظاهر علما آنست که اگر در سرازیر شدن بسجود هم خاطر
بیاید برنمیگردد و این حکم در تناسی طمانینه خالی از اشکال نیست بجهه آنکه تعدد رکنی لازم نمی آید خصوصا
با وجود آنکه شیخ طوسی این طمانینه را هم رکن دانسته است **مطلب سیم** هرگاه از رکوع عاجز شود و آنقدر
واجب را نتواند بجا آورد بقدری که ممکن شود هر گاه که و بمثل راکع باشد پس اظهر اینست که واجبست که قدری
از آنکه هست خم تر شود و اگر بالمره از خم شدن عاجز باشد پس بسر اشاره کند و اگر از آنهم عاجز باشد بچشمها
اشاره کند و بدانکه معتبر در حد رکوع که گفتیم حال کسانیست که مستوی الخلقه باشند پس هرگاه هست

که کسی دست بسیار بلند دارد و قامت کوتاه و یا غلط خم شود دستهای او بزانو نمیرسد و بعضی بعکس اما پس
باید ملاحظه کرد که بقدری که مستوی الخلقه خم میشود او هم خم شود **مطلب چهارم** مستحب است تکبیر قبل از رکوع
در حالی که راست ایستاده است و بعضی واجب دانسته‌اند این تکبیر را و اقوی آنست که دستهای خود را بالا ببرد
چنانکه گذشت پس برکوع رود و قبل از ذکر رکوع بگوید اللهم لک رکعت و لک اسلمت و بک امنت و علیک توکلت
و انت ربی خشع لک سمعی و بصری و شعری و بشری و لحمی و دمی و مخی و عصبی و عظامی و ما اقلته قدمای غیر مستنکف
و لا مستکبر و لا مستحسر پس باید سه مرتبه بگوید سبحان ربی العظیم و بحمده و افضل از آن پنج مرتبه و از آن
افضل هفت مرتبه بلکه مستحب است که بقدر استطاعت خود بگوید تا شصت مرتبه و بیشتر هم وارد شده است الا اینکه
امام باشد که او باید ملاحظه حال ماموین را بکند … باشد که طاقت بیاورند و ذکر را
شمرده و با آرام بگوید و مستحب است اگر پاها را برابر هم بگذارد که پیش و پس نباشند و در میان آنها فاصله بگذارد
بقدر یک وجب و دست راست را پیش از دست چپ بزانو بگذارد و کف دستها را بزانوها بگیرد و زانوها
را به عقب برد و انگشتان را از هم باز کند و زانوها را به پشت بشکند و پشت خود را راست نگاه
دارد که مساوی باشد بحیثیتی که اگر قطره آبی بر پشت او بریزد بهیچ طرفی نرود و گردن خود را
بکشد و راست نگاه دارد و سر خود را به پایین بیندازد و نظر او در میان دو پای خود باشد و بازوهای خود را
بگشاید و در آن حال بخاطر خود بگذراند آمنت بالله و لو ضربت عنقی یعنی ایمان آوردم بخدا هر چند گردن من
زده شود و مستحب است صلوات بر محمد و آل محمد صلی الله علیهم در رکوع و سجود بدلالت اخبار بسیار پس بعد از آن
راست ایستاده بگوید سمع الله لمن حمده الحمد لله رب العالمین اهل الجبروت و الکبریاء و العظمة لله رب
العالمین و بلند بگوید مگر اینکه ماموم باشد و بعضی گفته‌اند که ماموم در وقتی که امام سمع الله لمن حمده بگوید الحمد لله …

اکتفا کند بگفتن الحمد لله رب العالمین بهتر است … صحیح … و خالی از اشکال نیست و مقتضای سایر اخبار و کلام
علما اینست که فرقی نباشد پس بعد از آن بلند کند دستها را به تکبیر و بسجود رود و جمعی از علما گفته‌اند که مستحب است
از برای زن در وقتی که رکوع میکند دستهای خود را بالای زانوهای خود … رانهای خود بگذارد تا اینکه بسیار
خم نشود که کفلهای او بالا رود چنانکه مضمون صحیح زراره است و در عمل بآن اشکالی هست بلکه باید مراعات احتیاط را
بکند که اقل واجب در رکوع بعمل آید چنانکه گذشت با وجود اینکه جمعی از علما تصریح کرده‌اند که مرد و زن در همه
احکام مساویند الا جهر و اخفات **باب ششم** در سجود است و در آن چند مطلب است **مطلب اول**
واجب است در هر رکعتی دو سجده و دو سجده با هم رکن است باین معنی که اگر دو سجده را با هم ترک کند تا داخل رکوع شود
نماز باطل است و همچنین هرگاه دو سجده را زیاد کند عمدا یا سهوا باطل است و اما سهوا کردن یک سجده یا زیاد کردن
یک سجده پس آن مبطل نیست و هرگاه یک سجده یا هر دو سجده را فراموش کند و پیش از آنکه برکوع رود بخاطرش
آید برگردد سجده را بجا آورد و آنچه از قرائت و ذکر بعد از آن است اعاده کند و بعضی گفته‌اند دو سجده رکن است
در دو رکعت اول و رکعت سیم مغرب و بعضی ترک یک سجده را هم مبطل دانسته‌اند در دو رکعت اول و بعضی مبطل
دانسته‌اند مطلقا و اقوی قول اول است و مشهور میان علما اینست که سجده سهو واجب است از برای فراموش کردن
یک سجده و بعضی واجب ندانسته‌اند و اول احوط است و در صورتی که قبل از رکوع بخاطر آورد ترک سجده را هرگاه …
فراموش شده یک سجده باشد … مابین سجدتین … بجا آورد و بعد از آن سجده را بکند و حکم
شک در سجود مثل حکم شک در رکوع است و یا در محل خودش است و داخل فعل دیگر نشده مثل تشهد و قیام آنرا بجا آورد
و اگر از محل خود … بجا آورد … اعتنا نمیکند **مطلب دوم** واجب است در سجود که … که جای پیشانی او
مساوی محل ایستادن او شود چنانکه … مساوی … و اگر قلیلی بلندتر باشد باکی نیست و مشهور

آنست که بقدر خشتی هرگاه بلند باشد باکی نیست و تحدید آن بقدر چهار انگشت مضموم کرده‌اند و خلافی در این
نیست که هرگاه از این بلندتر باشد نماز صحیح نیست و چون بلندی جای سجده … ملحق است بآن اگر زمین کج باشد
اما پست و بلند دارد مثل اینکه سنگ و خشت و امثال آن در روی زمین مساوی افتاده است … احوط اینست که زمین کج
که یک سرش بلند … اما مطلق … در سطح آن … زیاده از … کرده‌اند مثلا دامن کوه
و احوط اینست که در اینجا نیز که هرگاه محل سجده در طرف بالا باشد بلندی آن نسبت بجای پا … یک خشت بیشتر نباشد
و افضل اینست که از هر حیثیت مساوی باشد و اقوی آنست که پستی محل سجده هم از موضع زیاده از یک خشت
نباشد و احوط اینست که … ملاحظه بکند که محل جبهه زیاده از یک خشت پست
نباشد و ظاهر اینست که در این صورت هرگاه خشتی یا بیشتر جای پیشانی بگذارند تا مساوی بکنند …
محل پا … بعضی اعتبار کرده‌اند … مسجد … جای … که زیاده از یک خشت
از جای پا بلند نباشد و این احوط است و اما مابین محل سجده … هرگاه بلندی باشد پس از آن باکی نیست هر چند از
مقدار خشت هم بیشتر باشد و هرگاه در حال سجده کردن پیشانی او بر بلندی واقع شود پس اختیار در آن اختلاف
دارند و در کلام علما هم اختلاف است و بعضی گفته‌اند که هرگاه زیاده از یک خشت بلند است سر را بردارد و بجای دیگر
بگذارد و اگر کمتر است سر خود را بکشاند تا بر سجده‌گاه … و بعضی وجوه دیگر گفته‌اند و احوط …
حقیقت اینست که هرگاه سر را بکشاند تا پیشانی بر سجده‌گاه … صحیح … بقدر خشت باشد
یا نه و همچنین هرگاه پیشانی او بر چیزی … که سجده بر آن صحیح نباشد … پوست …
و هرگاه کسی در پیشانی او دملی یا جراحتی باشد که … بر زمین … بقدر آن دمل … پیشانی
بر زمین … و هرگاه از این متعذر باشد بر یکی از این دو شقیقه خود سجده کند و بهتر است

که طرف راست را مقدم دارد و اگر … بر چپ سجده کند و هرگاه این هم مقدور نباشد بر زنخ خود سجده کند
و بهتر است که اگر ریش … دارد موها را از هم بگشاید که پوست زنخ بزمین برسد **مطلب سیوم**
هرگاه کسی از سجده کردن بر زمین عاجز باشد بسبب مانعی یا آزاری پس جای سجود را بلند کند بعضی از خشت
یا سنگ یا از مثل اینها … بلند کند که آسان تواند سر بر آن بگذارد و سجده کند و با عجز از این … اشاره
کند و با عجز از آن بچشم اشاره کند و بهتر است که در حال ایماء چیزی که تواند بر آن سجده کرد بر پیشانی
خود بگذارد و بعضی واجب دانسته‌اند و این احوط است و احوط آنست که این بدلهای سجده … در احکام
اصل سجده یکی دانند یعنی در رکن بودن و در شک و سهو و زیاده و نقصان … بلکه ظاهر
اینست که اینها خود سجده است **مطلب چهارم** واجب است سجده کردن بر هفت عضو پیشانی و دستها و سر
زانوها و سر دو انگشت بزرگ پاها اما پیشانی پس اشهر و اظهر اینست که چندان که مسمی رسیدن پیشانی بزمین …
… سجده کردن … کافی نیست و بعضی گفته‌اند که واجب است
که تمام پیشانی بزمین بیاید و این ضعیف است اما افضل آنست که بر تمام پیشانی سجده کند که باید بمقدار درهم
پیشانی بر زمین برسد و دلیلی بر آن واضح نیست و معنی پیشانی در مباحث تیمم گذشت …
… داخل … پیشانی باشد و اما ابروها داخل پیشانی نیست و اما دستها پس … که در آنها مسمی
کافیست و بعضی در آن اشکال کرده‌اند و احوط اینست که تمام کف هر دو دستها را بر زمین بگذارد …
… کف دست و امثال آن … اختیار … و پشت دستها را بر زمین …
صورت ندارد و اما زانوها پس … مسمی … کافیست و اما انگشتان پاها پس در آن نیز مسمی
کافیست و بهتر آنست که بر سر دو انگشت سجده کند و باید که اعضا را بر زمین بعنوان اعتماد … بگذارد

پس اگر بر روی مثل لحاف یا نهالی پنبه که بر یکدیگر فشار نمیکند واجبست که قوتی بکند تا عضو قرار بگیرد اگر سجود
حساب کند **مطلب پنجم** جایز نیست که ارباب پیشانی در حال سجود بچیزی سجده بر قیر و زمین یا اجزای زمین برگ
ملبوس که خوردنی باشد یا پوشیدنی باشد بر معادن سجده جایز نیست مثل طلا و نقره و مس و برنج و قیر
و کوکرد و عقیق و فیروزه و امثال اینها و همچنین بر چیزی که استحاله شده است مثل شیشه و آهک پخته
و در استحاله گچ ... و ظاهر آنست که قبل از پختن جایز باشد سجده بر آن مثل سنگ و آهک و بعضی احادیث هم
اشعار بر این دارد که بعد پختن گچ هم جایز باشد ... و احوط اجتناب است اما ظرف سفالی و کاشی
و کوزه که بر روی شیشه غالب باشد پس حتی الامکان حکم بجواز کرده اند و احوط اجتناب است مراد از نباتات
خوردنی و پوشیدنی آنست که بالفعل چنین باشد یا از قوه قریبه بفعل آن باشد مثل پنبه که بعد از رشتن و بافتن
پوشیده میشود و مثل گندم و جو بریان که بعد از آرد و نان کردن خورده میشود پس بر بادام و دانه‌های دیگر
ابتدای که از شکوفه بیرون می آید نمیتوان سجود کرد و بعد از آنکه پوستهای روی بادام سخت شد میتوان سجده
کرد و همچنین بر پوست ... و امثال آن تا بر هر دو پوستهای آن خوردنی میتوان سجده کرد و بر برگ کرده و برگ
میتوان سجده کرد و بر مثل برگ ... مانعی ندارد بر پوست جوز که میتوان نماز کرد و بر ... نمیتوان
هر چند ... تخم حیوانات است مراد از ماکول و ملبوس آنست که در عرف و عادت ماکول و ملبوس باشد مثل
بعضی دواها و عقاقیر مثل ریشه کاسنی و ریشه ... سجده میتوان کرد و همچنین بر بادامها و امثال آن هر چند نادراً جمعی
کنند و بپوشند و ظاهر آنست که این معنی را باید اعتبار کرد که اگر اهل عرف و عادت بر بعضی مطلع شوند که از آنها چیزی
هرگاه نتوانند خورد و لذیذ باشد حکم ماکول و معروف داشته باشد و شیوع و تعارف در آن در کار نباشد و جایز
نیست سجده بر کاغذ نوشته اما در نوشته باید که همه آن از مرکب سیاه نوشته باشد بلکه باید جمیع آنجا خالی از مرکب

جایی که پیشانی بر آن برسد و بعضی گفته اند که سجده بر کاغذی که از حریر ساخته باشند نکنند و بعضی کاغذ
که از کتان و پنبه ساخته باشند استثنا کرده اند و دلیل اینها معلوم نشد و ظاهرا جواز در حال اختیار است و اما در حال اضطرار
پس هرگاه از شدت گرما یا سرما مثلا بر زمین نتوان سجده کند و چیزی که توان بر آن سجده کرد مثل گیاه و برگ
درخت و امثال آن برای او میسر نشود بر مثل دامن و آستین جامه سجده کند و هرگاه اینها هم میسر نشود بر پشت
دست خود سجده کند و ظاهر آنست که در آن وقت میتواند چنین بکند و تاخیر واجب نیست و ظاهر آنست که با وجود
معادن مثل طلا و نقره و مس و آهن و امثال اینها جامه را میتوان مقدم داشت و همچنین جامه مقدم است بر برف و دور نیست
که تقدیم معادن بر برف اولی باشد و دور نیست که تقدیم پشت دست هم بر برف اولی باشد اما بر تقدیم
آن بر معادن اشکالست و اما گل پس در حال اختیار بر آن سجده میتوان کرد و هرگاه که جا تنگ ... دیگر نتوان کرد
سجده را باشاره عمل آورد و بعضی بلکه اقوی آنست که بقدر ممکن ... بحال سجود را بعمل بیاورد و بجز
اشاره عمل نکند چنانکه بعضی علما گفته اند هر چند مشهور آنست که اشاره کافیست و احوط آنست که در حال اختیار
آن چیزی که بر او سجده میکنند در زیر عمامه و ملبوس نگاه دارد بلکه پیشانی را بر او بگذارد **مطلب ششم**
واجبست ذکر در حال سجود و ظاهر آنست که در رکوع مذکور شد مگر اینکه در اینجا بجای سبحان ربی العظیم
سبحان ربی الاعلی میگوید واجبست آرام گرفتن در حال سجود بقدر ذکر واجب و بعضی از ارکان دانسته اند
و آن ضعیف است و باید که بعد از آنکه هفت عضو بر زمین قرار گرفت شروع کند در ذکر و در وقتی که فارغ شد سر
بردارد و همچنین واجبست سر برداشتن از سجود و نشستن و آرام گرفتن بعد از سجده اول پس آن سنت
اما بسیاری تاکید دارد و احوط آنست که ترک نکند **مطلب هفتم** در سنتهای سجود است پس بدانکه سنت است
در حال قیام بعد رکوع آنکه بگوید الله اکبر در حالی که ایستاده است چنانکه گذشت و دستهای خود را بجهت تکبیر

بالا ببرد بنحوی که گذشت و بعد از آن سجده کند و دستهای خود را پهن کند و انگشتان خود را همه با هم بچسباند
و برابر روی خود بر زمین بگذارد و بر روی خود بچسباند و بهتر آنست که بر زمین بگذارد و هر چند که بر روی
فرش هم قرار دارد و چیزی از بینی خود را بر چیزی دیگر نگذارد و بلکه اعضا را از یکدیگر جدا کند و ذراعهای
خود را بر زمین فرش نکند بلکه بردارد و بالهای خود را بگشاید علاوه بر هفت عضو سابق بر طرف پایین
بینی هم سجده کند بلکه اولی بر چیزی که صحیح باشد سجده بر آن بگذارد طرف بالای بینی را گفته اند و اما ذکر
سبحان ربی الاعلی و بحمده را سه مرتبه یا پنج یا هفت بگوید بنحوی که در رکوع گذشت و بعد از آنکه راست شود بنشیند
بگوید الله اکبر و در حال نشستن تورک بجا آورد و بعضی گفته اند که بر ران چپ بنشیند و پشت پای راست
بر شکم پای چپ بگذارد و بگوید استغفر الله ربی و اتوب الیه پس باز الله اکبر بگوید و در حالی که نشسته
پس بسجده دویم برود چنانکه در سجده اول کرد و مکروهست اقعا مابین سجدتین و مشهور ما بین علما
در تفسیر آن آنست که کفهای خود را بگذارد بر سر پاشنه‌های خود و سرینهای خود را بر سینه کف و انگشتان
خود بنشاند و بعضی تفسیر کرده اند باینکه کفها بر زمین بگذارد و ساقهای پا را راست کند و دستها
بر زمین بگذارد چنانکه سگ میکند و احوط اجتناب هر دو است اما آن حالی که ... در جائی که از امام
پیش افتاده است بر سر و پای نشسته بجا آورد ... را بر زمین نمیگذارد و بهتر آنست که در نشستن بعد سجده
دویم هم ترک اقعا بکند بلکه در جمیع حالات نشستن در بین نماز و سجده کردن بر زمین افضل
از غیر آن و افضل اجزای تربت مقدسه جناب سید الشهدا علیه السلام است و سنت است که پیشانی
بعلاوه بر سجده گاه بگذارد که ... در آن حاصل شود و اینکه پیش از ذکر سجود بگوید اللهم لک
سجدت و بک آمنت و لک اسلمت و علیک توکلت و انت ربی سجد وجهی للذی خلقه

وشق سمعه و بصره الحمد لله رب العالمین تبارک الله احسن الخالقین و هرگاه سر برداشت بگوید بعد تکبیر
اللهم اغفر لی وارحمنی واجرنی وادفع عنی وعافنی انی لما انزلت الی من خیر فقیر تبارک الله رب العالمین و سنت است
که در حال برخاستن پشت انگشتان دست را بر زمین نگذارد و در حالی که انگشتها را بکف دست چسبانیده باشد
بلکه دستها را بگشاید و بر زمین بگذارد و برخیزد و در آن حال مقعد خود را بر زمین بگذارد و برخیزد و در آن
حال مقعد خود را بر زمین نگذارد و در وقت برخاستن بگوید بحول الله و قوته اقوم و اقعد یا بگوید
اللهم ربی بحولک و قوتک اقوم و اقعد و اگر خواهد بعد از آن بگوید و ارکع و اسجد و در حال برخاستن
ابتدای زانوها را از جا بردارد و بعد از آن دستها را چنانکه در وقت سجده کردن سنت است که دستها را پیش از
زانوها بر زمین گذارد و سنت است از برای زنها که در وقت سجده رفتن اول زانوها را بر زمین
بگذارد و در حال سجود خود را بر زمین بچسباند و ذراعهای خود را بر زمین پهن کند و اعضای خود را بهم
بچسباند و در وقت نشستن بر هر دو ... رانهای خود بنشیند نه چنانکه مردها می‌نشینند و در وقت
برخاستن خود را بلند ... راست شود چنانکه کفهای او بالا برود و بعد از آن راست شود
باب هفتم در قنوت است و در آن چند مطلب است **مطلب اول** مشهور میان علما آنست که سنت
مؤکد است قنوت در همه نمازها و بعضی واجب دانسته اند در نمازهای جهریه و قول اول اظهر است و محل آن
در رکعت دوم بعد از قرائت و قبل از رکوع بغیر چند موضع که در اینها ... است اول نماز جمعه است
و مشهور آنست که در هر دو رکعت قنوت هست در رکعت اول پیش از رکوع و در رکعت دوم بعد از
رکوع و ظاهر بعضی آنست که هر دو پیش از رکوع هستند و ظاهر بعضی آنست که یک قنوت است و در رکعت دوم مثل سایر
نمازها و بعضی گفته اند که قنوت یکیست اما در رکعت دوم مثل سایر نمازها و بعضی گفته اند که قنوت یکی است

اما در رکعت اول قبل از رکوع و قول اول اظهر است دوم نماز عیدین و مشهور اینست که در آن نه قنوت واجبست
پنج قنوت در رکعت اول و چهار تا در رکعت دوم و پیش از هر قنوتی تکبیری بگوید پس در این نماز نه تکبیر زیاد
میشود که در رکعت اول پنج تکبیر است بعد تکبیر احرام و تکبیر رکوع و در رکعت دوم چهار تکبیر است بغیر تکبیر
رکوع و در مسئله اقوال دیگر هست و اقوی اینست که مذکور شد و بهتر آنست که قنوت مخصوص را بخوانند که
روایت شده و بعضی واجب دانسته‌اند و سنت است دست برداشتن در تکبیرات چنانکه سنت در تکبیرات
نماز نیستند و در نماز پس اگر فراموش کند همه را یا بعضی باطل نمیشود و از شیخ طوسی نقل قولی بوجوب قضا
تکبیر بعد نماز کرده‌اند و وجوب آن معلوم نیست و هرگاه شک کند در عدد تکبیر یا قنوت بنا را بر اقل بگذارد
سیّم نماز … و در اخبار و کلام بسیار … میگویند و شفع و وتر را با هم میخوانند و در این
زمانهای متاخر مشهور یافته که در رکعت دوم شفع قنوت نمیباشد و در رکعت مفرده وتر است
بسبب حدیث صحیحی که این مضمون وارد شده و لکن این معنی از قدما اصحاب تصریح بآن نشده و ابن بابویه
در عیون اخبار الرضا حدیثی نقل کرده که حضرت امام رضا در شفع هم قنوت میخواندند و عمل بان دور نیست
و بعضی حدیث را حمل کرده‌اند بر تقیه یا اینکه مراد از قنوت مؤکد … نیست که مخصوص وتر است و در حدیثی وارد
شده که بعد از راست شدن از رکوع وتر بگوید اللهم هذا مقام من حسناته نعمة منک … و …
بسجده **مطلب دوم** هرگاه قنوت را فراموش کند تا برکوع رود و بعد از رکوع بجا آورد و بسجود
رود و اگر بعد از رکوع بخاطرش نیاید تا بسجود رود و بعضی علما گفته‌اند بعد از نماز قضا کند و اولی بلکه
و این خوبست و در حدیثی صحیح چنین است که هرگاه در بین راه هم بخاطرش آید رو بقبله بایستد و قنوت
بخواند و هرگاه در قنوت شک کند و هنوز برکوع نرفته است آنرا بجا آورد و اگر برکوع رفته دیگر ملتفت

نمیشود **مطلب چهارم** سنت است جهر کردن در قنوت و در جهریه‌ها و در ماموم اشکالی هست و اقوی آنست که
که ماموم آهسته آهسته بخواند و جهر نکند و سنت است که پیش از قنوت تکبیر بگوید و دست خود را به تکبیر
بلند کند پس مجموع نمازهای پنجگانه نود و پنج تکبیر میشود و پنج تای آن تکبیر قنوت است و این تکبیرات غیر
شش تکبیر است که در اول نماز سنت است پس در هر نماز چهار رکعتی بیست و دو تکبیر است و در مغرب هفده تکبیر است
و در صبح دوازده تکبیر است و سنت است در حال قنوت دستهای خود را بلند کند برابر روی خود پهن کند
انگشتان و شکم دستها را بجانب آسمان کند و پشت آنها را بزمین و بعضی علما گفته‌اند که انگشتان بزرگ را از سایر
انگشتان جدا کند و متابعت باکی نیست و مشهور آنست که در حال قنوت نظر او بکف دستهای او باشد و سنت است
طول دادن در قنوت و جایز است دعا کردن برای مؤمنین باسمهای ایشان و بر کافرین و منافقین و باسمهای ایشان
و جمعی از علما تجویز کرده‌اند که قنوت بزبان فارسی بگوید و احوط آنست که بغیر عربی نخواند و بهتر آنست
که دعاهائی که از معصومین علیهم السلام وارد شده بخواند **باب هشتم** در تشهد است و در آن
چند مطلب است **مطلب اول** واجبست تشهد در رکعت دوم و بعد از سجده عدد نماز چهار رکعتی و واجبست
نشستن در حال تشهد و آرام گرفتن و تشهد رکن نماز نیست اما ترک آن عمداً باعث بطلان نماز است و اگر
ترک کند سهواً پس اگر تشهد اول باشد و بخاطرش بیاید پیش از آنکه برکوع برود و … بنشیند …
باشد برگردد و تشهد را بخواند و … بعد از … سجده سهو … بجا آورد و هرگاه
داخل رکوع شده باشد پس واجبست که نماز را تمام کند و … تشهد را بعد از نماز بکند و
بعضی قضا را واجب ندانسته‌اند و اول اقوی است و اگر فراموش کردن تشهد دوم باشد پس …
… وجوب قضا است و بعضی قضای هر یک از اجزای نماز که فراموش شود لازم دانسته‌اند و بعضی

ترتیب السلام علینا اول بگوید و بعد از آن السلام علیکم را بگوید و در جواز تقدیم السلام علیکم بر السلام علینا
اشکالست احوط بلکه اظهر آنست که چنین نکند پس اگر ابتدا کرد بالسلام علیکم دیگر السلام علینا نگوید بنا
بر … که السلام علینا را گفت احتیاط خروج از نماز داشته باشد و نیت خروج در سلام
باین معنی که در وقت سلام باید قصد خروج از نماز بکند ضرور نیست بلکه همین قدر که میداند که بسلام گفتن از
نماز بیرون میرود کافی است … و در اینجا میتوان فهمید که نیت دخول در نماز هم همین قدر بس است
نیست و از وسواسهای … بخاطر … می‌آید احتمال … و بعضی علما لفظ
رحمة الله بعد از السلام علیکم واجب دانسته‌اند و بعضی و برکاته را هم بعد از رحمة الله واجب دانسته‌اند
و دلیل واضحی بر اینها نیست و احوط و افضل گفتن اینهاست **مطلب دوم** بدانکه منفرد یک سلام میدهد و
رو بقبله و مشهور آنست که امام یک سلام میدهد رو بقبله و بعضی گفته‌اند که در بین صف باشد دو سلام … ٩٩
و … خود را … اول اقوی است و اما ماموم پس مشهور آنست که دو سلام میدهد یکی بطرف راست و دیگری
بطرف چپ و هرگاه در طرف او کسی نباشد یک سلام میدهد بطرف راست خواه کسی بطرف راست باشد یا
نباشد و بعضی گفته‌اند که هرگاه دیواری در طرف چپ باشد باز دو سلام دادن مستحب است هرچند کسی نباشد
و بعضی گفته‌اند که ماموم یک سلام … از برای … امام و … و مشهور میان علما
آنست که منفرد در وقت سلام دادن بگوشه چشم راست اشاره کند بطرف راست و امام بصفحه رو اشاره
کند بطرف راست اما رو را از قبله نگرداند و همچنین ماموم بصفحه رو اشاره میکند بهر دو طرف و …
احادیث و کلام علما اینست که سلامی که بخروج از نماز است این احکام مذکوره از برای اوست پس هرگاه السلام
علیکم و رحمة الله تنها را بگوید پس حکم واضح است در اشاره کردن و یکبار … و … بگفتن و همچنین

هرگاه السلام علینا و علی عباد الله الصالحین اکتفا نکند و اما هرگاه … هر دو را بگوید پس جریان این احکام
در سلام دوم با وجود آنکه سلام اول مخرج از نماز است خالی از اشکال نیست و همچنین جاری کردن این احکام
در سلام اول و بعد از آن سلام دوم … پس … نباشد اما این مستحبات … السلام علینا
بجا آورد و بعد از آن السلام علیکم گفتن مشکل است و سنت است که قصد کند در سلام بانبیا و ائمه و ملائکه
و حفظه را امام و ماموم و … ماموم نیت رد بر امام را واجب دانسته‌اند و آن ضعیف است و … چنین رد
بر ماموم و بعضی گفته‌اند سنت است که در سلام قصد مسلمین از انس و جن و این دو نیت خصوصا
در السلام علینا و علی عباد الله الصالحین **مطلب سوم** بدانکه سلام در نمازهای سنتی در هر دو رکعت
نماز دو رکعت بیشتر نمیشوند و در اینجا سلام را در یک رکعتی میگویند بنا بر مختار که سلام بعد از
دو رکعت شفع باید گفت و اگر جایز دانیم که هر سه رکعت را بیک سلام بکنند چنانکه بعضی از علما تجویز کرده‌اند
پس باز در اینجا … نماز … که در … رکعتی سلام میگوید و همچنین است این … مستثنی است نماز
اعرابی که آن ده رکعت است و در رکعت اول بیک سلام و هشت رکعت دیگر هر چهار رکعت دیگر آن
بیک سلام مانند … نماز ظهر و عصر و شیخ طوسی در مصباح روایت کرده از زید بن ثابت که
گفت مردی امد از اعراب بخدمت رسول خدا صلعم پس گفت پدر و مادرم فدای تو باد یا رسول الله ما در
بیابان میباشیم و دور از مدینه و نمیتوانیم که هر جمعه بخدمت تو بیائیم پس راه نمائی کن ما را بعملی که ثواب
و فضیلت نماز جمعه را داشته باشد و وقتی که بروم بسوی اهل خودم خبر کنم آنها را بان پس رسول
خدا صلعم فرمود هرگاه روز بلند شود پس بجا بیاور دو رکعت نماز که بخوانی در رکعت اول حمد یکبار
و قل اعوذ برب الفلق هفت بار و در دوم حمد یکبار و قل اعوذ برب الناس هفت بار پس برخیزد

قضا اجزائی که بخصوص وارد شده سجود و تشهد لازم دانسته‌اند و دلیل ایشان هر چند محل اشکال است نهایت
عمل بان احوط است و اما سجده سهو بجهت تشهد دو قسم پس بعضی حکم بلزوم آن کرده‌اند و دلالت میکند بر آن عموم
روایت سفیان بن سمط و عموم موثقه ابی بصیر و این احوط است و ابن ادریس گفته است اگر تشهد اخیر را فراموش
کرده باشد و سلام داده باشد و قضا نکرده و حدثی از او سر زند نماز او باطل است و این قول ضعیف است و احوط
آنست که وضو ساخته و قضای آن کند و محتمل است اگر بی وضو هم تواند قضا کند و اما اگر پیش از تشهد از او حدثی
سر زند پس بطلان نماز اظهر است و بعضی گفته‌اند باطل نمیشود پس برود و وضو بسازد و نماز را تمام کند
و اول اقوی و احوط است و اگر بعد از ذکر شهادتین حدث از او سر زند پس اولی و احوط آنست که طهارت
تمام کند و بالطهارت اعاده کند خصوصا بنا بر قول بوجوب سلام بلکه بنا بر این قول البته احتیاط را
ترک نکند و در بعضی اخبار صحیحه وارد شده است که هرگاه سهو تشهد در نماز باشد هر چند برکوع رکعت بعد از آن
رفته باشد که آن رکعت را بیندازد و تشهد را بخواند و نماز بعد از آن سر گیرد و حمل بر آن باکی نیست
مطلب دویم مشهور علما اکتفا کرده‌اند در ذکر تشهد بمطلق شهادتین گفتن مثل اینکه بگوید
اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله بلکه گفته‌اند اینهم که اگر گفت مثل ان لا اله الا الله
و ان محمدا رسول الله یا محمدا رسوله و مثل آن لکن احوط آنست که صورت اولی را ترک نکند و بعضی واجب
دانسته‌اند که بگوید اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله
و این احوط است و واجب است بعد از ذکر شهادتین صلوات بر پیغمبر و آل او هم و احوط آنست که صلوات را
بلفظ اللهم صل علی محمد و آل محمد بگوید بلکه علما این را گفته‌اند در تشهد مشکل است و این بخصوص در ذکر
تشهد واجبست و اما صلوات فرستادن بسبب ذکر اسم آنحضرت خواه خود بگوید خواه غیر او بگوید

پس آن مستحب مؤکد است و جماعت از علما آنرا واجب دانسته‌اند خواه در نماز و خواه در غیر نماز و اقوی عدم
وجوبست بجهت نقل اجماعی که محقق و علامه کرده‌اند و لزوم عسر و حرج خصوصا در وقتی که ذکر اسم شریف
آنحضرت مذکور شود و احوط آنست که ترک نکند مادامی که عسر و حرج لازم نیاید **مطلب سیوم**
سنت است تورک در حال تشهد چنانکه گذشت و اینکه زانوها را بزمین بچسباند و ... انها را بطور
که بر پشت پاها بنشیند که از آن افعا میگویند چنانکه گذشت و همچنین بان معنی دیگر افعا که پیش
مذکور شد بنشیند و سنت است در وقتی که پای راست را بر پای چپ وا میدارد در حال تورک بخواند
ربنا اللهم آمنت الباطل واقم الحق و اذکار و ادعیه که در اخبار وارد شده است بخواند و از تشهد اول که
فارغ شد وقت برخواستن بگوید بحول الله وقوته اقوم واقعد چنانکه گذشت **باب نهم**
در تسلیم است و در آن چند مطلب است **مطلب اول** بدانکه چنانکه واجب است دخول در نماز حاصل میشود
بتکبیر احرام همچنین واجبست خروج از نماز و آن حاصل میشود بسلام گفتن بعد از اتمام تشهد
و صلوات بر پیغمبر و آل صلی الله علیهم اجمعین و اقوی اینست که سلام واجبست بلکه اظهر آنست که جزء
نماز است و ترک آن عمدا مبطل نماز است و اظهر آنست که اگر حدثی عمدا از او سر زند قبل از سلام نماز را اعاده
کند بلکه در بین سلام هم بنا بر این و اما سهوا یا بی اختیار از او حدثی سر زند پس در آن اشکال است
احوط اتمام و اعاده است هم چنانکه پیش اشاره بان شد و اقوی در نزد محققین اینست که خروج از
نماز بیکی از دو عبارت میشود یکی السلام علینا و علی عباد الله الصالحین و یکی السلام علیکم هر کدام را
اختیار کند جایز است و هر کدام را که گفت از نماز بیرون رفته است و گفتن دیگری واجب نیست و در صورتی
السلام علینا اول بگوید گفتن السلام علیکم بعد از آن سنت است و احوط آنست که هر دو را بگوید باین

وهشت رکعت کن بدو سلام و بخوان در هر رکعت از آن حمد یکبار و اذا جاء نصر الله یکبار و قل هو الله احد
بیست و پنج بار پس هرگاه فارغ شوی از نماز پس بگو سبحان الله رب العرش الکریم و لا حول و لا قوة الا بالله
العلی العظیم هفتاد مرتبه پس قسم بکسی که مرا بحق نبی کرده است که نیست مؤمن و مؤمنه که این نماز را ادا بکند
همچنین که من گفتم مگر آنکه من ضامنم از برای او بهشت را و بر نخیزد از جای خود تا آنکه گناهان او و پدر
و مادر او بیامرزند **باب دهم** در تعقیب نماز است و در وی دو مطلب است **مطلب اول** تعقیب آنست که کسی
مشغول شود بعد از نماز بدعا یا ذکر یا آنچه شبیه بانهاست مثلا تلاوت قرآن یا یاد کردن نعمتهای او
و گریستن از خوف عذاب و احوط آنست که نشستن را ترک نکند و اگر حاجتی داشته باشد پس باکی نیست که
در راه تعقیب بخواند مستحب مؤکد است و فواید دنیا و آخرت بر آن بسیار مرتب میشود و افضل انها تسبیح فاطمه
زهرا صلوات الله علیها و احادیث در فضیلت آن بسیار است حتی در روایتی از حضرت صادق ع وارد شده
که تسبیح فاطمه زهرا در عقب هر نماز محبوبتر است نزد من از هزار رکعت نماز در هر روزی و مشهور در ترتیب
آن اینست که اول بگوید الله اکبر سی و چهار بار و بعد از آن بگوید الحمد لله سی و سه مرتبه و بعد از آن سبحان
الله سی و سه مرتبه و در روایات تقدیم سبحان الله بر الحمد لله هست و اقوی عمل بر مشهور است و سنت است که بعد
تمام شدن تسبیح زهرا یکمرتبه لا اله الا الله بگوید و از اخبار ظاهر میشود که دعا خواندن در تعقیب افضل
از قرآن خواندنست بلکه در تعقیب هم دور نیست که بگوییم که هر وقت حالت اقتضای دعا میکند دعا بخواند
و هر وقت اقتضای تلاوت یا ذکر میکند چنان کند بجهة آنکه حالات مختلف میشود و هرگاه حال او مساوی
باشد بجهت اخبار دعا بکند و سنت است در ابتدای تعقیب سه مرتبه بگوید الله اکبر که دستها را هر دو
بالا برد برابر روی خود بطوریکه پشت دستها بر روی او باشد و شکم دستها بقبله و هر مرتبه دستها را

برسان نزدیک ... یا بنزدیک بر انها برساند و باز بردارد و تعقیب نکند و نماز خیال نماز و تعقیب نکند
بغیر نافله مغرب که افضل اینست که اورا مقدم دارد بر تعقیب بغیر از سنت تکبیر که بعد سلام میگویند و تسبیح
فاطمه زهرا که انها را مقدم میدارند بر نافله و ادعیه وارد در روایات و اذکار که در تعقیب وارد شده بعموم
و خصوص بعضی نمازها در کتب ادعیه مذکور است و اینجا جای آنها نیست و سنت است که حال تعقیب بنشیند بنحویکه در
تشهد می نشست با تورک و رو بقبله در حال نماز با طهارت و اگر کند آنچه را که از مبطلات نماز است
و باعث نقص ثواب نماز است **مطلب دوم** سنت است سجده شکر در عقب هر نماز بجهت ادای شکر بر توفیق
یافتن بجهة ادای نماز در آن تاکید بسیار است و در احادیث فضیلت بیشمار از برای آن مذکور است که محو ثواب است
که از اعظم تعقیبات قرار دهد چنانکه از اخبار مستفاد میشود و اداء شکر توفیق تعقیب هم میشود
و هرگاه بر تعقیب مقدم دارد ضرری بتعقیب نمیرسد و اینکه گفتیم در نافله نماز مغرب است و در نماز مغرب اختیار
مختلف است و شاید تقدیم بعضی شکر بر نافله مغرب بهتر باشد و هر چند تعقیب نماز بعد نافله هم کرده شود
چنانکه گذشت و اگر کسی دو مرتبه سجده کند یکبار بعد از نماز مغرب و یکبار بعد از نافله و در اثنای تعقیب بهتر
بود و در اخبار است که استحباب اختصاص بنمازهای فریضه ندارد بلکه عقب نماز سنتی هم سنت است بلکه سنت است
سجده های شکر از برای تجدد نعمتها بلکه تذکر نعمتها ... در حال و سنت است که طول
بدهد سجده را بقدر استطاعت و اینکه ذراعها خود را بر زمین پهن کند و سینه و شکم خود را بر زمین بچسباند
و اینکه در ما بین دو سجده گونه‌های خود را و جبینها را بر خاک بگذارد و اول طرف راست را و بعد از آن چپ را
و بهمین قدر سجده متحقق میشود و راست شدن در میان دو سجده ضرور نیست و بعضی از علما تصریح کرده‌اند
که شرط است در آن که هفت عضو سجود بر زمین گذاشته شود و بر سر ظهور بودن کذا استقرار پیشانی بر چیزی

که هیچ باشد بسجود بران اشکالست و مکرر لیکن واضحی ندارد و ذکری که در آن میشود اینست که بگوید سبحان الله
مکرر و در روایتی چنست که صدوبیست بگوید شکر شکرا و اگر خواهد بگوید عفوا عفوا و اذکار و ادعیه بسیار وارد
شده است در کتابهای معتمد که ذکر آن مناسب نیست در لواحق نماز است و در آن چند بابست **باب اول** در جماعت آورده اند
چند مطلب است **مطلب اول** سنت است بجماعت کذاردن نمازهای واجبی خصوصا نمازیومیه و ثواب بسیار و فضیلت
بیشمار روایت وارد شده و در احادیث وجه بفضیلت بان مبالغت شدید و تهدید و وعید در احادیث بسیار است
و این حکم در ادا و قضا هر دو ثابت است و بعضی در قضای نماز نیز و نمازهای سنتی احتیاط و نماز طواف اشکال
کرده اند بجهت آنکه از احادیث دعوی اجماع ایشان نماز یومیه و جمعه و عیدین را آیات متبادر میشود و در مشغولیت
نمازهای دیگر اشکال است و در مذهب شیعه نماز بجماعت کردن واجب نیست مگر در جمعه و عیدین و کسی که
نذر کرده باشد که بکند یا شنیده نذر از عهد و کسی که قرائت او صحیح نباشد بروجهی که سابقا در بحث قرائت
مذکور شد و در نمازهای صحیح سنتی جماعت نیست یعنی نماز استسقا و نماز عیدین با اختلاف شرایط چنانکه
گذشت و بعضی صورتهای دیگر که مذکور شد خواهد شد اعاده نمازی که فرادی کرده باشد بجهت ادراک
فضیلت جماعت و اخبار که دلالت دارد بر جواز جماعت در نوافل خصوصا در ماه رمضان محمول بر تقیه است
و همچنین حمل با خبار که دلالت بر جواز امامت زنان در نوافل ضعیفست چنانکه خواهیم و بعضی از علما جایز
دانسته اند جماعت در نماز عید غدیر و دعوی امامت بر آن کرده و عمل بان دور نیست مجتهد احوط ترک است
و جماعت منعقد میشود بدو نفر که یکی از آنها امام باشد هرچند ماموم یک زن باشد بلکه دور نیست که یک
صبی ممیز هم کافی باشد و در جواز امامت صبی ممیز خلاف است و اشهر و اقوی عدم جواز است مگر اینکه بجهت
اطفال امامت بکند و هم چنین صحیح نیست امامت مجنون و مجنون دوری که گاهی عاقلست در جواز امامت

و در حال عقل خلافی هست و اظهر جواز است خصوصا در شخصی که عادت معینی داشته باشد که امام شیعه
اثناعشری باشد و عادل باشد و ولد الزنا نباشد چنانکه نباشد و زن امامت از برای مردان نمیتواند
کرد و همچنین بر این خنثی امامت میتواند کرد برای غیر زنان در نمازهای واجبی بس بعضی گفته اند
که در هیچ نماز و بعضی سنتی را جایز دانسته اند و اقوی و اشهر است و احادیث بسیار است که دلالت
دارد بر جواز امامت آنها در نمازهای سنتی نه واجبی در نظر حقیر تاویل آنها بنماز جماعت سنتی خوب است
یعنی امامت در جماعت واجب مثل جمعه نمیتوانند کرد **مطلب دویم** اظهر اینست که جایز نیست که پیش نماز جبیبی
مجذوم داشته باشد و بعضی گفته اند که از برای امثال خود شان میتوانند امامت بکنند و مشهور است که کور
میتواند بکند هرگاه کسی باشد که متوجه حال او باشد و او را رو بقبله بدارد که اطمینان بان حاصل شود
و قوی منع از نقل شده و آن ضعیف است و اما اعرابی یعنی صحرانشینان خواه عرب باشد و خواه غیر
از پس اظهر آنست که بغیر امثال خود امامت نمیتوانند کرد و اما با امثال خود پس مانعی ندارد و اینها در صورتیست که
سایر شرایط امامت از عدالت و غیر آن موجود باشد و اگر نه از برای هیچکس نمیتوان امامت کرد
و همچنین است در غیر اعراب هم از آنچه پیش گفتیم و آنچه بعد خواهیم گفت و ممکنست که وجه منع همین باشد
که ایشان ترک واجب میکنند که عبارتست از تحصیل معرفت و علم واجبست زاید بر آنچه موقوف علیه
نماز است پس باین سبب فسقند و از اینجا میتوان گفت که آنها که در دهات می نشینند با وجود قدرت
بشهر رفتن و تحصیل علوم کردن آنها هم حکم اعرابی دارند چنانکه بعضی علما این را هم تقریب گفته اند
اختلاف کرده اند در کسی که حد شرعی بر او جاری شده باشد بعد از توبه و اکثر جایز دانسته اند
و بعضی تجویز کرده اند امامت او را از برای مثل خود دور نیست که جواز اقوی باشد بجهت آنکه

مقروض خوانده که عادل است و حال او بیشتر از کافری یعنی اهل بود که مسلمان نشده باشد پس جایز با کراهت
و اما اغلف یعنی کسی که او را ختنه نکرده باشند پس در آن نیز خلاف نیست و اظهر اینست که اگر مقصرا
در این با وجود قدرت کوتاهی میکند در ختنه کردن خود پس جایز نیست مطلقا با کراهت و جایز نیست
که امی یعنی امامت کند از برای غیر مثل خود و مراد از امی کسیست که قرائت را نمیداند خواه هیچ را
نداند و خواه بعضی را نداند و اما این با وجود عجز از یاد گرفتن است و اگر مقصر از یاد گرفتن باشد
نماز او از اصل باطل است و مراد از ملحن کسیست که غلط بخواند بانکه تغییر دهد حرفی بحرفی یا حرکتی
بحرکت دیگر و در امامت کردن کسی که دو حرف را بزبان او میکند و تکرار میکند یا دو حرف و امثال آن اظهر
جواز است و در وجوب اقتدا کردن بر امی و ملحن بر کسی که نماز او صحیح است اشکالست و اظهر عدم وجوبست
و همچنین بر ملال واجب نیست که اقتدا بکند بکسی و همچنین جایز نیست که نشسته امامت کند برای ایستاده
و در امامت کردن او برای مثل خود اشکالست **مطلب سوم** شرط است در صحت نماز جماعت اینکه حایلی میان
امام و ماموم نباشد که مانع از دیدن امام باشد مثل دیوار و پرده و مشهور و ظاهر است که پنجره
و دیوار مشبک ضرر ندارد و بعضی میگویند ضرر دارد و همچنین باکی نیست بدیوار کوتاهی که مانع از دیدن
نباشد خصوصا هرگاه در حال سجود هم وقت ببیند و احوط آنست که هیچیک اینها حایل نباشد بنا
بر قول ببطلان پس مشهور اینست که همین نماز ماموم باطل است نه امام و کافی است از برای ماموم که
امام را ببیند یا کسی که امام را می بیند یا کسی از کسی را ببیند و ملاحظه این معنی در پیش رو ماموم
واضح است مثل صفهای متعدد که برابر روی او ایستاده باشند و اما مشاهده کردن از پهلو پس
ظاهر فتوی اکثر علما اینست که لازم نیست مثل اینکه در بیرون در مسجد صفی بایستد که آن دو نفری

که در برابر او ایستاده باشند یا صف ماموین را با امام نمی بینند ما آن جماعتی که در طرف راست و چپ
آنها ایستاده اند که مجموع یک صف میشوند آنها کسانی را می بینند بغیر آن دو نفر یا بیشتر که برابر در ایستاده اند
و آنها امام را یا صف میان مسجد را می بینند و بعضی در صحت این توقف کرده اند و هرچند بطلان این بر حقیر
ظاهر نیست ولکن احوط ترک است خصوصا هرگاه صف بسیار طول بکشد و اما اگر همین یک نفر یا دو
در طرفین در اشخاص ایستاده باشند که نه امام را می بینند و نه کاه صف مسجد را پس در آن اشکالی نیست
چنانکه در حدیث صحیح تصریح شده است برای آنها که در میان ستونها می ایستند باکی نیست بلکه چون اغلب
ستونهای مسجدهای بزرگ عرض عریض دارد که بعضی در پشت آنها می ایستند و آنها بغیر اهل طرفین نمی بینند
پس اینهم موید است اگر آن دو طرف صف برابر در هم نماز ایشان صحیح است چنانکه مشهور است و بعضی گفته اند
که باید نفری حایل نباشد میان امام و ماموم و آن دلیل واضحی ندارد و این احکام که مذکور شد از برای
مرد است و اما زنان هرگاه در عقب مردها نماز کنند پس اشهر و اظهر است که نماز ایشان صحیح است هرچند دیوار حایل
باشد و هرچند در خانه که پشت سر مردها باشد و شبکه و پنجره نداشته باشد و جایز نیست که میان امام و ماموم
فاصله بسیار باشد مگر بسبب صفهایی که در میان است هرچند صفها بسیار باشد و در حد فاصله که باعث بطلان
نماز ماموم میشود خلافست و مشهور است که همین که در عرف و عادت میگویند که امام پیش ایستاده است
و ماموم در پشت سر او ایستاده است یا در طرف راست او ایستاده است خوبست و اگر چنین نباشد نماز او باطل است
و بعضی بتحدید بسیصد ذراع کرده اند و بعضی علما گفته اند که اگر ما بین امام و ماموم یا ما بین هر دو صف
بیش از یک گام بود فاصله باشد نماز ماموم صحیح نیست و این احوط است و ظاهر آنست که بنا بر این قول هم هرگاه آن
موضع سر ماموم در حال سجود تا پشت پای امام یک گام بر داشتن باشد باکی نیست و ظاهر اینست که صف آخرین

میتواند امام بنماز بر بلند بیستد بیش از آنکه صفهای پیش امام بستر باشند و احوط آنست که سرکند تا صفهای پیش امام
هم بلند شد هرچند بان عذر باشد که بعضی دون بعضی امام بسته اند و همچنین هرگاه در پیش نماز صفهای پیش نماز ایشان
تمام شود مثل اینکه مساوی باشند یا همه رو بیکدیگر داشته باشند نماز صف بعد صحیح است **مطلب چهارم** جایز نیست که امام
بلندتر از ماموم بایستد مثل اینکه در منبر دکانی یا پشت بامی بایستد و ماموم در پایین آن بایستد پس درین صورت
نماز ماموین باطل است و اما اگر زمین سراشیبی باشد ضرری ندارد که امام در آن سر بلندتر بایستد و ماموین در عقب او
و ظاهر اینست که بلندی تا جای امام بمقدار عرض انگشت و مثل آن باکی نیست و بیش از آن احتیاط کنند و بعضی تحدید کرده اند
بیک وجب که اگر بوجب باشد مبطل است و بعضی بمقدار گام برداشتن تحدید کرده اند و اینها دلیل واضحی ندارد و اما ماموم
پس جایز است که بلندتر از امام بایستد هرچند بالای پشت بام باشد و امام در پایین و احوط آنست که همه در مساوی بایستند
مگر اینکه جا تنگ باشد و محتاج شوند ببالا رفتن و جایز نیست که ماموم پیش روی امام بایستد و مشهور آنست که مساوی
امام در پهلوی او میتوانند که بایستد و بعضی ها واجب دانسته اند که متاخر از امام بایستند هرچند در پهلوی او باشند
و قلیلی پس تر از او باشند بایستند و این احوط است و افضل اینست که هرگاه دو مرد باشند خواه یکی از آنها بدیگری کنند
ماموم در طرف راست امام بایستد و هرگاه بیشتر باشند ماموین در عقب سر امام بایستند و بعضی این را واجب دانسته اند
و اینها ضعیف است پس اگر طفلی در طرف چپ بایستد سرهم بایستد نماز او صحیح است و همچنین هرگاه بسیار باشند و بعضی در طرف
راست بایستند یا همه در طرف چپ بایستند و در آن صورت ماموین در عقب می ایستند هرچند بسیار باشند ضرری ندارد
که همه آنها در جانب راست صف بزنند که در طرف چپ هیچکس نباشد و بعکس و در لبنان مقدار تقدم و تاخر ماموم و معیار آن
اشکالست و صریح کلام بسیاری اینست که مساوات حاصل میشود بمساوی بودن پشت پاشنهای پاها پس بنابر مشهور نماز
ماموم در این حال صحیح است هرچند انگشتان پای او و یا زانوهای او یا سر او پیش از امام باشد و بعضی پنجه و بعضی دیگر گفته اند

واحوط آنست که عدم تقدم را در همه این اعضا ملاحظه کنند **مطلب پنجم** واجب است متابعت امام در افعال
باین معنی که در رکوع و سجود و قیام و قعود از امام پیش نیفتند بلکه باید بعد او بکنند یا همراه او و ابن بابویه از
ما گفته است که در صورتی که همراه او بکند ثواب جماعت را ندارد و اما اینکه پیش افتادن از امام باعث بطلان نماز میشود
یا نه در آن اشکال عظیم هست و احوط بلکه اظهر آنست که هرگاه عمداً پیش افتد نماز را اعاده کند و اما در صورت فراموشی
و جهل نماز باطل نیست و مشهور میان علما اینست که هرگاه ماموم عمداً پیش از امام سر از رکوع بردارد و صبر کند تا بحال
تا امام راست شود و اگر سهوا سر برداشته برگردد و پیش از امام برگردد و با امام رکوع را تمام کند و در اینجا زیادتی
رکن مبطل نیست و بعضی برگشتن را در صورت سهو سنت دانسته اند و آن ضعیف است و ظاهر اینست که خطا و سهو
یک حکم دارد و فتوای ایشان در صورت سهو و خطا خوبست اما در صورت عمد پس دلیل آن در نزد حقیر آنست
که ضعیف است و عمل بان بسیار مشکل است و احوط بلکه اظهر بطلان است و نهایت احتیاط اینست که بطریق مشهور عمل کنند
نماز را هم اعاده کنند و هرگاه پیش از امام برکوع رود یا پیش از او بسجود رود پس مشهور میان علما آنست که به تفصیل
مذکور پیش که هرگاه عمدا کرده است باید بهمان حال باشد تا امام با او برسد و اگر فراموش یا خطا باشد با امام بجا آورد
و اشکال بیشتر در اینجا هست و احتیاط همانست که مذکور شد و اما متابعت در اذکار و اقوال یعنی هرچه امام میخواند
بخواند و غیر او نخواند و زیاد و کم نکند و پیش از او هم نگوید بلکه همراه او یا بعد او بگوید پس اشهر و اظهر عدم وجوب
و لیکن احوط است و این در غیر تکبیرة الاحرام است و اما تکبیره پس تقدیم ماموم در آن باعث بطلان نماز است بلکه اظهر است
که همراه گفتن هم چنین است و جایز نیست مفارقت از امام بدون عذر هرگاه قصد فرادی کردن نکرده مثل تشهد
و قنوت که هرگاه از امام پس افتاده باشد و تشهد و قنوت خود را خواهد بخواند و جایز است مفارقت کردن با قصد
انفراد هرگاه عذری داشته باشد مثل اینکه درد عارض او شود یا بول او را بگیرد یا شغلی پیش آید و اما هرگاه

عذری نداشته باشد مفارقت کند با قصد انفراد پس در آن اختلاف است و اشهر و اظهر جواز مفارقت است و اما جواز عدول
بجماعت پس در آن نیز خلاف است و شیخ دعوی اجماع بر جواز آن کرده است و سخن در این گذشت و احوط ترک آنست و در
صورتی که جماعت کند از قصد فرادی کرد و مفارقت اختیار کرد پس واجب است که نماز را از همانجا تمام کند پس اگر بعد از
قرائت مفارقت کرد قرائت را از اول کند و اگر بعد از قرائت باشد برکوع رود و اگر در بین قرائت باشد اشکال است
و احوط آنست که حمد و سوره که در میان او است از سر بگیرد خواه حمد و خواه سوره در کدام و در خصوص مفارقت کردن در
گویا خلافی در جواز آن نباشد و اما قصد ماموم بودن هم نکند **مطلب ششم** پس در حکم قرائت ماموم است در عقب
سر امام عادلی که با وافق اعتقاد ایشان است و احادیث و اقوال علما در آن خوف شدید دارد و ظاهر علمای ما بلکه خلافی در آن
نیست اینست که قرائت کردن بر ماموم واجب نیست اما اشکال در حرمت و کراهت و استحباب و فرق مابین نماز
جهری و اخفاتی و غیر آنست و اینچه در نظر حقیر اظهر است اینست که در دو رکعت اول اخفاتی حرام است قرائت کردن
بر ماموم و همچنین در دو رکعت اول جهری هرگاه قرائت امام را میشنود هرچند صدای ضعیفی باشد که حروف از او
از یکدیگر نشنود که در آنجا واجب است که ساکت شود و گوش بدهد و اما اگر هیچ نشنود پس اظهر استحباب قرائت است
و تسبیح گفتن هم ضرری ندارد و سنت است که در دو رکعت اول اخفاتی ماموم تسبیح بگوید تا امام فارغ شود و ظاهر
تسبیحات اربع بگوید و شاید سبحان الله گفتن احوط باشد و اما در دو رکعت آخر پس احادیث در آن متعارض است
بعضی دلالت بر قرائت دارند و بعضی بر ترک قرائت و احوط بلکه اظهر ترک قرائت است و بهتر اینست که در دو رکعت
آخر تسبیحات اربع را بگوید چنانکه در جای خود بیان کردیم و تاکید ترک قرائت در دو رکعت آخر در نماز جهری
بیشتر است و این احکام که مذکور شد در غیر ماموم مسبوق است که در دو رکعت دوم و سیم و چهارم ملحق شود و حکم آن
بعد مذکور خواهد شد و اما هرگاه در عقب سر امام نا شایسته نماز کند از راه تقیه پس ان صورت اقتدا است

و اقتدا او حقیقی نیست و قرائت ساقط نمیشود بلکه باید که آهسته قرائت کند و اگر از آن هم خوف کند که مطلع
شوند در نفس خود بخواند یعنی در دل بلکه زبان قرائت را و اگر تقیه باین شود که بالکلیه ترک باید کرد مثل اینکه
باید در حال رکوع ملحق شد و یا در بین قرائت ملحق شود که بعضی از قرائت را نتواند بخواند هرچند حمد تنها
باشد یا بعض از سوره هم را چنان کند در نماز او صحیح است و هرگاه قرائت نماز تمام نشده امام برکوع رود بعضی گفته اند
در حال رکوع قرائت را تمام کند و این دلیلی ندارد بلکه بعضی منع کرده اند که خوف آن کافی است بهتر تقدیر اظهر اینست که
نماز صحیح است از برای او و اعاده لازم نیست هرچند احوط اعاده است اگر میسر شود و در جایی که تقیه واجب نباشد
بلکه مستحب باشد اکتفا بان نماز و قرائت غلط و سنت است که اول در خانه نماز خود را بکند و بعد از آن بنماز
ایشان حاضر شود و ظاهر اینست که مستحب است قرائت خود را زودتر از امام تمام کند و مشغول بذکر شود تا
امام فارغ شود که مبادا او زودتر فارغ شود و قرائت او ناتمام بماند و در فضیلت نماز کردن در عقب
سر مخالفین احادیث بسیار وارد شده حتی در حدیث صحیحی مذکور است که کسی که نماز کند با ایشان در صف
اول چنان باشد که نماز کرده باشد در عقب رسول خدا در صف اول **مطلب هفتم** جایز است اقتدا
کند نماز واجب را بنماز واجب هرچند غیر یکدیگر باشند مثل ظهر را بعصر یا بعکس و قول ابن بابویه در منع
عکس ضعیف است و همچنین باکی نیست که در عدد رکعات مختلف باشند مثل مغرب بعشا و بعکس و قصر بتمام و
بعکس بلکه جایز است که مسافر ظهر و عصر هردو را بظهر حاضر اقتدا کند بدو سلام بلکه قضا را باداء و ادا را
بقضا و یومیه را بطواف و همچنین از علی ابن بابویه نقل کرده اند که شرط است موافقت در
عدد رکعات و مشهور و اقوی اول است و اینها که مذکور شد در وقتی است که نمازها در کیفیت مختلف
نباشند پس نماز یومیه را بنماز آیات و بعکس اقتدا کردن نمیتوان منتقض بعوض و بعکس مثل اینکه کسی نماز کرده باشد

بتنهائی و برسد بجماعتی که نماز واجب میکنند و با ایشان خواهد که اقتدا کند چنانکه بعد می آید و بعکس در صورتیکه
نماز واجب اقتدا کند بکسی که تنها نماز کرده بود است و باز دیگر بجماعت میکند چنانکه خواهد آمد و همچنین …
بیایع و متنفل بمتنفل در مواضعی که مذکور شد میتوان **مطلب هشتم** سنت است که ماموم هرگاه یک مرد تنها
باشد اینکه در پهلوی راست امام بایستد و هرگاه بیشتر باشد پشت سر او بایستند و همچنین هرگاه یکزن یا بیشتر باشد
پس با وجود ایستادن در جانب راست امام بایستد و اگر یک مرد همراه زنان باشد و مرد در پهلوی او بایستد و زنان
عقب او بایستند و هرگاه پسری یا پسران چند باشند یا زنان و پسران بیشتر از زنان بایستند … باشند و
مردی پیش نمازی از زنان بکند و زنان در میان صف اول بایستند و خود ایشان … مساوی ایشان بایستند
و همچنین جماعتی که عریان باشند و خواهند که نماز جماعت بکنند نشسته صف … و امام در میان صف می نشیند و
زانوهای خود را از ماموین پیش میدارد و مشهور اینست که باید نشسته باشد و بعضی گفته اند که اگر ایمن باشند
از مطلع شدن غیر بایستند و اول اقوی است و از برای رکوع و سجود اشاره میکنند و اولی اخفا **مطلب نهم**
سنت است که در صف اول صاحبان علم و عقل بایستند و در نزدیک امام بایستند و هرگاه افضل بجهات مذکوره
در افضل مواضع و صفوف بایستند و افضل مواضع صفوف اول نزدیک امام است و بعد از آن طرف راست صف اول
و بعد از آن طرف چپ و بعد از آن صف دوم و همچنین تا باخر پس این جماعت در پیش محاذی بایستند و بعد از ایشان
و بعضی از علما گفته اند که مستحب است که امام در محاذی وسط علی صف بایستد و از بعضی ظاهر میشود که در طرف
چپ بایستد که طرف راست وسعت هرسانه بهتر است و در اخبار دلالت بر هر دو هست و مکروه است که
با وجود گنجایش صفها کسی تنها بایستد و هرگاه صف گنجایش ندارد باکی نیست اما سنت است که برابر پشت
سر امام بایستد و سنت است که گشادگیهای میان صفها را پر کنند و همه بیکدیگر متصل بایستند و صفها را راست

بدارند و شانهای خود را بر یکدیگر بدارند و در حدیث است که در نزد خدا کام برداشتنی که با و وصل کنی صفی را
و از برای امام سنت است که با مومنین بگوید که صفها را راست کنند و هرگاه تنگ باشد از برای ماموم باکی نیست
که در بین نماز پس برود تا صف پشت سر خود یا صف پیش رود بخود اما رو را از قبله نگرداند و هرگاه صف نماز متصل
نباشد نماز آن صف باطل میشود هرچند فاصله بسیار باشد و متعدد باشد و اما صفی که در عقب این صف هست اشکال
در نماز ایشان بهمرسد بجهة آنکه زیاده از گام برداشتن فاصله میشود و احتیاط در ترک است چنانکه پیش گفتیم
هرچند بطلان آن ظاهر نیست و اما فاصله بقدر یک قدم یا قلیلی بیشتر پس ضرر ندارد مطلقا **مطلب دهم**
هرگاه جمعی در خانه باشند و خواهند نماز جماعت بکنند و قابلیت امامت در متعدد ایشان باشد صاحب خانه اولی
از دیگرانست و همچنین در مسجدی که امام جماعت مستمری دارد مقدم او اولی است از دیگران و ظاهر اینست
که هرگاه اینها غیر را اذن بدهند کراهت زایل میشود خصوصا هرگاه غیر افضل باشد و ظاهر اینست که مراد از صاحب
خانه کسیست که در آنجا ساکن باشد هرچند باجاره و عاریه باشد نه مالک او و جمعی از علما گفته اند که هاشمی اولی است
از دیگران و ظاهر مراد ایشان بعد از اینها نیست که مذکور شد و مشهور اینست که بعد از اینهائی که پیش گفتیم
هرکه اقرء قرآن باشد مقدم است بر اعلم و در بعضی از خلاف کرده اند و بعضی گفته اند یعنی آداب قرائت را
بهتر داند و حرف را بهتر از مخرج ادا کند و بعضی گفته اند یکی آنکه تلاوت قرآن بیشتر کند و بعضی گفته اند
که اعلم و افقه مقدم است بر اقرء و این اظهر است و مشهور اینست که بعد از اعلم هرکه هجرت زودتر کرده است
مقدم میدارند و معنی هجرت در بعضی گذشت و بعضی علما گفته اند مراد کسی است که زودتر اسلام اختیار
کرده باشد یا زودتر از دار الحرب بدار الاسلام آمده باشد یا اولاد کسی باشد که هجرت او مقدم
میدارند و جمعی تفسیر این را کرده اند باینکه در اسلام سن او بیشتر گذشته باشد اینست که اینها در صحت نیست

که در امام اختلاف کنند و اگر اتفاق کنند هرکه را اینها مقدم دارند اولی است و همچنین هرگاه مرد خوب صورتی
باشد امامت او مکروه نباشد و گناه بر اینهاست که او را خوش دارند و اینجا از اخبار ظاهر میشود اینست
که این امور مذکوره باعث ترجیح میشود هرچند در میان ماموین نباشد اما علما اخبار را گفته اند که مذکور شد
مطلب یازدهم مکروه است که امامت کند مسافر بجهة حاضر و بعکس و همچنین اقتدا کردن هریک بدیگری و ظاهر اینست
که معنی کراهت در اینجا این باشد که ثواب او از جماعت کردن با شخص خود کمتر است نه اینکه ثواب او از فرادی
کمتر باشد و بعضی علما کراهت را مخصوص جائی کرده اند که نماز مسافر و حاضر در عدد رکعات مختلف باشد
پس در نماز مغرب مکروه نخواهد بود و خالی از قوت نیست پس هرگاه امام مسافر باشد و فارغ شود
و ماموم در سلام متابعت او نکند و بر میخیزد و نماز خود را تمام میکند و ظاهر اینست که در بقیه نماز میتواند
بوفیق خود اقتدا کند هرگاه اهلیت امامت داشته باشد خصوصا هرگاه امام او را پیش دارد و هرجا که عدد نماز ماموم
کمتر از عدد نماز امام باشد و زودتر فارغ شود اولی اینست که بگوید بلکه بنشیند و ذکر تا همراه امام سلام
بگوید و اگر خواهد پیشتر بگوید و بودن جایز نیست و اگر در عدد نماز ماموم بیشتر باشد اولی اینست که صبر کند
تا امام سلام بگوید تا ماموم بقیه سلام خود را بکند و بعد از آن سلام بگوید و همچنین مکروه است که امامت
ابلیج … و امام صحیح حال باشد و ایشان مقید بقل و زنجیر و امثال آن … رعایت این دو نیست
که بعد نشستن … چنانکه بعد گذشت و همچنین امامت تیمم بجماعتی که وضو یا غسل باشند
و همچنین امامت بنده مگر از برای اهل و عیال خود و دور نیست که هرگاه اعلم قوم باشد امامت کردن
او از برای اینها از آن هم کراهت نداشته باشد و مکروه است نافله کردن در وقتی امام گفتن از برای نماز
مطلب دوازدهم سنت است بر حاضرین که بایستند در وقتی که مؤذن میگوید قد قامت الصلوة و بعضی گفته اند

در وقتی که میگوید حی علی الصلوة و سنت است از برای امام که شش تکبیر مستحب را آهسته بگوید و تکبیر
احرام را بلند بگوید بلکه سنت است از برای او که جمیع ذکرها را بلند بگوید و ماموین بشنوند و سنت است
از برای ماموم که هیچ چیز را با امام نشنوانند و سنت است از برای ماموم که بعد از فراغ امام از سوره حمد بگوید الحمد
لله رب العالمین اینکه در وقتی که امام گفت سمع الله لمن حمده بگوید الحمد لله رب العالمین و سنت است که
امام دعا را بصیغه جمع بخواند و مخصوص خود نکند بلکه قصد ماموین و سایر مومنین باشد مثل اینکه اللهم
اغفرلی ولوالدی نگوید بلکه بگوید اللهم اغفرلنا ولوالدینا و سنت است که امام مراعات حال ضعفا و ارباب
حاجت ماموین را بکند و نماز خود را سبک بکند و بسیار طول ندهد و در رکوع و سجود بقدر ذکر اکتفا کند و
همچنین در دعاهای قنوت و تشهد طول ندهد و سنت است که هرگاه امام فارغ شد و بعضی از ماموین فارغ
نشده باشند بر نخیزد تا ماموین فارغ شوند و سنت است که امام در جائی که نماز کرده است نافله نکند تا از
آنجای خود منحرف شود بجای دیگر … **مطلب سیزدهم**
سنت است اینکه کسی نماز بتنهائی کرده است هرگاه بجماعتی برسد که … نماز را بجماعت بکند خواه امام باشد
و خواه ماموم و احوط اینست که … نماز را اعاده کند اینکه ظهر را با ظهر و عصر را با عصر و همچنین در …
کردن نمازی با نماز دیگر مثل ظهر را با عصر اشکالست و همچنین احوط بلکه اظهر اینست که هرگاه نماز را
بجماعت کرده باشد یا باز دیگر نمیتواند بجماعت بکند و بعضی علما تجویز کرده اند بجهة عمومات اخبار و
در آن اشکالست و همچنین هرگاه جماعتی از رفقا که همگی نماز را فرادی کرده باشند تا بیا خواهند بجماعت
اعاده کنند در آن هم اشکالست و بنا بر اعتبار لزوم نیت وجوب و استحباب در چنین جائی که با عاده
میشود باید قصد استحباب بکنند و بعضی قایل شده اند … و این ضعیفست و سنت است که هرگاه کسی

فرادی نماز کند و در بین نماز جماعتی منعقد شود اینکه نیت خود را بگرداند بنافله و بعد دو رکعت سلام بگوید
و داخل جماعت شود و هرگاه در رکعت سیم و چهارم باشد پس در جواز تغییر نیت و تمام کردن دو رکعت
اشکال کرده اند و بعضی علما منع کرده اند از هر اقسام و بعضی گفته اند میتواند نماز را قطع کرد بدون
تغییر نیت بجهة ادراک فضیلت و اقوی آنست که ما نوشتیم اگر مشغول نافله باشد و جماعتی منعقد شود
پس بعضی علما جزم کرده اند باینکه اگر ترسد که جماعت از دستش برود نافله را قطع کند و اگر نترسد از این
پس تمام کند و در دو رکعت را داخل جماعت شود و این دو نیت مطلب چهاردهم شکی نیست در اینکه ادراک جماعت
حاصل میشود به ادراک رکوع یعنی هرگاه امام را دریابد قبل از رفتن برکوع هرچند بهمین باشد که تکبیر احرام
بگوید و هرچند فرصت تکبیر رکوع نشود و اما هرگاه امام در بین رکوع باشد پس در آن خلاف است و اشهر
و اقوی آنست که هرگاه تکبیر احرام را در حال قیام بگوید و بعد از آن برکوع رود که هنوز امام شروع بر راست
شدن نکرده باشد کافی است و در این معنی نماز جمعه و غیر آن فرقی ندارد و بهتر آنست که یقین بدارد که
واجب امام در حال رکوع دریابد و اما اگر در وقتی برسد با امام شروع بر راست شدن کرده باشد پس
بآن اکتفا نکند و اگر شک کند که آیا امام را قبل از راست شدن دریافت یا نه پس بآن نیز اکتفا نکند و بعضی
گفته اند که همین که در حال رکوع با امام نرسید برکعتی حساب نمیشود و اول اقوی است و بعضی گفته اند
که احوط ترک نمودن در حال رکوع است و این در جماعت مشکل است مثل نماز جمعه خصوصا در دو رکعت
اخیره و هرگاه داخل مسجد شود و بترسد که رکعت نماز از او فوت شود اگر برود تا داخل صف شود پس از
همانجا تکبیر احرام بگوید و مشغول رکوع و سجود شود و راه برود تا داخل صف شود و اظهر آنست که مختار است
در اینکه در حال رکوع و سجود را بجا آورد در وقتی که برخاست راه برود تا داخل صف شود و بهتر آنست

که در وقت راه رفتن پاهای خود را بر زمین بکشد و گام برندارد و هرگاه امام را نه قبل از رکوع دریابد و نه
در حال رکوع پس آن از او فوت شده است نهایت که تکبیر بگوید و سجده ها را با امام بجا آورد و از نماز
حساب نکند خواه قبل از آن سجده ها دریابد یا در اثنای آنها و بعضی در این توقف کرده اند و اظهر استحباب است
و اظهر آنست که سجده چنانکه تمام شد و امام فارغ شد از نو تکبیر احرام بگوید و بآن تکبیر اول اکتفا نکند و بعضی
علی الکفایه کرده اند بهمان تکبیر هم میگویند که زیاده شدن رکن در اینجا معفو است و اول احوط و اظهر است
7 و اگر دریابد امام را تا سجده ها را تمام شود و بعضی گفته اند که سنت است که تکبیر بگوید امام بنشیند و
تشهد بخواند و بعد از آنکه امام سلام بگوید برخیزد و نماز کند و دیگر اعاده تکبیر در کار نیست و این دور
نیست و بعضی در این صورت قایل شده اند که مختار است خواندن تشهد و نخواندن او و نیت خواندن
بجا آورد باشد و بهر تقدیر حکم به ادراک تشهد مشکل است هرچند مطلق فضیلت و استحباب حاصل باشد
مطلب پانزدهم هرگاه ماموم وقتی حاضر شود که یک رکعت یا بیشتر را کرده باشد پس آنجا را اول نماز خود
قرار میدهد و با امام نماز میکند و بعد از فراغ امام تتمه نماز خود را بجا می آورد و اظهر آنست که رکعت
اول و دویم و سیم و چهارم امام اتفاق می افتد و در اینجا بر ماموم قرائت حمد و سوره واجب است اما
این در وقتیست که تمام رکعت را دریابد یا آنقدر که میتواند حمد و سوره یا حمد تنها را بخواند اما اگر
وقت مانع باشد قرائت واجب نیست بلکه بصورت است اگر گمان کرده که میتواند حمد و سوره
بخواند یا حمد تنها را بخواند و اگر شروع کرد بخواندن و امام در آن بین برکوع رفت هرگاه مهلت میشود
که تمام کند و با امام در رکوع برسد که فاصله زیاده نشود تمام کند و با او ملحق شود هرچند حمد تنها باشد
و اگر چنین نباشد و از حمد بجا قطع کند و با امام ملحق شود و اما حکم دو رکعت آخر بجا ماموم که در بین

نماز بسیار پس از مثل سایر نمازهاست که مخیر است ما بین حمد و تسبیح و قول بوجوب حمد ضعیف است
و مستحب است که این ماموم در قنوت و تشهد متابعت امام بکند و هرجایی که تشهد ماموم نیست
مستحب است که سرپا بنشیند و دستهای خود را بر زمین بگذارد و هرجا که محل تشهد واجب اوست بر
زمین قرار گیرد و تشهد را بخواند و با امام ملحق شود و از بعضی اخبار بر می آید که در قنوت که متابعت
امام کرد دیگر در محل قنوت خود قنوت نخواند لکن حکم بسقوط استحباب خصوصا در جایی که قنوت
ماموم بعد از قرائت امام اتفاق می افتد مشکل است و بهتر آنست که ماموم صبر کند تا امام سلام بگوید
و برخیزد و اگر پیش از سلام هم برخیزد جایز است و نیت انفراد هم واجب نیست مطلب شانزدهم
هرگاه امام بمیرد یا بیهوش شود ماموم امام را بگذارند بلکه هرچند پشت سر خود باشد و کسی پیش
دارند و نماز را با او تمام کنند هرچند کسی باشد که از جمله مامومین نباشد و هم چنین هرگاه امام را حادثه
رو دهد مثل اینکه بخاطرش آید که بیطهارت بوده است یا از وجعی عارض شود یا مرضی او را عارض
شود و یا رعافی و امثال اینها مستحب است که امام احدی را پیش دارد هرچند از غیر مامومین باشد
و اگر امام پیش ندارد مستحب است که مامومین احدی را پیش دارند و مکروه است که کسی را پیش
دارند که باقامه نماز نرسیده باشد خصوصا هرگاه یک رکعت یا بیشتر را درک نکرده باشد و هرگاه
کسی را پیش دارند که یک رکعت یا بیشتر را درک نکرده است وقتی که مامومین برکعت آخر میرسند
امام بنشیند تا فارغ شوند و اشاره کند بطرف راست و چپ خود که سلام بگویند و بعد از آن
برخیزد و نماز خود را تمام کند مطلب هفدهم هرگاه بعد از نماز ظاهر شود که امام کافر بوده یا فاسق
بوده یا جنب بوده یا بی وضو بوده بر مامومین اعاده واجب نیست و نماز ایشان صحیح است و هرچند نیست

که امام با مامومین بگوید که من بیطهارت بودم و همچنین است حکم هرگاه معلوم شود که امام برخلاف قبله نماز
کرده بوده است و هرگاه این معنی در اثنای نماز معلوم شود اظهر آنست که نماز ماموم صحیح است
و تمام میکند بقصد انفراد و مخالفت امام با ماموم در مسائل فروع در غیر نمازی که با او میکنند ضرر ندارد
هرگاه در افعال نماز مخالفت داشته باشد مثل امام سوره را سنت داند و ماموم واجب داند یا آن که
جهر را واجب عینی داند پس در صحت اقتدا بآن نماز مشکل است و در صورتی که سوره را ترک کند اظهر
بطلان اقتدا است بجهة آنکه ماموم آن نماز را در نفس الامر باطل میداند هرچند بگمان او باشد و در
صورت عدم ترک امام با قصد استحباب هم در صحت اشکال است و اما بدون قصد استحباب
باین معنی که قصد تقرب اکتفا کند دور نیست که اقتدا صحیح باشد و اما هرگاه ماموم نماز جمعه را حرام داند
یا مقلد کسی باشد که حرام داند پس جایز نیست کردن از جهة اشکال و اما این معنی باعث فسق امام
نمیشود و در سایر نمازها با او اقتدا میتوان کرد چنانکه اول او اشاره کردیم باب دویم در منافیات
نماز است و در آن چند مطلب است مطلب اول حرام است قطع کردن نماز واجبی بدون سبب و جهة
در حال اختیار و اما هرگاه عذری باشد مثل آنکه غلام او گریخته بود اما در بین نماز دید یا کسی که از او
طلبی داشته و خواهد رفت و در بین نماز پیدا شد یا آنکه دشمنی یا درنده یا گزنده قصد جان او یا عرض او
داشته باشد و امثال اینها اسهل ترهم مثل فوت دینی که مستحق یا لقای حبیبی که بسیار مشتاق
او باشد و امثال اینها هم دور نیست که جایز باشد اما اینجا بخصوص وارد شده بجهة ادراک مستحبات
مثل اذان و اقامه که فراموش شده باشد یا بجهة ادراک قرائت سوره جمعه پس از آن هم اشکال ندارد
چنانکه پیش گذشت و بهتر اینست که نماز شکستن تمام جهة قطع نکند و هرکس حقیقت نماز را دانسته

و فهمیده که باکه مناجات و گفتگو میکند تا بسیار مضطرب نشود بر خود روا نبیند اند قطع نماز را خواه واجب
و خواه سنت مطلب دوم هرگاه در بین نماز از و حدث سر زند حکم حدث در حال تشهد اخیر در محل
خود مذکور شد و اما در غیر آن پس اگر میداند که در حال نماز است و عمدا حدث میکند نماز او باطل است
و هم چنین هرگاه بی اختیار حدث سر زند و هرگاه فراموش کند که در بین نماز است و بی اختیار از و حدث
سر زند بنا بر ظاهر انست که خلافی در بطلان نماز نیست و اما هرگاه بی اختیار از و حدث سر زند پس مشهور
و اقوی بطلان نماز است و بعضی گفته اند که دست بردارد و وضو بسازد و از همانجا که مانده است تمام
میکند و بعضی گفته اند که هرگاه با تیمم نماز میکند و چنین امری اتفاق افتد و آب بهم رسد وضو بسازد
و از همانجا تمام کند و در غیر تیمم باطل است و احتیاط اینست که در این صورت چنین کند و اعاده کند
مطلب سوم باطل میشود نماز بسخن گفتن بدو حرف یا بیشتر هرگاه از روی عمد باشد اما بیک حرف
پس از مبطل نیست مگر اینکه دلالت بر معنی و مطلبی کند مثل کلمه ق و ع که در لغت عرب ق بمعنی پرهیز
کن است و ع بمعنی بشنو و دلیل بطلان است که از یک مبطل است هرگاه سهوا تکلم کند پس از مبطل نماز نیست
نهایت سجده سهو واجب میشود و در این صورت فرقی نیست در اینکه گمان کند که از نماز فارغ شده و سخن
گوید یا در بین نماز سهوا سخن گوید و تنحنح مبطل نماز نیست بلکه جایز است بتنحنح مطلبی را هم
بفهماند مثل اینکه کسی در میزند و میخواهد که اعلام خود را خبر کند که به یقین کیست و همچنین جایز است
ادای مطالب کردن و تنبیه کردن بقرآن و ذکر و دعا مثل اینکه کسی خواهد که داخل خانه شود و
اذن خواهد بگوید ادخلوها بسلام یا کسی او را صدا میزند در نماز است بگوید سبحان الله و همچنین
امثال این ذکرها و مطلبها اما آه کشیدن در نماز پس دو حرف بیشتر از آن متولد شود پس آن

مبطل است مگر اینکه از خوف خدا باشد که در آن اشکال هست و اظهر جواز است و همچنین ناله کردن
هرگاه از دو حرف ظاهر مبطل است بلکه از حرفی ظاهر میشود که هرکه ناله کند سخن گفته است و لکن اظهر
انست که اگر دو حرف نشود باطل نیست مطلب چهارم هرگاه در نماز کسی سلام کند واجب است
در جواب او مثل آنکه او گفته است پس بگوید سلام علیکم و در جواب نگوید علیکم السلام و دور
نیست که هرگاه او سلام علیک بگوید در جواب او سلام علیکم توان گفت و لیکن اگر مثل همانچه
گفته است بگوید احوط است حتی اگر او بگوید سلام علیک و این السلام علیک بگوید خلاف احتیاط
کرده و همچنین زیاد کردن و رحمة الله و برکاته بر هرچه او گفته دور نیست که جایز باشد اما احوط
ترک انست هرگاه سلام کننده بگوید علیک السلام اظهر عدم وجوب است و احوط انست که
در جواب علیک بگوید بقصد قرآن و دعای بر آن شخص و همچنین هرگاه سلام ملحونی بگوید مثل سلام
علیک و سلام مالک و سلام علیکم و امثال اینها در اینجا احتیاط جواب دادن بیشتر است والبته ترک
نکند و احوط بلکه اظهر انست که اعتبار ما نقلت را هم بکند یعنی در جواب دو سلام اول سلام
علیک بگوید و در جواب اخری سلام علیکم بگوید و اما تحیات متعارفه غیر سلام مثل شب بخیر
و صباح بخیر و امثال اینها پس جواب دادن اینها در نماز صورت ندارد نه بسلام و نه بغیر و دور
نیست که بقصد دعا توان بعبارت قرآن جواب گفت نه بقصد رد تحیت و واجب است که جواب
سلام را چنان بگوید که آن شخص بشنود و اگر کر باشد حالی قدر بلند بگوید که آن گوش داری میشود
هرگاه جمعی باشند که بر اینها سلام کنند یکی که جواب گفت از دیگران ساقط است خواه همه در نماز
باشند یا بعضی در نماز باشند با وجود اینکه بعضی در نماز نیستند هم جواب از نماز ساقط نیست

و همه در تکلیف مساویند مگر اینکه آن شخص که نماز میکند جواب بگوید و بعد از آنکه او جواب گفت
اظهر انست که نمازگزار نمیتواند جواب بگوید و اما جایز است هر دو با هم جواب بگویند هرگاه کسی
جواب بگوید با و سلام نکرده بود مکتفی نیست و هرگاه ممیزی در میان این جمع باشد و جواب بگوید
اظهر انست که از دیگران ساقط میشود و احوط انست که یکی از مکلفین هم بقصد دعا جواب
بگوید نه بقصد رد سلام کرد گناه کار است اما نماز او باطل نیست و بعضی باطل دانسته اند و بعضی
گفته اند اگر در آن حال مشغول ذکر یا قرآن باشد باطل میشود اگر نه باطل نمیشود و این دو قول
ضعیفند و وجوب رد سلام فوریست نهایت هرگاه در اثنای آیه باشد یا کلمه ناتمامی داشته باشد
آیه و کلمه را تمام کند و جواب بگوید ضرر ندارد و بعضی علما سلام کردن بر مصلی را مکروه دانسته اند
و مشهور استحباب است و دور نیست که در اغلب اوقات چون باعث تشویش خاطر مصلی و ابتلای
او میشود خصوصا رد صلواتهای غلط ترک آن اولی باشد مطلب پنجم سنت است از برای
مصلی هرگاه عطسه کند یا مؤمنی عطسه کند اینکه بگوید الحمد لله رب العالمین و الصلوة علی محمد و آله
اجمعین چنانکه در غیر حال نماز هم سنت است و مشهور انست که سنت است در حال نماز کردن
بکسی که عطسه میکند باینکه بگوید یرحمک الله مثل حال در غیر نماز و بعضی در آن اشکال کرده اند
و بهتر انست که در جواب یرحمک الله گفته شود و یغفر الله لکم و یرحمکم و دور نیست که از برای نماز
گذار هم جایز باشد جواب گفتن هرگاه دیگری بگوید یرحمک الله مطلب ششم از جمله مبطلات نماز
فعل کثیر است در تحقق فعل کثیر است خلاف مثل ... در میان علما هست و مشهور در نهایت اشکال
است و انچه بفهم نامی حقیر اقرب است بحث اینست که هر کاری که خارج از افعال نماز است

هرگاه کسی بکند و اعتقاد طول بهم رساند که در عرف و عادت بگویند که از نماز دست برداشت از مبطل
نماز است مثل نماز گذارد و در بین بیل بدست گیرد و مشغول شود بر زمین شکافتن یا دار تو بدست
گیرد و شروع کند بجو بریدن و امثال اینها و اشکالی که بعضی کرده اند که اهل عرف را ربطی با فهمیدن
حکم شرع نیست پس چگونه حواله بعرف میشود جواب او اینست که ما صحت و فساد نماز را بعرف
رجوع نمیکنیم بلکه بیرون رفتن از این عمل دیگر را رجوع بعرف میکنیم و اهل عرف این معنی را میفهمند
هرچند حقیقت عمل نماز نشناسند اینقدر میدانند که اهل عرف مابین چیز نوشتن و بنا کردن و بین
خوردن و نماز کردن میکنند و حال مشغول شدن هر یک از اینها را میکنند و بنا بر این فرق مابین
عمد و سهو نخواهد بود و لیکن مشهور مابین علما اینست که هرگاه فعل کثیر را سهوا بکند نماز
او باطل نمیشود و بعضی دعوی اجماع هم کرده اند و بعضی از علما گفته اند که این در صورتیست که
بصورت نماز نشود الا باطل خواهد بود و بهر حال اظهر در نزد حقیر اینست که چنین که میگویند
از نماز دست برداشت و نماز نمیکند نماز او باطل است خواه عمدا باشد و خواه سهوا و از ملاحظه
احادیث بسیار معلوم میشود که کار بسیار تنگ نیست و در احادیث رخصت بر کارهای بسیار
وارد شده مثل کشتن مار و عقرب و کیک و شپش و پشه و شمردن رکعات نماز و عدد تسبیحات را
با سنگ ریزه و ریگ انداختن بجانب غیر از برای آنکه متوجه شود باو برای حاجتی که باو
دارد و شیر دادن طفل خود را در حال تشهد و دست مالیدن به پیشانی و شستن خون رعاف
در بین دست زدن بدیوار از برای خبر کردن کسی و دست بر هم زدن زن از خبر کردن کسی
و تنحنح کردن بقصد اینکه کسی را خبر کند که بیاید برای حاجتی و کلاه از زمین برداشتن عبد...

کذاشتن و امثال اینها ولیکن در همه جا مراعات این معنی بکنند که طول چنان نکشد که در عرف بگویند که از
نماز دست برداشت چنانکه در بعض اخبار وارد شده که هرگاه بیش کام برمیدارد و مار را میکشد مرخص است
ما که پشت بقبله نکند و همچنین شستن هرگاه بسیار طول بکشد بآن نماز اکتفا نکند و اعاده کند که آیا که این
فعل که من کردم فعل کثیر بوده یا نه و آیا محو صورت نماز باینها فعل میشود یا نه پس عدم اظهر بطلان نماز است
و احتیاط در حال خوب است خصوصا بملاحظه آداب نماز و حضور قلب و آنچه مطلوبست از آدمی از توجه
و آرام دل و بدن و خشوع و اما اکل و شرب پس اظهر آنست که مبطل نماز است مطلقا و بعض گفته اند
هرگاه فعل کثیر از و حاصل شود مبطل اوست و بهر تقدیر ظاهر آنست که هرگاه کسی چیزکی خورده باشد
و بعضی اجزاء بخند در بن دندان او مانده باشد و در بین نماز فرو برد ضرر ندارد و همچنین هرگاه شکر یا نبات
یا امثال اینها در دهان داشته باشد و بتدریج آب شود و بحلق فرو رود مبطل نیست بلکه بعضی گفته اند
هرگاه لقمه را قبل از نماز جاوید باشد و بعد از تکبیر احرام فرو برد هم مبطل نیست و این دور نیست و
استثنا کرده اند از اینها مثل نیز کسی را که در نماز وتر باشد و تشنه باشد و آب در نزدیک او باشد
و خوف کند که صبح شود و صبح آن شب را خواهد روزه بگیرد میتواند برود و آب بخورد و برگردد و نماز
خود را تمام کند و بعضی تجویز این معنی در مطلق نوافل کرده اند در هر حال و این در صورت عذر مذکور
دور نیست اما بدون عذر این حکم مشکل است و آنچه مذکور شد حکم صورت عمد است و اما در صورت
نسیان پس ظاهر آنست که خلافی نیست و بعضی دعوی اجماع کرده اند بر این مطلب هشتم هرگاه
کسی عمدا ضحک قهقهه بکند نماز او باطل میشود هر چند بی اختیار شود مثل اینکه بازیگری در پیش روی
او بازی کند که ضبط خود را نتواند کرد و اما هرگاه فراموش کند که در نماز است و بخندد نماز او باطل

نمیشود و تبسم کردن مبطل نماز نمیشود خواه عمدا باشد یا نسیانا و اما مطلق ضحک صدا دار یا ضحکی
که صدا نداشته باشد خالی از اشکالی نیست و احوط بلکه اظهر بطلان است و همچنین گریه کردن بجهة
امور دنیویه از قبیل تلف مالی یا فوت دوستی مبطل است و بعضی گفته اند که هر چند بی اختیار
شود و در گریه حکمش اینست بآنکه دلیل بسیار بیش از این افاده نمیکند که گریه کردن برای فوت
شدن امری از امور دنیا مبطل است و اما گریستن بجهة حصول مطلبی مثل مالی یا فرزندی پس دلیل
بر ابطال آن ظاهر نیست و بعضی از علما گفته اند که آنچه مبطل است گریه صدادار است و اما نه گریه بی صدا
و احوط اجتناب در دو است و اظهر آنست که هرگاه از روی فراموشی بگرید مبطل نیست و اما
گریستن از خوف خدا و خود را بگریه داشتن پس آن از افضل اعمالست و بهیچ وجه ضرری ندارد
مطلب هفتم هرگاه عمدا تمام بدن خود را از قبله بگرداند هر چند در ما بین مشرق و مغرب
باشد مبطل نماز است و اما هرگاه روی خود را بتنهائی از قبله بگرداند پس هرگاه پشت سر بگرداند
نماز او باطلست و اما گردانیدن بجانب مشرق و مغرب مبطل نیست و احوط اجتناب است و
کراهت اجتناب است و کراهت شدید دارد و اما التفات بچشم تنها پس آن در هیچ صورت مبطل
نیست و اما کراهت دارد و هرگاه سهوا التفات کند پس در آن خلافست و دور نیست که
حکم آن همان تفصیل باشد که در مبحث قبله مذکور شد و حکم کسی که نسیانا بغیر سمت قبله نماز کرده
باشد و احوط آنست که اعاده کند علم عمدا بداند و همچنین جاهل مسئله را مطلب نهم مکروه است
نماز کردن بجهة کسی که بول و غایط خود را نگاه دارد بلکه چنین است حکم باد و اگر در بین نماز او را
این حال عارض شود یا در وقت تنگ که دفع آنها باعث فوت نماز شود و اگر بسبب حبس آنها

متضرر نشود نماز کند و اگر متضرر میشود مشغول دفع آنها شود و بعد از آن نماز کند و مکروه است بازی
کردن با دست و ریش و سر و چیزها کشیدن و کلاه کج کردن و انگشتان خود را شکستن در حالی که
خواب آلود و مست خواب باشد و باید که با کسالت و سنگینی و بی رغبتی نباشد و با خشوع
و آرام دل و اعضا و جوارح باشد و با حضور قلب باشد و بفهمد که چه میگوید و با که سخن میگوید
و نمازی که حضور قلب در او نیست مثل بدنی بی روح است و قبول نمیشود از نماز مگر آنقدری از آن
که دل او متوجه آنست و روایت است که جناب امام زین العابدین ع در وقتی که بنماز می ایستاد مثل ساق
درختی بود و حرکت نمیکرد از او چیزی مگر چیزی که او را باد حرکت دهد و در وقتی که بنماز می ایستاد
رنگ آنجناب متغیر میشد و وقتی که بسجده رفت سر بلند نکرد تا اینکه عرق از او روان میشد و باید
نماز او چنان باشد که گویا وداع میکند از دنیا و این نماز آخرین اوست باب سیم در شک
و سهو و حکم آنهاست که در نماز حاصل میشود و مراد از شک آنست که مثلا نداند که فلان کار را
کرده است یا نه و هر دو طرف او مساوی باشد و هرگاه در نظر او یکطرف ظاهرتر باشد آن طرف
ظاهرتر را گمان میگویند و سهو عبارتست از فراموش کردن یعنی اینکه یقین کند که فلان کار
که بایست بکنم نکردم که فلان کار را نبایست بکنم کردم و این چند مطلب است مطلب اول
هرگاه کسی یک رکعت در نماز زیاد کند عمدا نماز او باطل است و همچنین هرگاه سهوا آن را زیاد کند و بخاطرش
نیاید تا برکوع برود خواه پیش از آن رکعت بقدر تشهد نشسته باشد یا نه و خواه تشهد خوانده
باشد یا نه و خواه در نماز چهار رکعتی باشد یا نه و اگر پیش از رکوع بخاطرش آید بنشیند و نماز را
تمام کند و سلام بگوید و نماز او صحیح است هرگاه یک رکعت نماز را کم کند عمدا نماز او باطل است

و هرگاه سهوا کم کند پس هرگاه بعد از سلام فعلی را که منافی نماز باشد بهیچ وجه بجا نیاورده باشد
و بخاطرش آید نماز را تمام کند بی اشکال و بر او چیزی نیست بغیر سجده سهو بجهة سلام گفتن و اگر
بخاطرش آید بعد از آنکه از او فعل منافی نماز سر زده باشد پس اگر آن فعل منافی مانند حدث و فعل
کثیر باشد که صورت نماز را محو میکند که حصول آنها عمدا و سهوا هر دو مبطل نماز است نماز
او باطلست و بعضی گفته اند تمام کند و در هر وقت که بخاطرش آید هر چند در شهری دیگر باشد و
قول اول اشهر است و اظهر و احوط است و اگر آن فعل منافی مانند سخن گفتن باشد که کردن آن عمدا مبطل
نماز است نه سهوا پس اقوی و اشهر آنست که نماز را تمام میکند و بر او اعاده لازم نیست و بعضی اعاده را
لازم دانسته اند و بعضی گفته اند در غیر نماز چهار رکعتی اعاده بکند و این دو قول ضعیفند
مطلب دویم واجب میشود سجده سهو در چند موضع از جمله آنها مواضعی بود که پیش گفتیم
در فراموش کردن یک سجده و تشهد و حرف زدن نسیانا هر چند در وجوب سجده سهو اشکالی بود
اما احتیاط در آن در نهایت تاکید است و ترک نکند دیگر در جائی که سلام بگوید در غیر موضع
خود و دیگر در شک میان چهار و پنج است بعد از اکمال سجدتین و بعضی واجب دانسته اند در
جائی که سهوا بایستد بجای نشستن یا بنشیند بجای ایستادن و این احوط است خصوصا هرگاه
فراموش در قیام و قعود بتنها باشد مثل اینکه سهوا تشهد را ایستاده بخواند یا قنوت را
نشسته بخواند و احتیاط در بعضی امثال این کمتر است مثل اینکه تشهد را یا سجده را فراموش کند
و برخیزد و پیش از رکوع بخاطرش آید و برگردد و بجا آورد واجب دانسته اند و بعضی زیاده و کمی که
سهوا در نماز حاصل شود و بعضی در شک کردن در زیاد و کمی واجب دانسته اند و بعضی در جائی که

شک کند در زیاد کردن و کم کردن رکوعی یا سجودی مشهور و اقوی در همه اینها عدم وجوب است
ولکن مستحب است **مطلب سیم** سجده سهو را باید بعد از سلام نماز بجا آورد خواه از برای زیادتی
باشد خواه از برای نقصان و واجب است در آن تشهد و سلام و احوط بلکه اقوی آنست که تشهد سبک
بگوید مثل اینکه اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله اللهم صل علی محمد و آل محمد و در سلام
هم اکتفا میتوان کرد بالسلام علیکم و واجب است ذکر در حال سجود و احوط بلکه اقوی آنست که ذکر مخصوص
که وارد شده است در حدیث بخواند و آن یکی از دو فقره است و هر یک را بگوید خوب است و آن دو
بسم الله و بالله اللهم صل علی محمد و آل محمد و دیگری بسم الله و بالله و صلی الله علی محمد و آل محمد سیم بسم الله
و بالله السلام علیک ایها النبی و رحمة الله و برکاته و واجب است در حال سجود که بر هفت عضو که
در سجده نماز مذکور شد سجده کند و بر چیزی سجده کند که سجده نماز بر آن صحیح است سجده کند که سجده نماز
بر آن توان کرد و احوط آنست که با طهارت باشد رو بقبله باشد و ساتر عورت داشته باشد و
مشهور اینست که واجب است نشستن ما بین دو سجده و اینکه بمجرد سر برداشتن اکتفا نتوان
کرد مانند سجده شکر و احوط آنست که تا بنده را آرام بعمل آورد و اشهر و اظهر آنست که تکبیر
احرام در اول سجده ضرور نیست همین نیت سجده کند بسجود و فقط نیت ان تکبیر دعا و یعنی
مستحب است الله و ان برای امام سنت است که در اول تکبیر بگوید تا مؤمنین مطلع شوند و بعد از
سر برداشتن هم بگوید چنانکه در بعضی روایات وارد شده است که واجب است که سجده ها را
بعد سلام بدون فاصله و بدون فعل منافی بجا آورد و اگر فراموش کند واجب است که هر وقت
بخاطرش آید بکند و اگر عمدا ترک کند اشهر و اقوی آنست که نماز او صحیح است و بعد از قوت فوریه

در وجوب آن اشکال است و احوط آنست که بجا آورد چنانکه در صورت سهو هرگاه که موجب سجده متعدد
باشد مثل فراموش کردن سجده و فراموش تشهد و سخن گفتن سهوا سجده های متعدد بکند خواه همه آنچه موجب
سجده است از یک جنس باشد مثل اینکه چند مرتبه سخن گفته یا از دو جنس شده اینکه سخن گفته و سجده هم
فراموش کرده و ظاهر آنست که هرگاه چند بین کلام متوالی سخن گفته باشد که در میان انها مثل نماز فاصله باشد
یک سجده کافیست هرگاه در بین انها متذکر بشود متعدد کند و بحق آنست که سجده ها را نیز بترتیب موجبات
متعدده بکند مثل اینکه اول سخن گفته و بعد از آن سجده فراموش کرده اول سجده برای سخن گفتن بکند و بعد از آن
برای سجده هرگاه فراموش کند از اجزای نماز چیزی را که قضای آن را بعد نماز باید بکند مثل تشهد و سجده اظهر آنست
که قضای سجده سهو را بر قضای آن مقدم میدارد **مطلب چهارم** هرگاه شک کند در عدد رکعات نماز دو رکعتی
مثل نماز صبح و جمعه و آیات و نماز سفر یا سه رکعتی مثل نماز مغرب یا در رکعت اول از نماز چهار رکعتی نماز او باطل است
و اما شک در اجزای این نمازها مثل قرائت و رکوع و سجده و تشهد و غیر اینها پس اظهر آنست که نماز او باطل
نمیشود و حکم آن همانست که سابقا مذکور شد مادام که از محل آن فعل نگذشته آن را بجا می آورد هرگاه گذشته است
نماز او صحیح است خواه رکن باشد و خواه غیر رکن در نماز آیات هرگاه شک در عدد رکعات باشد باطل
میشود و هرگاه در عدد رکوعها باشد بنا را بر اقل میگذارد مگر در صورتی که شک در آن باعث شک در رکعه
رکعتها باشد مثل اینکه شک کند که رکوع پنجم است یا ششم که در رکعت دویم میباید کرد و همچنین باطل میشود
نماز هرگاه اصلا نداند که چه قدر کرده است خواه باین نحو باشد که حیران باشد و نداند چه کار کرده است
یا نداند چند رکعت کرده است یا شک داشته باشد میانه هم چهار رکعت یعنی نداند که یک رکعت کرده
یا دو رکعت یا سه رکعت یا چهار رکعت یا بیشتر در همه این صورتها نماز او باطل است

هرگاه شک کند در دو رکعت آخر نماز چهار رکعتی پس صورتهای متعارف آن اغلب اوقات اتفاق آن حاصل میشود
پنج صورت است اول شک میانه دو و سه یعنی اینکه جزم به دو دارد اما شک دارد که آیا سه را هم کرده ام
یا نه و این در وقتی که از سجده دویم سر برداشته باشد و اما هرگاه پیش از سر برداشتن باشد مشهور بطلان
نماز است و مروی است که هرگاه سجده تمام بجا آورده باشد کافی باشد و نماز او صحیح باشد هر چند سر برنداشته
باشد و حکم این شک مشهور آنست که بنا را بر سه میگذارد و میگوید اینکه کرده ام سه است و یک رکعت دیگر میکند
و بعد از تمام نماز یک رکعت نماز احتیاط میکند ایستاده یا دو رکعت نشسته و یک رکعت ایستاده احوط است و
احوط آنست که نماز را هم اعاده کند دویم شک میانه سه و چهار در هر حال که باشد بنا را بر چهار میگذارد
و نماز را تمام میکند و دو رکعت نماز احتیاط نشسته یا یک رکعت ایستاده میکند و دو رکعت نشسته در اینجا احوط است
سیم شک میانه دو و چهار است هرگاه پیش از اکمال سجدتین نماز او باطل است بنحوی که مذکور شد اگر بعد از
اکمال سجدتین است بنا را بر چهار میگذارد و دو رکعت نماز احتیاط ایستاده میکند چهارم شک میانه دو و سه
و چهار است هرگاه پیش از اکمال سجدتین بنحوی که گفتیم نماز او باطل است و اگر بعد اکمال سجدتین باشد بنا را
بر چهار میگذارد و دو رکعت نماز احتیاط ایستاده میکند و دو رکعت نشسته و مشهور آنست که مخیر است
در تقدیم و تاخیر بعضی و احوط تقدیم دو رکعت ایستاده است علی الاظهر است و اگر بعد از بر خاستن
بیاد همین شک را بکند باز می نشیند و رکعت را تمام میکند و نماز احتیاط را میکند پنجم شک میانه چهار و پنج است
پس هرگاه شک کند بعد از اکمال سجدتین بجا آورد که گفتیم نماز او صحیح است تشهد میخواند و سلام میگوید
و سجده سهو جزما بجا می آورد و اگر در حال قیام است مشهور میان علما آنست که رکعت را خراب میکند و می نشیند
و تشهد میخواند و سلام میگوید و دو رکعت نماز احتیاط نشسته یا یک رکعت ایستاده میکند بجهة آنکه این بر

میگردد بشک میانه سه و چهار و بعضی سجده سهو را هم لازم میدانند و این حکم خالی از اشکال نیست و احوط
آنست که رکعت را تمام میکند و نماز را اعاده کند و اما هرگاه بعد از رکوع و پیش از اکمال سجدتین باشد خواه
از رکوع سر برداشته باشد یا نه پس در آن تردد است و اظهر در نزد حقیر صحت است و احوط اتمام و اعاده است
و محقق قول بعضی علما آنست که بعد از دخول در رکوع حکم صورت اول دارد که تمام میکند و دو سجده سهو
میکند و این ضعیف است در اینجا ضروریات اشاره بچند فایده اول اینکه واجب است در نماز احتیاط
نیت و تکبیر و قرائت و تشهد و سلام در عوض تسبیحات اربع جایز نیست و آن نماز سوره و قنوت ندارد
و مشهور وجوب فوریت است بعد نماز اظهر عدم وجوب است ولکن احوط است هرگاه فعل منافی از
پیش از نماز احتیاط صادر شود اظهر عدم بطلان نماز است پس هرگاه بعد نماز حدثی از او سر زند و
بسازد و نماز احتیاط را بجا آورد هم چنین اجزای فراموش شده قضا باید کرد مثل تشهد و سجده اظهر آنست
که فعل منافی میان آن ضرر ندارد و اما شرایط نماز مثل از قبله و طهارت و اداء و در وقت در آن معتبر است
و احوط آنست که آنها را فوراً بجا آورد و مشهور در آنها نیز وجوب فوریت است و هرگاه کسی نماز احتیاط را
عمدا ترک کند و در آن دو وجه است اظهر آنست که گناه کار است اما نماز او باطل نمیشود و واجب است
برا و کردن نماز احتیاط را بکند و اما اگر سهوا ترک کرده باشد پس هر وقت بخاطرش آید بجا آورد
و بر او معصیتی نیست و هرگاه اجزای منسیه نماز را عمدا ترک کند نیز اظهر عدم بطلان نماز است هر چند گناه
کار است و هرگاه وقت بیرون رود باز آن را ترک نکند و همچنین هرگاه فراموش کرده باشد نماز او صحیح است
در هر وقت بخاطرش آید بکند هر چند وجوب قضای آن در خارج وقت معلوم نیست دوم اینکه هرگاه بعد از
نماز معلوم شود عدم احتیاج بنماز احتیاط نیست و هرگاه یقین کند که نماز او ناقص بوده است بیک رکعت

یا دو رکعت پس از ان ظاهر گشت که سهوا سلام گفته باشد و یک رکعت یا دو رکعت فراموش کرده باشد و حکم
ان پیش گذشت پس باید ان نقصان پیش از فعل منافی بجا آورد و دو سجده سهو بکند و هرگاه بعد احتیاط معلومش شود
که احتیاجی نبود برو چیزی نیست و ثواب نافله دارد که معلومش شود که نماز او ناقص بوده و احتیاج بان نبوده هم
برو چیزی نیست بی اشکال بجهة میرسد در وقتیکه نماز احتیاط موافق نقصان نبوده باشد مثلا اینکه شک کرده
بود میان سه و چهار و دو رکعت نشسته کرد و بعد بخاطرش آمد که دو رکعت کرده بوده است و همچنین کسی
که شک میان دو و سه و چهار کرده باشد و دو رکعت ایستاده احتیاط کرد و بخاطرش آمد که سه رکعت کرده
بود و احوط در این صورتها اعاده نماز است و هرگاه در اثنای نماز است احتیاط معلومش شود که احتیاج بان نیست
نماز را بهر جا میرسد قطع کند و چیزی نیست و دور نیست که به نیت نافله تمام کند ثواب ان را داشته باشد و اگر بخاطرش
اید که احتیاج بان هست و نماز او ناقص بوده پس اگر پیش از رکوع اولی بخاطرش آید شهید فرموده است که دست
بر دارد و نقص نماز خود را تمام کند و زیادتی تکبیر احرام ضرر ندارد و این خالی از اشکال نیست چنانکه خواهیم گفت
و اما اگر بعد از رکوع بخاطرش آید پس در ان اشکال بیشتر است و احتمال دارد که مجزی نباشد مطلقا و اینکه
مجزی باشد اگر موافق ناقص باشد و مجزی نباشد اگر مخالف باشد و بنا بر مجزی بودن احتمال دارد که با نیت
تکلیفا و دلالت بابد را کتفا نکند و احتمال دارد که باید تشهد کند در نماز احتیاط بعید نیست و لکن اقوی
و زیاد کردن رکعتی دیگر تا اینکه موافق قدر ناقص شود این احتمال دویم دلیل ندارد و انچه در نظر حقیر دور نیست
اینست که در صورت موافقت نماز احتیاط با نقص نماز بشود که در شرع وارد شده علم بصحت کنیم و بگوئیم که
نماز احتیاط را تمام کند هر چند پیش از رکوع بخاطرش آید در صورت مخالفت اعاده کند نماز را و احوط انست
که در هر جا که یقین بنقصان کرد اعاده بکند خواه بعد نماز و خواه در اثنا و روایت عمار ساباطی دلالت

دارد بر انکه هرگاه بعد نماز بخاطرش آید نقصان موافق اعاده در کار نیست و دو دلیل بان حرفی نیست **سیم** هرگاه
بر مکلف نماز احتیاط باشد و قضای اجزای نماز هم باشد اظهر انست که مختار است در تقدیم و تاخیر هر یک و اولی تقدیم
چیزیست که سبب ان مقدم باشد و هرگاه دو نماز احتیاط بر او باشد مثل انکه شک کند میان دو و سه و بنا را بر سه گذارد
و بعد از ان شک کند میان چهار و پنج و حال قیام مقدم دارد انرا که سبب ان مقدم است و هم چنین اجزای منسیه
هرگاه متعدد باشند انها را بترتیب بجا آورد **چهارم** هرگاه کسی بر او نماز احتیاط واجب شد جایز نیست نماز را
اعاده کند و ترک احتیاط بکند و اگر بکند هم صحیح نیست بلی اگر کسی نمازی را که در ان شک کرد موجب احتیاط شد
هرگاه بهم زند و از سر گیرد نماز او صحیح است هر چند گناهکار باشد **پنجم** اظهر انست که اگر کسی نماز دیگر پیش از
نماز احتیاط بکند صحیح است عقاب بر او هم نیست و بنا بر قول بفوریت گناهکار است بلکه بنا بر وجهی باطل است
و اگر نسیانا نماز دیگر بکند پس شیخ گفته اند هرگاه نماز سنتی است یا نماز واجبی است محقق بعد آنست که نماز گذشته
نماز باطل است و اگر بر عدول نیت میکند صحیح است و این قول دلیل معتمدی ندارد و دور نیست که جایز باشد
که نماز را تمام کند و بعد از ان نماز احتیاط را بکند یا نماز را خراب کند و نماز احتیاط بکند پس هرگاه کسی ظهر را فراموش
کند و داخل عصر شود میتواند بر هم زند نماز احتیاط را بکند و عصر را از سر گیرد یا عصر را تمام کند و بعد از ان نماز
احتیاط را بکند **تنبیه** در کتاب احتجاج طبرسی روایت کرده از محمد ابن عبد الله بن جعفر حمیری انکه او نوشته
بود بسوی حضرت صاحب الامر ع در مسئله که سؤال میکرد از انجناب مردی که نماز ظهر را کرد و داخل شد در نماز
عصر پس چون دو رکعت از نماز عصر کرد یقین کرد که ظهر را دو رکعت کرده بوده است چه میکند انحضرت در
جواب فرمودند که اگر امری در میان دو نماز رو داده باشد که نماز بسبب ان قطع میشود اعاده کند هر دو
نماز را و اگر امری رو نداده است میگرداند دو رکعت اخر را تتمه از برای نماز ظهر و بعد از ان نماز عصر را میکند

و شهید ثانی در روضة الجنان اشاره باین حدیث کرده و این از مواضعی شمرده که زیادتی رکن در ان ضرر ندارد
و عمل باین حدیث مانعی ندارد **مطلب ششم** هرگاه یکی از دو طرف شک غالب و ظاهر باشد خواه در اول بار یا بعد از
انکه مساوی بودند رجحان ظاهر شود بنا را بر ان باید گذاشت و این اظهر میباشد پس هرگاه اقتضای ان صحت
است بنا را بر صحت میگذارد و اگر ابطال نماز است بنا را بر بطلان میگذارد و دیگر نماز احتیاطی در کار نیست هر چند که
... دلالت بران دارد مثل انکه هرگاه شک کند میان سه و چهار و گمان او بر سه باشد باید بنا را بر سه گذارد
و یک رکعت دیگر بکند و هرگاه گمان او بر چهار میگذارد و بهمان اکتفا میکند و هرگاه گمان کند که پنج رکعت کرده نماز او
باطل است و همچنین سایر صورتها و اختلاف فقها اشهر و اظهر انست که فرقی نیست در این حکم میان دو رکعت
اخر نماز چهار رکعتی و دو رکعت نماز اول دو رکعتی و سه رکعتی و همچنین فرقی نیست ما بین اعداد رکعات و اجزای
نماز و بعض اخبار معتبره دلالت دارد بر انکه در صورت ظن سجده سهو بکند و عمل با ان بر نیت استحباب خوبست
بدانکه شهید ثانی رحمه حکم کرده است بوجوب تروی یعنی هرگاه شک عارض شود فورا حکم بمقتضای
ان نکند بلکه تامل کند و تفکر کند پس اگر بعد از این بر او ظن حاصل شد بمقتضای ان عمل کند و اگر نه عمل
بمقتضای شک کند و این قول قوی است و حدیث معتبره دلالت بران دارد چنانکه در کتاب غنایم الایام ذکر کرده ایم
مطلب هفتم هرگاه امام شک کند در چیزی و ماموم شک نداشته باشد امام بماموم رجوع کند
و شک کند که آیا سه رکعت کرده ام یا چهار رکعت و ماموم را اعتقاد این باشد که سه رکعت کرده است
و بفهماند امام که سه کرده است مثل اینکه بگوید سبحان الله یا بگوید بحول الله وقوته اقوم و اقعد که از ان
بفهمد که باید بر خیزد پس امام عمل میکند بحفظ ماموم و مثال صورت عکس واضح است و این مسئله
در صورت حصول یقین بجهة یکی از انها واضح است و اشهر و اظهر انست که هرگاه یکی از انها ظن داشته

و دیگری ظن یا یقین بخلاف و مشهور انست که ظان رجوع میکند بصاحب یقین و در این اشکال هست مگر انکه ظن
صاحب ظن بسبب یقین دیگری مبدل شود بظن بخلاف ان و هرگاه هر یک از انها یقین داشته باشند بخلاف دیگری
هر یک بیقین خود عمل میکنند و همچنین هرگاه هر یک ظن داشته باشند بخلاف دیگری و اما هرگاه هر دو در شک باشند
پس اگر شک در هر دو یکی است مثل انکه هر دو شک کرده باشند میان سه و چهار پس هر دو بمقتضای شک خود
عمل میکنند و هرگاه شک ایشان مختلف باشد پس اگر رابطه میان انها هست رجوع میکنند بان رابطه مثل انکه
یکی شک کند میان دو و سه و دیگری شک کند میان سه و چهار پس هر دو بنا را بر سه میگذارند بجهة انکه یکی از انها
یقین بسه دارد و یکی دیگر یقین بعدم چهار و نماز احتیاط بر هیچیک نیست و همچنین هرگاه یکی شک کند میان
سه و چهار و دیگری میان دو و سه و چهار حکم هر دو راجع میشود بشک میان سه و چهار علی هذا القیاس صور باقی
دیگر و فرقی نیست میان انکه یکی از شکها مبطل باشد مثل اینکه یکی شک کند میان یک و دو و دیگری یقین دارد
که دو است یا دیگری شک دارد در دو و سه بعد اکمال سجدتین پس در هر دو صورت بنا را بر دو میگذارند و هرگاه
از امام و ماموم بدیگری رجوع میکنند هر چند ظن بجهة ان حاصل نشود بلکه هر چند ماموم که امام بان رجوع
میکند فاسق باشد و جایز نیست رجوع کردن امام و ماموم بغیر ایشان هر چند عادل باشد مگر در صورتی
که ظنی از برای او بسبب ان شخص حاصل شود و بدانکه اگر امام کاری کند که موجب سجده سهو باشد بر
لازم است سجده هر چند که از ماموم سهوی حاصل نشود و بر او سجده لازم نیست هرگاه موجب سهوی از او
حاصل نشود هر چند از ماموم حاصل شود و اما ماموم پس در او خلاف است و اشهر و اظهر انست که هرگاه از او
سهوی حاصل نشود بر او سجده لازم نیست هر چند از امام سهو حاصل شود و احوط کردن سجده است
و هرگاه از او سهوی حاصل شود بر او سجده لازم است هر چند از امام سهوی حاصل نشود بدانکه هرگاه ماموم

مسبوق باشد بیک رکعت هرگاه امام سهواً یک رکعت زیاد کند جایز نیست که ماموم یک رکعت از خود را با او
اقتدا کند مطلب هشتم هرگاه کسی کثیر الشک (بسیار) شک کند در نماز بحدی که در عرف و عادت بگویند که فلانی بسیار شک میکند
و نماز آن شخص هم از اعلام روایت است و این معنی میتوان یافت پس چنین شخص اعتنا بشک خود نمیکند و عمل بمقتضای
آن نمیکند بلکه بنا بر صحت میگذارد پس هرگاه اقتضای صحت این است که آن فعل مشکوک فیه را کرده است
باید آن را کرده داند و اگر آنست که نکرده [illegible] مثل آنکه هرگاه شک کند میان سه و چهار بنا را بر چهار میگذارد و دیگر
نماز احتیاط را نمیخواهد و هرگاه شک میان چهار و پنج کند بنا را بر چهار میگذارد و دیگر سجده سهو هم نمیخواهد
و همچنین هرگاه شک کند که یک سجده کرده ام یا دو بنا میگذارد که دو تا کرده ام و اگر شک کند که دو تا کرده ام یا
سه تا بنا را بر دو میگذارد و هم چنین حق اینست که این رفتار واجب است حتی آنکه بعضی این را از باب رخصت دانسته اند
و آن ضعیف است و قول دیگر هم در مسئله هست که مختار است میان این رفتار و میان بنا گذاشتن
بر اصل اقل ضعیف است و بنا بر آنکه از ظاهر بسیاری اخبار و کلام بعضی از علما ظاهر میشود و حکم کثیر السهو مثل کثیر
الشک باشد و آن بغایت مشکل است و بعضی از علما دعوی اجماع کرده اند که کثیر السهو واجب است بر او
که بجا آورد آنچه را فراموش کرده در محل خود و قضا کند آنچه قضا کردنی است هرگاه از محل خود بگذرد و آنکه
باطل میشود نماز هرگاه از محل بگذرد و رکن باشد و دیگر نقل کرده اند از علما که سجده سهو از او ساقط است
و اولی آنست که سجده را هم ترک نکند بلکه از بعضی علما نقل کرده اند که کثیر السهو مثل شک او اعتبار
ندارد و این سخن بسیار دور نیست ولکن احوط آنست که حکم را مخصوص کثیر الشک دانیم و لفظ سهو را در اخبار
[illegible] حمل بر شک کنیم و در عنوان عمل کنیم بمقتضای احکام سابقه که در محل خود گذشت و فرقی نیست در
مسئله کثیر الشک ما بین شک در دو رکعت اوّل یا دو رکعت اخیر و نماز دو رکعتی و سه رکعتی و در عدد رکعات

واجزاء نماز و غیر اینها از کثیر الشک در وضو و غسل و طهارت و نجاست و نیت عبادات هم بیک حکم دارد حتی
در [illegible] مثل آنکه کسی بسیار شک کند که چیزی در بدن یا جامه من بود [illegible] و از اینجهت ملوث [illegible] آب دهان می اندازد
بجا استعمال در بعضی موارد هست مثل آنکه یا کثیر الشک در نماز تنها در وضو شک او اعتبار دارد یا به عکس و همچنین
کثیر الشک در قرائت تنها یا علم او در شک و اجزاء نماز جاریست یا نه [illegible] که اقتضا میکند بر آنچه
گفته شد و او ثابت شود در عنوان عمل بمقتضای شک میکند و چنانچه تحقق کثرة شک رجوع بعرف میشود
در خروج از آن هم رجوع بعرف میشود هرگاه شک کند که آیا کثیر الشک شده ام یا نه بنا را بر عدم میگذارد
مگر آنکه بیابد که این هم از ملوث شیطان است در این وقت بنا را بر کثرة شک میگذارد و همچنین هرگاه شک
در خروج از کثرة شک کند بنا را بر کثرة شک میگذارد تا علم بهم رسد که کثیر الشک نیست و چون
عقل و نقل دلالت میکند بر آنکه غلو شک و وسواس شیطانی است پس باید علاج آن کرده شود و یکی
از معالجات آن واعتنائی بر آن است و بنا بر صحت گذاشتن چنانکه گذشت و آن برای این معنی
راههای دیگر هم هست و از جمله آنها تفکر در عظمت الهی و ذلت و خواری خود و آنکه حیوة و موت
و روزی و نفع و ضرر او بمشیت و قدرت اوست و آنکه او دانای آشکار و نهانست و آنکه در اینحال
با او مناجات و مکالمه میکند و حیا و نهایت آن در نظر داشته باشد و تفکر کند در فانی بودن لذات
دنیا و باقی بودن نعمتهای آخرت و عظمت آنها پس در اینحال [illegible] نظر او بحقارت [illegible] دل
او متوجه عبادت میشود و شک کم میکند و دیگر آنکه پناه ببرد بخداوند تعالی از شیطان چنانکه وارد
شده که هرگاه داخل نماز شوی التفات شهادت خود را بر ران چپ بزن و بگو بسم الله و بالله
توکلت علی الله اعوذ بالله السمیع العلیم من الشیطان الرجیم چنین کردی شیطان از تو دور میشود و

در روایتی دیگر وارد شده که داخل بیت الخلا میشوی بگو اعوذ بالله من الرجس النجس الخبیث المخبث الشیطان الرجیم و معالجاتی دیگر هم وارد شده از جمله حساب نماز را بسنگ ریزه نگاه داشتن یا با انگشتان یا بانگشتری یا نگاه داشتن جای بجای کردن انگشتری [illegible] و از جمله نماز را سبک کردن و سوره کوچک خواندن و تسبیحات در رکوع و سجود یکبار گفتن است و تفاوت این معالجات بتفاوت مراتب اشخاص است در کثیر الشک و ضعف آن **مطلب نهم** هرگاه کسی در عدد رکعات نماز شک کند جایز است که بنا را بر اکثر گذارد و افضل است که بنا را بر اقل گذارد و اظهر آنست که هرگاه شک کند در اجزای نماز نیز بنا را بر صحت میگذارد و بر نهجی که در کثیر الشک گفتیم و احوط آنست که احتمال شک دارد و او بجا آورد مگر اینکه در اینجا نیز کثیر الشک شود هرگاه شک در عدد نماز کند نه در عدد رکعت مثل اینکه شک کند که دو رکعت که دو رکعت اول نماز ظهر است یا دو رکعت دویم اظهر در آن نیز جواز بنا بر اکثر است و احوط بنا بر اقل است چنانکه اظهر هم هست **مطلب دهم** هرگاه شک کند که نماز کرده است یا نه و اگر وقت نماز باقی باشد نماز را بجا آورد و اگر وقت بیرون رفته بود چیزی نیست و شک بعد از نماز اعتبار ندارد بنا بر صحت میگذارد و می رود مثل اینکه بعد نماز شک کند میان سه و چهار بنا را بر چهار میگذارد و نماز احتیاط براو واجب نیست و اگر گمان او بیکطرف غالب شود پس اگر گمان او موافق صحت نماز است پس در آن اشکالی نیست مثل اینکه در صورت مذکوره گمان او بر چهار [illegible] که اینطور باشد که یکرکعت کم کرده است و احوط آنست که برخیزد و یک رکعت دیگر بکند چنانکه در صورتی میکرد که یک رکعتی سهو کرده بود و [illegible] اظهر آنست که نماز او صحیح باشد و احتیاط بان کار نمیکند و هم چنین اظهر در صورتی که گمان کند که یکرکعت زیاد کرده است هم صحت است و اعتنا بگمان نمیکند و احتیاط اعاده

بطلان نماز هست و احوط اعاده است **مطلب یازدهم** هرگاه شک کند در عدد رکعات نماز احتیاط یا در اجزاء آن یا در عدد سجدهای سهو یا در اجزای آن یا در اجزای تشهد و سجده که بعد نماز قضای آنها میکند هیچیک از اینها اعتنا نمیکند و بنا را بر صحت میگذارد هرچند از محل خود تجاوز نکرده باشد و سجده سهو هم برای لازم نمیشود هرگاه شک کند در اینکه شک کردم یا نه در اینهم اعتنا نمیکند و نماز هم ضرر ندارد و اما اگر شک کند که آیا شکی که کرده بودم ما بین دو و چهار بود یا سه و چهار پس از آن بر میگردد بشک میان دو و سه و چهار و دو رکعت ایستاده و دو رکعت نشسته میکند و همچنین هرگاه شک کند که آیا آن شک میان دو و سه بود یا سه و چهار و همچنین قیاس کن بر این نظایر آنرا و هرگاه شک کند در فعلی از افعال نماز و هنوز از محل آن تجاوز نکرده باشد که آیا بعد از شک آنرا بجا آورده یا نه اظهر آنست که بجا می آورد و احتمال سقوط هم دور نیست و همچنین هرگاه سهوی در نماز احتیاط یا سجده سهو یا اجزاء منسیه حاصل شود از محل خود گذشته باشد اعتنا نمیکند و اگر بر جای خود باشد احوط بلکه اظهر آنست که آنرا بجا می آورد و احوط که در نماز احتیاط اعمال نماز را جاری کند پس اگر رکنی را فراموش کرده باشد و از محل خود بگذرد باطل است و نماز احتیاط را اعاده کند اما وجوب آن معلوم نیست و همچنین سجده سهو اگر سهو در موارد مذکوره باشد نیست [illegible] هرگاه شک کند که آیا نماز احتیاط را کردم یا نه پس باید که نماز را بجا آورد و همچنین هرگاه شک کند که سجده سهو را کردم یا نه و همچنین اجزاء منسیه و اما هرگاه شک کند که آیا آنچه را فراموش کرده بودم یک سجده بود یا تشهد بود احوط آنست که هر دو را قضا کند و یک دفعه سجده سهو بجا آورد و اگر شک کند که آنچه را فراموش کردم رکوع بود یا سجده احوط آنست که سجده را با سجده سهو بکند و نماز را هم اعاده بکند و دور نیست که بگوییم که در هر دو صورت نه قضای فراموش شده بر او هست و نه اعاده بلی سجده سهو در صورت اولی لازم است

باب چهارم

در فوایت و احکام قضا است و در آن چند مطلب است **مطلب اول** واجب است قضا بر کسی که ترک کند نماز واجبی را با وجود شرایط یا اخلال کند بان بسبب یا فراموشی و بر دیوانه و طفل نابالغ قضای واجب نیست هرچند بالغ و عاقل شود و همچنین واجب نیست بر حایض و نفسا قضای نماز مگر اینکه در آخر وقت پاک شوند بقدر آنکه غسل بکنند و یک رکعت نماز یا بیشتر توانند کرد که در اینوقت اگر ترک کرده باشند قضا واجب است بخلاف آنکه هرگاه در اول وقت بقدر طهارت و یک رکعت نماز یا بیشتر پاک باشند و بعد از آن حایض و نفسا شوند که در اینجا قضا نیست مگر اینکه بقدر تمام نماز پاک بوده باشند و هرگاه کسی در وقت نماز آب داشته باشد [illegible] چنانکه گفتیم که از او ساقط است و لکن اظهر وجوب قضا است و همچنین هرگاه کسی مست کننده بخورد یا چیزی بخورد که او را خواب ببرد بر او قضا واجب است و اظهر آنست که هرگاه کسی او را بر این چیز جبر کرده باشد یا نادانسته خورده باشد هم قضا واجب است و بر کسی که بیهوش شود قضا واجب نیست بلکه مستحب است هرچند بیهوشی [illegible] باشد [illegible] و هرگاه خود کاری کند که بیهوش شود هم اظهر عدم وجوب است ولکن احوط آنست که ترک نکند و واجب نیست قضا بر کافر اصلی هرگاه مسلمان شود بخلاف مخالفین [illegible] اینست که ما دامیکه بر طریقه خود باقی باشند عبادات ایشان صحیح نیست و [illegible] باشند یا جاهل باشند بوجوب اجتهاد و تحقیق مذهب و [illegible] باشند و شاید که اعمال ایشان را هم ثواب باشد و هرگاه از طریقه خود دست بردارند و شیعه اثنی عشری بشوند و اعمالی که کرده باشند در مذهب خودشان صحیح بوده باشد پس دیگر بر ایشان قضا واجب نیست در هیچ عبادتی بغیر از زکاة که بغیر شیعیان داده اند [illegible] و این بفضل الهی است نه از آن راه است که عبادات ایشان در واقع صحیح بوده است و حق تعالی بایشان ثواب هم کرامت میکند

یا برای اعمال و اگر ترک عبادت کرده بوده اند یا عبادات ایشان در مذهب خودشان صحیح نبوده و هرچند در مذهب ما صحیح باشد پس در اینصورت قضا ساقط نیست و بعضی [illegible] میدانند که مذهب ما صحیح باشد هرچند در مذهب ایشان باطل باشد و این مشکل است و اما مرتد پس بر او واجب است قضای ایام ردت خواه نماز کرده باشد یا نه و خواه [illegible] کرده باشد یا نه و اظهر آنست که مرتد فطری یعنی مسلمان زاده که مرتد شده باشد توبه او در باطن مقبول باشد و هرگاه [illegible] و [illegible] او قبول شود [illegible] او پاک شود و [illegible] قبول شود و قضای که میکند صحیح باشد و اگر نه تکلیف ما لا یطاق لازم می آید **مطلب دویم** نماز جمعه و عید قضا ندارند اما نماز آیات پس هرگاه علم بهم رسانند بحصول آیات و ترک کند نماز را تا وقت بیرون رود عمدا یا سهوا پس مشهور و اقوی وجوب قضا است هرچند در خسوف و کسوف تمام قرص گرفته باشد و در زلزله و سایر آیات [illegible] اظهر آنست که در مدت عمر ادا باشد پس [illegible] بقصد ادا کردن بعد زوال آیات است هرگاه علم بهم رساند تا آیات منقضی شوند پس کسوف و خسوف اگر که اگر تمام قرص آفتاب یا ماه گرفته بوده است قضا بر او واجب است مثل صورت علم با ان هرگاه تمام گرفته بوده است اشهر و اقوی عدم وجوب قضا است و اما زلزله و سایر آیات پس اظهر وجوب قضا است بعد از حصول علم بان هرچند [illegible] از آیات بهم رسد والله العالم بالاحکام **مطلب سیم** قضای نوافل یومیه مستحب موکد است مگر اینکه بسبب [illegible] از جانب خدا ترک باشد که در آن تاکید کمتر است و عبد الله بن سنان بسند صحیح از حضرت صادق [illegible] روایت کرده است گفت که عرض کردم بخدمت آنحضرت که [illegible] که بر او هست از نماز [illegible] بسیار [illegible] از بسیاری [illegible] است پس هرگاه چنین کند بجا آورده است بعضی از آنچه بر او هست و

شاید بتوان گفت از اینکه ابتدا بکند که بقضا خود مساوی آنچه فوت شده بجا آورده باشد پس بعد از آن گفت
که عرض کردم بخدمت آنحضرت که آن مرد قادر نیست بر قضا پس فرمود که اگر بسبب مشغول بودن بتحصیل معیشت خود
بوده قادر نیست بر قضا یا مشغول برآوردن حاجت برادر مؤمن خود است پس بر او چیزی نیست و اگر بجهت مشغول
شدن بجمع دنیا و بسبب مشغولی بدنیا نتوانست قضا بکند پس بر او قضا هست و اگر قضا نکرد ملاقات خواهد کرد
خدای خود را در حالتی که سبک و خوار شمرده است او و ضایع کرده است حرمت پیغمبر خدا را گفت که عرض کردم
که قادر بر قضا نیست آیا چیزی است که تصدق کند در عوض آن پس آنحضرت سکوت طولانی فرمودند پس
فرمود که پس تصدق کند بصدقه عرض کردم که چه چیز تصدق کند فرمود بقدر وسع و طاقت خود و ادنای آن
مدیست از برای هر مسکینی بجای هر نماز عرض کردم چه قدر نماز است که واجب است در او مدی از برای هر
مسکینی فرمود از برای هر دو رکعت از نماز شب یک مد و از برای هر دو رکعت از نماز روز یکی پس عرض کردم
که توانائی ندارد پس فرمود که الحال از برای هر چهار رکعت از نماز روز یکی بدهد عرض کردم که
قادر نیست فرمود پس الحال یکی از برای نماز شب بدهد و یکی از برای نماز روز و ستة مرتبه فرمود نماز
افضل است و مشهور استحباب تعجیل قضاست پس که در شب فوت شده در همان روز قضا کند و نمازیکه
در روز فوت شده در همان شب بجای آورد و انتظار نکشد که تا علم شب تا در شب قضا کند و نماز روز را
در روز و بعضی از علما قائل شده‌اند باستحباب موافقت در روز و شب بعضی قضای نماز شب را در
شب کند و روز را در روز و اول اقوی است **مطلب چهارم** هرگاه چند نماز از کسی فوت شده باشد
در ترتیب از اداء آنها باشد واجب است که بهمان ترتیب قضا بکند و قول ثانی چنانچه که مستحب است
و آن ضعیف است و آنچه از احادیث ظاهر میشود علم ترتیب نمازهائیست که پیوسته باشد مثل آنکه

نماز ظهر و عصر یکروز از او فوت شده یا عصر و مغرب یکروز و هم چنین اما مثل آنکه نماز ظهر یکروز فوت شده
باشد و نماز مغرب روز بعد از آن نماز صبح روز سیم پس دلالت احادیث بر وجوب ترتیب در آن
ظاهر نیست هر چند ظاهر کلام اکثر فقها بلکه صریح بعضی در هر دو صورت است و رعایت ترتیب احوط است
و هم چنین ظاهر کلمات ایشان آنست که ترتیب در روزها و ماهها و سالها هم معتبر باشد هر چند دلالت
اخبار بر آنها واضح نیست و از اینجا معلوم میشود حال نماز استیجاری که جمعی بیکدفعه میگیرند هم
بیکبار میکنند و دور نیست که جماعت هم نتوانند کرد که یکی امام باشد و باقی ماموم هر چند احوط
در آن هم رعایت ترتیب است لیکن وجوب آن معلوم نیست و ملاحظه این مطلب هم میشود بآنکه در روز
قضا ترتیب را شرط نکرده‌اند هر چند در عقد استیجار هم باشد و اما اگر جاهل بترتیب باشد پس اقوی عدم
وجوب ترتیب است و بعضی قائل بوجوب شده‌اند و چون این ممکن نیست مگر بتکرار نماز پس واجب دانسته‌اند
تکرار نماز را قدری که علم بحصول ترتیب بهم رسد پس هرگاه کسی نماز ظهر را از دو روز ترک کرده باشد
و نماز عصری از روز دیگر و نداند کدام بوده است میگویند که باید یک نماز ظهر میانه دو نماز عصر بکند
یا یک نماز عصر میانه دو نماز ظهر بکند پس باید سه نماز بکند تا ترتیب حاصل شود بعلاوه که اگر ظهر و عصر و
مغرب هم از روز دیگر از او فوت شده باشد و نداند کدام پیش است از سه گانه‌ها که گفتیم یکبار پیش از نماز
مغرب بکند و یکبار بعد از آن که هفت نماز میشود هرگاه بعلاوه از سه نماز عشاء هم از او فوت
شده بر نهج سابق هر هفت نماز را یکبار پیش از عشا بکند و یکبار بعد که پانزده نماز میشود و
همچنین این قول موجب عسر و حرج است و مشقت عظیم است را باید بگوئیم عیبی خلاف کرم است
که ترتیب واجب نباشد و اما هرگاه غیر نماز یومیه فوت شده است مثل نماز کسوف و خسوف و زلزله

پس اظهر آنست که در انجام مراعات ترتیب لازم نیست هرچند علم بترتیب داشته باشد و همچنین لازم
نیست ترتیب بجا آوردن میان انها و نماز یومیه مثل اینکه کسی نماز کسوف و نماز ظهر از او فوت شده باشد
لازم نیست که هر کدام که پیش بوده است مقدم دارد **مطلب پنجم** اختلاف کرده اند علما در اینکه
قضای نمازها و فریضه مضیق است یا موسع جمعی بر آنند که مضیق است و نماز حاضره را نمیتوان کرد تا اینکه
وقت تنگ شود بلکه بعضی گفته اند که مشغول هیچکار دیگر نمیتوان شد حتی اکل و خورد و خواب را زیاده
از قدر سد رمق نمیتوان کرد و باید مشغول نماز قضا باشد و بعضی با وجود این گفته اند که اگر نماز حاضره
یا غیر انجام بکند علاوه بر معصیت نمازش هم باطل است و اقوی آنست که وجوب آن موسع است چنانکه
جمع دیگر از علما قائل شده اند و اینجماعت نیز دو فرقه شده اند و بعضی مستحب میدانند که هرگاه وقت حاضره داخل
شود حاضره را مقدم دارند و بعضی مستحب میدانند که فائته را مقدم دارند تا وقت حاضره تنگ شود و این
دور نیست هرچند ملاحظه کردن فوات وقت فضیلت و حاضره را از وقت فضیلت بیرون نکردن هم خالی از
قوت نیست و بعضی از علما گفته اند که هرگاه یکنماز قضا در ذمه او است انرا مقدم دارد بر حاضره و اگر بیشتر
[illegible] است لازم نیست و بعضی گفته اند فائته همان روز را مقدم میدارد هرچند متعدد باشد و این هم قول
ضعیفی لکن احوط عمل بمقتضای انها هست و این اختلافات که مذکور شد در غیر صورت فراموشیست
اما هرگاه فراموش کرد قضا را مقدم دارد نماز حاضره یا غیر آن را بجا آورد باکی نیست و نمازش صحیح است اجماعا
و اگر در بین نماز حاضره بخاطرش آید که قضا پس عدول میکند بفائته هرگاه ممکن باشد چنانکه در مباحث
نیت گذشت و این مستحب است بنا بر قول بموسع و واجبست بنا بر قول بتضییق و هرگاه عدول گذشته باشد
نماز را تمام کند و بعد از آن قضا را بکند هرگاه اول نمازی در سفر فوت شده باشد قضای

از آن باید قصر بکند هرچند در حضر باشد و بعکس هم چنین است و هرگاه از او فوت شده باشد در یکی از آن
مواضع که مخیر است مابین قصر و اتمام احوط آنست که قضا را قصر بکند و هرگاه در سفر وقت نماز داخل
شده باشد و نماز را قصر نکرده باشد و بیاید بخانه و وقت نماز باقی باشد و نماز را فراموش کند باید قضا را
تمام کند و هم چنین بعکس هرگاه در خانه داخل شود و نماز نکرده بسفر برود و نماز را فراموش کند قضای انرا
میکند و بعضی علما گفته اند که اعتبار بحالت اولی است و این ضعیف است و چنانکه سابق بیان کردیم
اداء گاه اعتبار بحال اول است نه بحال وجوب قضا و نماز هم [illegible] دارد **مطلب ششم** هرگاه یکی از
نمازهای یومیه از او فوت شده و نداند که کدام بوده مشهور آنست که یکنماز صبح و یکنماز مغرب میکند
و یکنماز چهار رکعتی که هرگاه یکی از نماز ظهر یا عصر یا عشا فوت شده باشد این در عوض آن باشد و
مخیر است در این چهار رکعتی میان جهر و اخفات و بعضی واجب دانسته که پنج نماز هم جدا بکند و اول
قوی است و هرگاه مسافر بوده اقوی دانسته است که دو نماز میکند و یکی نماز مغرب و یکنماز دو رکعتی که
میتواند در عوض یکی از نماز دیگر باشد هرگاه نماز متعدد باشد و عدد انها را نداند خواه شخص نماز چها را
داند یا نداند باید انقدر نماز کند که گمان او غالب شود بر اینکه وفا کرده است و تحصیل علم واجب نیست
هرچند ممکن باشد و دور نیست که اکتفا بقدر یقینی کند چنانکه بعضی علما گفته اند یعنی انقدر که یقینی دارد
که در ذمه او هست بجا آورد اینجا یقین نشد و واجب نیست و این قوت نهایت اظهر و احوط عمل بمشهور است
مطلب [illegible]
اظهر آنست که نماز نه وقت نماز کردن در وقت نماز واجب در عقیده [illegible] و باطل
نیست هرچند برکردن او نماز قضا هم باشد و جمع هم و باطل دانسته اند در مباحث او حال این مسئله
مذکور شد **خاتمه** در احکام جنایز است و در آن چند مطلب است **مطلب اول** در احکام [illegible]

و در آن چند عمل است **مبحث اول** واجبست که محتضر را رو بقبله بخوابانند بنحوی که پشت
او بر زمین باشد و کف پای او رو بقبله باشد و جمعی سنت دانسته اند و این ضعیف است و این از واجبات
کفایی است یعنی بر جمیع مکلفین واجبست لیکن هرگاه یکی از ایشان بجا آورد از دیگران ساقط میشود
و علما ذکر کرده اند در اینکه بعد از موت هم بهمین نحو [illegible] دیگران ساقط شود یا کافی نیست و اظهر
در بودن وجوب است که ظن کافی نیست خصوصا هرگاه بجنب دادن حاضر باشد و بجنب دادن دو حاضر بطریق اولی
ولی کافی نیست و بعضی در اینهم توقف کرده اند و همچنین سایر احکام میت که واجب کفایی است مثل غسل و نماز و
غیر آن و ظاهر علما است در میت مابین صغیر و کبیر و شیعه و غیر شیعه از فرق مسلمین و در تمیم مسلمین
اشکال هست و هرگاه جهت قبله مشتبه باشد این وجوب ساقط است و احوط اولی افضل آنست که بعد از مردن هم
بجهت میت باشد تا وقتیکه بردارند غسل دادن **دوم** سنت است تلقین میت در حال احتضار
بشهادتین و اقرار بائمه اثنا عشر یکی یکی و اینکه محتضر هم اقرار او بگوید و اعتقاد او لا اله الا الله نظیف باشد
چنانکه فرموده اند که هر که اخر کلام او لا اله الا الله بگوید داخل بهشت میشود و تلقین او بکند کلمات
فرج و توبه و استغفار او اینده اللهم اغفر لی الکثیر من معاصیک واقبل منی الیسیر من طاعتک و مکرر سنتها
و تلقین بگوید تا جان تسلیم کند و هرگاه جان کندن بر او دشوار شود او را ببرند بان محلی که اکثر اوقات در انجا
نماز میکرده یا بر روی فرش که جای نماز او بوده و اگر هم اینها بکنند بهتر خواهد بود و در بعضی اخبار وارد شده
است که در حال نزاع و اظهار جزع بر او نکنند که در ان حال ضعف بسیار دارد گاه هست که جزع باعث نزول
هلاک شدن او شود و همچنین او را حرکت که بجوید دشوار باشد نه هیچ که گاه هست که باعث هلاک او
شود و سنت است که بعد مردن چشم و دهان او را بوجهی که بندد و چانه او را به بندند و جامه بر روی او بپوشند

و در مشاهد او و سایر جاهای او را به پهلوی او بکشند و اگر در شب بمیرد چراغ در نزد او روشن کنند و در نزد
او تلاوت قرآن بکنند خصوصا یس و الصافات را در حال احتضار و سنت است که برادران دینی را خبر
کنند که حاضر شوند در تجهیز او انتظار ندارند و را بجوید از الله و هرگاه اشتباهی در مردن او پیدا شد و هرگاه اشتباهی
باشد واجبست تاخیر تا علم حاصل شود بمرگ یا بنکه متغیر شود یا سایر علامات مرگ ظاهر شود یا ستر شود
بروز بلکه بدان بلکه علامات مذکوره شده و غیر آن مثل گوش ای و کج شدن بینی او و کشیده شدن پوست
و غیر آن و جدا شدن ساعد از ساعد و ورم شدن یا جای او و کم کردن استخوان ... [illegible]
با آن بخیالش پوست او را **دهم** مکروه است که جنب و حایض حاضر شوند در نزد محتضر که باعث مفارقت
شدن ملائکه میشود و اظهر آنست که جنب هرگاه تیمم کند یا غسل کند رفع کراهت میشود و همچنین حایض
هرگاه خون او قطع شده باشد هرچند تیمم هم نکرده باشد و مکروهست که آهن بر روی شکم او بگذارند بلکه
غیر آهن هم نگذارند و میت را در خانه تنها نگذارند **اول** در غسل است و در آن چند مبحث است
مبحث اول غسل میت واجب کفایی است بر جمیع مکلفین واجب است سمع و دانا و هرگاه اینکه بعمل آمد از دیگران
ساقط میشود آنست که هر کس اولی بمیراث میت است اختیار غسل با اوست که اگر خواهد خود بکند و اگر نخواهد کسی را
که رخصت بدهد بکند و در اینجا اعتبار ... [illegible] در حقیقت میراث نکرده اند و دور نیست که هر کدام که علاقه
او بمیت بیشتر باشد مقدم باشد چنانکه گویم پدر میت بر پسران مقدم باشد و هرگاه اولیا متعدد باشند
و او لوتیی خاصه باشند با تنها یا هر کدام که حاضر باشند بکنند و مشهور آنست که هرگاه مردان و زنان
باشند اختیار با مردان است هرچند میت زن باشد و جامعی از اصحاب ما گفته اند که هرگاه ولی نباشد
امام ولی اوست و اگر غایب باشد حاکم شرع ولی اوست و هرگاه نباشد مسلمانان اختیار دارند و شوهر زن

اولی است بودن زن جمیع احکام خواه دائمی باشد و خواه متعه و خواه آزاد باشد خواه کنیز و در بعضی از
حدیثها آمده است و شهید و دیگری را خلاف است و اقوی اینست که جایز است غسل دادن او هر چند برهنه باشد و
افضل آنست جامه بپوشد او بپوشاند و غسل بدهد و اظهر آنست که شستن عورت هم واجب نباشد ولیکن
تأکید در استحباب پوشیدن از پیشتر است و فرقی نیست که زوجه دائمی باشد یا منقطع یا آزاد یا کنیز
و زنی که در عدّه طلاق رجعی است در حکم زوجه است بخلاف طلاق باین بلکه ظاهر آنست که هرگاه از
عدّه بیرون رود هم در حکم زوجه است هرگاه شوهر او در بین عدّه مرده باشد و هم ... پیش از
غسل بدهد و در عکس آن خلاف است و دور نیست که آنهم جایز باشد خصوصاً ام ولد باشد واجب است
واجب است که غسل مسلمان را مسلمان بدهد بشرط مماثلت در ذکوریت و انوثیت یا آنکه ... باشد و هرگاه
مسلمان مماثل یافت نشود یا آنکه ذو رحم نباشد مشهور علما آن است که غسل میدهد مرد ... مسلمان را
و زن کافره غسل میدهد زن مسلمان را بعد از آنکه خود ایشان را غسل کنند و بعضی از علما در این توقف کرده اند
بجهت نجاست کافر و عدم صحت نیت قربت از او هر چند اقوی قول مشهور است ولیکن احوط آنست
که نیت را مسلمان بکند و کافر با آن غسل بدهد که دست با آب ... مثل آنکه ...
مثل آن میت را بکوزه ای و دیگری سبوئی یا ابریقی آب بریزد و هرگاه بعد از غسل کافر مسلمانی بهم رسید که تواند
غسل داد و در وجوب اعاده غسل دو قول است اظهر عدم وجوب است و احوط اعاده است شرط است
در غسل دهنده که مماثل میت باشد در ذکوریت و انوثیت مگر در چند جا [اول] محارم ... چنانچه گذشت
... هرگاه مماثل نباشد غسل میدهد او را با جامه یعنی چنانکه پیراهن پوشیده از زیر
پیراهن آب میریزند و غسل میدهند یا جامه دیگر بر روی او می اندازند و غسل میدهند و جمع ... که

مماثل هم میتوانند غسل داد و بعضی از متاخرین علمای ما رفته اند باینکه با وجود مماثل بوجه هم میتوانند غسل داد
بشرط ستر عورت و این قول قوی است و احوط قول اول است و اگر محرمی نباشد اشهر و اقوی آنست که غسل
ساقط میشود و تیمم هم ساقط است و بعضی گفته اند که از زیر ثیاب غسل میدهند و بعضی شرط کرده اند
چشم بهم گذارد ... و مراد از محارم در اینجا کسی است که حرام باشد نکاح او همیشه خواه بنسب باشد خواه
برضاع یا بخویشی آوردن پس خواهر زن محرم نیست بجهت آنکه همیشه حرام نیست و همچنین دختر زنی که
هنوز با او دخول نشده باشد [دوم] خنثی مشکل هرگاه محرمی باشد محرم او را غسل بدهد بنهجی که مذکور شد در محارم
و هرگاه محرمی نباشد پس در آن اشکال هست مگر اینکه عمل بقرعه بکنیم جایز است که مرد دختر سه ساله را
غسل بدهد برهنه و بعکس بلکه دور نیست که ملحق از شش ساله را توان غسل داد از هر دو طرف [چهارم]
مشهور آنست که واجب است غسل دادن هر کس که اقرار بشهادتین بکند مگر خوارج یعنی آنهائی که دین اهل
نهروان دارند و طریقه ایشان دشمنی کردن با امیر المؤمنین ع و دشنام دادن بآنجناب است علیهم لعنة الله
والملائکة والناس اجمعین و همچنین سایر مذاهب یعنی هر که اظهار عداوت یکی از اهل بیت را بکند و هم
چنین غالیها یعنی آنانکه علی را خدا میدانستند یا پیغمبر را یا یکی از ائمه را بلکه هر که ... را خدا داند و همه
و همچنین هر کس که انکار یکی از بدیهیات دین بکند مثل نماز پنجگانه و روزه ماه رمضان
و امثال اینها و شبهه در حق او ... نداشته باشد که تواند گفت که من نمیدانستم که این دین پیغمبر است و
مجسمه را نیز از جمله اینها شمرده اند که غسل نباید داد و در آن اشکال هست بلکه تقصیری نکرده اند و فهم او
بهمین قدر رسیده ولیکن اقرار بشهادتین دارد و مطیع دین است اظهر در نزد حقیر آنست که بخشش نیست
و نماز را بر او باید کرد و جمعی از اصحاب مخالفین ما را نیز خارج کرده اند و میگویند غسل دادن اینها جایز

نیست و این قول خالی از قوت نیست و احوط آنست که ترک نکنند مگر بطریقه ایشان غسل بدهند و هرگاه کسی
نباشد که طریقه اینها را داند بطریقه امامیه غسل بدهند و مشهور علما اینست که با وجود مخالف مکروه است
که مؤمن غسل مخالف را بدهد و در حکم مسلمانست طفل از مسلمان و دیوانگان ایشان و لقیط دار الاسلام
یعنی طفل که در بلاد اسلام بیابند و اظهر در طفل ولد الزنا آنست که ملحق بمسلمان نمیشود و احوط الحاق است
[پنجم] در غسل کسی که در جنگ کافر کشته شود با اذن امام یا نایب خاص او را غسل نمیدهند و کفن
نمیکنند و بر او نماز میکنند و ظاهر آنست که در هر جهاد جایزی چنین باشد مثل آنکه کفار حمله کنند بر مسلمان
و خوف آن باشد که اسلام برطرف شود و در آن وقت بر هر کس واجب است دفع ایشان و اذن امام شرط
نیست و فرقی نیست در احکام مذکوره مابین مرد و زن و کوچک و بزرگ و کسی که بسلاح خود کشته شود یا سلاح
حربی او برگردد باو و غیر آن و مشهور میان متاخرین آنست که پوستین و سایر پوستها مثل چکمه از او میکنند
هرچند بخون آغشته باشد و اما اگر بطاعون بمیرد یا باران بشکم یا غرق شود یا خانه بر او خراب شود یا زنی
که در وقت زائیدن بمیرد یا کسی که در سر اهل و مال خود کشته شود پس حکم اینها این نیست هرچند که در ثواب
با شهید شریک باشند [ششم] کسی که قتل بر او واجب شود مثل کسی که خواهند او را سنگسار کنند یا قصاص کنند
او را امام میگوید که غسل کند مثل غسل میت بسدر و کافور و آب خالص بعد از آن حنوط کند و کفن بپوشد و بعد از
کشتن بر او نماز میکنند و دفن میکنند [هفتم] هرگاه پاره از میت مسلمان یافت شود پس اگر عضوی
باشد که در او سینه است یا خود سینه است پس آن مثل میت تمام است در غسل و کفن و نماز و دفن
و اگر عضوی از اعضای حنوط که در آن باشد حنوط کنند و همچنین هرگاه تمام استخوانهای میت یا استخوانهای
میت که نصف بالای میت باشد و بعضی دل تنها را هم مثل این میدانند و مراد از کفن معهود است یعنی در سه

پارچه می پیچند و غیر سینه و غیر عضوی که سینه با آن هست از اعضای میت هرگاه یافت شود پس اگر در استخوان
هست اظهر این است غسل میدهند غسل میت و در کفن می پیچند و دفن میکنند و در الحاق قطعه استخوان داری که از
آدم زنده جدا شده باشد بآن دو قول است و دلیل واضحی بر آن ندیدیم و احوط الحاق است و هرگاه استخوان
در آن عضو میت نباشد می پیچند در کهنه و دفن میکنند و طفل که در شکم چهار ماهه شده باشد آنهم مثل سینه
انسان است غسل و کفن و حنوط و دفن میکنند نهایت نماز بر او نمیکنند و هرگاه چهار ماهه کمتر باشد ... در
کهنه می پیچند و دفن میکنند [هشتم] واجب است که قبل از غسل از سایر نجاسات بدن میت را بشویند و تطهیر کنند
هر چند نجاست موت باقی میماند و رفع نمیشود مگر بتمام شدن غسل میت و این مثل غسل جنابت است که هرگاه از
عضوها را توان تطهیر کرد و غسل داد بلکه باید اول همه اعضا را تطهیر کرد و بعد از آن شروع بغسل دادن کرد
[نهم] واجب است غسل دادن میت بسه غسل اول بسدر و کافور و به آب خالص و کافی نیست در سدر و کافور
آنکه مسمی بجل آید یعنی در عرف بگویند باب سدر غسل را یا باب کافور پس باید بسیار کم نباشد و باید که اگر برگ
سدر خشک باشد او را بسایند تا با آب ممزوج شود و اگر ... تر باشد از ... قدر آن آب حل کند تا ممزوج
شود و اگر چندان سدر یا کافور داخل کنند که آب مضاف شود و آب مطلق بر آن صدق نکند اظهر آنست که
جایز نیست و مراد باب خالص آنست که سدر و کافور نداشته باشد اما اگر ... ممزوج باشد
غسل صحیح است و واجب است ترتیب میان غسلها چنانکه گفتیم و همچنین مابین عضوها مثل غسل جنابت و اما ملاحظه
ترتیب اجزاء هر عضوی پس آن واجب نیست خواه اول از بالا بشویند تا آن پائین هرچند افضل آنست که از بالا
بشویند تا بپائین برسد و جمعی از علما گفته اند که جایز است میت را غسل ارتماسی بدهند باینطریق که قدری
سدر در حوضی مخلوط کنند و او را در آن آب فرو برند و بعد از آن کافور و همچنین و در دلیل آن اشکال است و احوط

بلکه اظهر آنست که چنین نباید کرد و واجب است در غسل نیت و در هر یک از غسلها نیت آن غسل را بکنند مثل اینکه قصد کند که غسل میدهم این میت را باب سدر واجب قربة الی الله و همچنین در کافور و آب خالص و هر گاه یک میت را میکردانند و یکی آب میریزد نیت را آن کسی کند که آب میریزد و اگر چند نفر شراکت آب میریزند و میشویند همه نیت را کنند و اگر یکی عضو را بشوید و بعد از آن دیگری که عضو دیگر را بشوید باید او هم نیت کند و نیت شخص اول کافی نیست و آن شخص نیت باقی را هم کنند تمام غسل را **دهم** هر گاه آب بقدر سه غسل باشد یا بقدر دو غسل باشد پس اگر بقدر یک غسل است باب سدر غسل بدهند و اگر بقدر دو غسل است باب سدر و کافور غسل بدهند و بعضی در صورت اول گفته‌اند که باب خالص غسل بدهند و در صورت دویم باب سدر و آب خالص با احتمال اینکه در عوض سدر کافور را مقدم دارند و اول اقوی است و احوط آنست که در عوض هر غسلی که مفقود شده تیمم بدهند و وجوب آن معلوم نیست و هر گاه آب بقدر سه غسل هست و لیکن سدر و کافور نیست یا یکی از اینها نیست اظهر آنست که در عوض آن غسلی که مفقود شده غسل باب خالص واجب نیست و احوط کردن آنست پس هر گاه سدر و کافور هیچ یک نباشد سه مرتبه باب خالص غسل بدهند و اول را بنیت عوض آب سدر دویم را عوض آب کافور و سیم را بنیت آب خالص و بنا بر اظهر که بدل سدر و کافور خود نباشد آیا واجب است تیمم در عوض اینها یا نه در آن نیز دو قول است اظهر عدم وجوبست و احوط آنست که تیمم بکنند و هر گاه در صورتی که آب کم بود و چنین غسل سدر را داده بود یا غسل کافور را هم داده بود پیش از دفن آب بهم رسید باید تتمه غسلها را بجا آورند و اما اگر سدر و کافور نبود در عوض آنها غسل باب خالص داده بودند یا باب خالص یک مرتبه اکتفا کرده باشند بنا بر مختار ما پس وجوب اعاده غسلها بعد از آن معلوم نیست هر چند احوط است و بنا بر بدل کردن غسل باب خالص عوض آن غسلها بیک مرتبه اکتفا کردن

در عوض غسل در سقوط مس میت هر گاه کسی چنین میتی را غسل کرده باشد اشکالست و وجوب آن معلوم نیست و احوط آنست که غسل مس بکند **یازدهم** هر گاه میت سوخته و آبله یا آبله داشته باشد و امثال اینها و خوف آن باشد که اگر غسل دهند پوست او بریزد و امثال آن تیمم میدهند بدل از غسل و همچنین هر گاه آب نباشد یا بجهة سرما نتوان استعمال کرد یا غیر اینها در همه صورت باید تیمم داد و اظهر آنست که یک تیمم بدل همه غسلها کافیست و قول بتعدد تیمم ضعیف است و تیمم را مکلف بدست خود بعمل می‌آورد نه بدست میت **دوازدهم** سنت است که میت را در وقت غسل دادن بر روی تخته بجا باشند و رو بقبله بخوابانند در حال احتضار میکردند و در حالیکه بعضی بطریقیکه جای سر او بلندتر از جای پاهای او باشد تا بطرف آن کرده نشود و آب در زیر او جمع نشود و بعضی رو بقبله کردن را واجب دانسته‌اند و اول اقوی است و سنت است که در زیر سایه باشد مثل خانه یا خیمه و اینکه گودالی بکنند که آب غسل در آن شود و مکروهست که آب را در جایها خلا برود و در بالوعه یعنی اینجاهی که میسازند از برای آب باران و رخت شوری و امثال آن باکی نیست و اینکه جامه او را بدر نکنند از زیر بکشند بر رضای وارث بالغ رشید حاضر و افضل آنست که او را با پیراهن غسل بدهند و بعضی افضل دانسته‌اند برهنه کردن از جامه را و بعضی این را واجب دانسته‌اند و اول اظهر است و از اینجا ظاهر میشود که شستن جامه در اینجا واجب نیست و مستحبی است و واجب است ستر عورت هر گاه غاسل ایمن نباشد از نظر کردن بعورت و هر گاه کور باشد یا ایمن باشد از خود یا میت طفل باشد یا میت زوج یا زوجه باشد سنت است ستر عورت و سنت است که قبل از غسل کردن انگشتان میت را بملایمت نرم کنند و هر گاه نرم نمیشود واگذارند و اینکه در اول سر او را با کف سدر بشویند و اینکه فرج او را با سدر و اشنان بشویند و دستهای میت را قبل از غسل سه مرتبه یا نصف ذراع بشویند و غاسل هم دستهای خود را تا مرفق چهار مرتبه بعد از غسل اول بشوید و شکم میت را بنرمی

و هموار کند ... در غسل دادن سنت مؤکد بشوید و آنکه غاسل میت میان پاهای او نایستد بلکه در طرف راست او
بایستد و غسل بدهد و سنت است که بعد از مقدمات غسل میت را وضو بدهد مثل وضو نماز و بعد از آن
شروع بغسل دادن بکند و مکروه هست نشانیدن میت و کوتاه کردن ناخن او و شانه کردن سر و ریش او و خلال کردن
ناخنهای او و تراشیدن موی سر او و زهار و زیر بغل او و کوتاه کردن شارب او و اگر بکند یکی از اینها را موی یا ناخن
که از او جدا میشود با او دفن کنند وجوباً و مکروه هست غسل دادن بآبی که باتش گرم شده باشد مگر در
فصل زمستان و سرما و از ابن بابویه ظاهر میشود که روایتی هست که میت را باید نگاه داشت از آنچه
خود را نگاه میدارد یعنی از سرما او را هم محافظت کنند و سنت است که غاسل هرگاه خواهد کفن کند
میت را غسل مس میت بکند و وضو بسازد و بعد از آن کفن بکند مطلب سیم در کفن کردن میت است
و در آن چند بحث است اول واجب است که یک پیراهن و یک لنگ و یک دیگر لفافه سراسری و زیاده
بر این جایز و واجب نیست و بعضی اکتفا کرده اند بسه جامه که میت را در او بپیچند هر چند پیراهن
نباشد و بعضی سنت دانسته اند که یکی پیراهن باشد و بعضی تأمل کرده اند در اینکه یکی از اینها لنگ باشد
و احوط و اشهر قول اول است دویم حرام است کفن کردن در کفن غصبی و نجس و حریر خواه مرد باشد
میت یا زن کوچک یا بزرگ و جایز نیست کفن کردن در پوست حیوانات و احوط آنست که در مو و پشم
کردن جایز است بغیر از مو و پشم گوشت حیوانات غیر ماکول که در آنها کفن کردن جایز نیست سیم
واجب است حنوط کردن میت مرد باشد یا زن کوچک باشد یا بزرگ و آن آنست که بمالی کافور بر
مواضع سجود هفت گانه و بعضی علاوه یاد کرده اند بر این طرف بینی را که در وقت سجود بخاک میگذارند
و بعضی گوش و چشم و زیر بغلها و بیخ رانها را هم زیاد کرده اند و در احادیث غیر اینها هم هست و

اقوی قول اول است و مشهور آنست که مکروه هست که در چشم و گوش کافور بگذارند و این حنوط از برای غیر
کسی است که احرام بسته باشد و در محرم حنوط جایز نیست بلکه کافور در آب غسل او هم نمیکنند و همچنین سایر
بوهای خوش را نزدیک او نمیبرند و سایر احکام او مثل غیر محرم است و وجوب حنوط در وقت امکان است در
وقت تعذر بی حنوط دفن میکنند مانند غسل و اقوی آنست که مسمی کافور در حنوط کافیست و بعضی گفته اند
اقل آن یک مثقال است و بعضی بیشتر هم گفته اند و در وسط از بعضی چهار مثقال گفته اند و بعضی چهار درهم
و تفت در هم است که هفت مثقال ... است و اظهر آنست که این مقدار غیر کافور غسل است و سنت است
که کافور را بکف دست خورد کند و ... و آنکه هر چه از مواضع سجود زیاد میآید بر سینه
او بریزند بلکه مطلقا سنت است کافور بر ... بگذارند چهارم سنت است از برای مرد زیاد کردن حبره که
عمامه کرده در یمن می بافتند بشرطیکه طلا باف نباشد و بعضی گفته اند ابریشم باف هم نباشد یعنی مخلوط
بطلا و ابریشم نباشد و بعضی گفته اند که میت را در وی نپیچند بلکه بروی او میاندازند و سنت است که
حبره سرخ باشد و جمع از علما گفته اند که هرگاه حبره میسر نشود یک لفافه دیگر اضافه کنند در عوض حبره
و سنت است زیاد کردن قطعه دیگر از ... که عرض آن یک وجب یا یک وجب و نیم باشد و طول آن سه ذراع و نیم
باشد و بهتر در کیفیت پیچیدن آن آنست که یکسران کرباس را بطول دو نصف میکنند یا ریسمان در هر طرف
آن قرار میدهند و بکمر میت می بندند بعد از آن کرباس را از زیر پای میت می آورند و از میان رانهای او
بالا می آورند و بعد از آنکه مقدار یک پنجه بر عورت او گذاشته باشند آن کرباس را بر عورت او میکشند
باستحکام و بالا می برند و داخل میکنند در زیر ران ... بیرون می آورند و بعد از آن می پیچند بان پارچه
تهیگاه با رانهای او را بجائیکه تمام میشود سر آن را داخل ... میکنند و همچنین زیاد کردن عمامه

از برای مرده و اینکه تحت الحنک داشته باشد و کیفیت آن اینست که پارچه کرباس طولانی میگیرند و میان آنرا
بر سر او می پیچند و زیادتی طرف راست را بر جانب چپ می برند و زیادتی طرف چپ را بر راست و بر روی سینه
او می کشند و در عقب او گره می زنند و وارد نشده آنچنان که این کیفیت بعمل آید تا حیثیت و سنت است که از
برای زن در عوض عمامه قناعی زیاد کنند و زیاده بر آنچه در کفن مذکور شد پستان بندی زیاد کنند و آن
پارچه کرباسی است که بآن پستانهای او را با سینه اش محکم میکنند و سرهای او را پشت او می بندند و بسیاری
از علما گفته اند سنت است از برای زن زیاده بر کفن مرد مستحب است و بعض اهل لغت گفته اند که آن جامه ایست
که از پشم یا غیره میشود و گوید نازکی دارد سنتی مجمل و امثال آن دور نیست که هرگاه میسر نشود لفافه
دیگر زیاد کنند چنانکه در بحث مذکور شد **پنجم** سنت است که کفن پنبه باشد و سفید باشد
بغیر حبره چنانکه گفتیم و اینکه سنگین و گران بها باشد و سنت است خوشبوی کردن کفن بکافور و ذریره
و حقیقت ذریره الحال معلوم نیست که چه چیز است و مکروهست که سایر بوهای خوش در کفن بکار
برند و مکروهست ببوی خوش دود دادن کفن و همچنین مجمره بردن از پیش جنازه یعنی منقلی که
آتش در او میکنند و بوی خوش در آن می ریزند **ششم** سنت است که با او دو چوب تر از درخت
خرما بگذارند که آنرا جریدتان میگویند و اگر خشک باشد جایز نیست اگر درخت خرما نباشد از درخت
بید و اگر نباشد از درخت انار و اگر نباشد از هر درخت تری باشد خوب است و احادیث در
فضیلت آن بسیار است فرموده اند که نفع می بخشد مؤمن و کافر را و عذاب از ایشان است که بگیرند دو
طرف راست بگذارند باین نحو که متصل بترقوه کرده باشند و بر پهلوی او بچسبانند تا بجانب
بیضه او بچسبانند و دیگری را هم در طرف چپ بهمین نحو اما بالای پیراهن بگذارند و سنت است

که اینها را در میان پنبه بگذارند و مشهور آنست که قدر آن بمقدار استخوان ساعد و ذراع باشد و بعضی بقدر زراعی هم
گفته اند و بعضی چهار انگشت بالا ترهم گفته اند و هر چه باشد خوبست هرگاه بهیچ نتوانند گذاشت از جهة تقیه یا فراموشی
یا غیر آن بهر نحو باشد در قبر داخل کنند و اگر چه باین نحو باشد که بر روی قبر فرو کنند و از برای کوچک و بزرگ هم
بگذارند بجهت اتمام شعار مذهب **هفتم** سنت است که بر حاشیه کفن یا خصوص بر سر آن بنویسند که فلان
یشهد ان لا اله الا الله و بجای فلان اسم میت را می نویسند و این مضمون احادیث بسیار است که در حکایت کفن
اسمعیل وارد شده که پدر بزرگوار او حضرت امام جعفر صادق عم در حاشیه کفن او نوشت و علما زیاد کرده اند
برای این شهادتین و اسامی شریفه پیغمبر خدا و ائمه طاهرین علیهم صلوات الله علیهم اجمعین را و شیخ در خلاف دعوی
اجماع بر این کرده است و همچنین علما زیاد کرده اند جریدتین و حبره و سر انداز و پیراهن و عمامه را که بر همه
بنویسند و سنت است که بتربت مقدسه جناب ابا عبد الله الحسین عم بنویسند و اگر نباشد بچیز دیگر بنویسند
و بعضی گفته اند هرگاه چیز دیگر هم نباشد با انگشت بنویسند و مکروهست که بسیاهی بنویسند بلکه بعضی علما
رنگهای دیگر را هم منع کرده اند و در روایتی وارد شده که جناب موسی ابن جعفر عم کفن کردند در کفنی
که خریده او تمام شده بود بچهار صد اشرفی قرآن تمام در او نوشته شده بود و بر این حال ظاهر اینست که نوشتن
بقرآن و دعا و اسامی معتبر که خوب است و هر اینها را در کفن نوشتن باکی نیست و مکروهست کفن کردن
در جامه سیاه بلکه بعضی علما سایر رنگها را نیز مکروه دانسته اند و مکروهست کفن کردن در کتان و سنت است
که کفن را بر شتهای خودش ببرند و مکروهست که با آهن ببرند و تر کردن با آب
دهانش ندارد و مکروهست بریدن کفن با آهن و مکروهست که از برای آستین قرار بدهند اما اگر در پیراهن
میت مرده یا پیراهن دیگری کفن میکنند آستین را مرده نیست بلکه همین تکمهای او را میکنند و مستحب است

که اول جانب چپ لفافه را بر جانب راست میت بپیچند و بعد از آن جانب راست لفافه را از جانب سر
و از جانب پا می بندند بعضی گفته اند که حاشیه بالای لفافه را پاره میکنند و بآن می بندند هشتم هرگاه
از میت نجاستی از بول یا غایط یا خون بعد از غسل دادن ظاهر شود اعاده غسل لازم نیست و ظاهر اینست که
در بین غسل هم چنین است و واجب است شستن بدن او از آن نجاست و هم چنین کفن او که نجس شده باشد
و هرگاه در قبر داخل کرده باشند و نجاستی بر کفن او ظاهر شود آنرا مقراض میتوان کرد بشرط اینکه بسیار نباشد
که مقراض کردن آن کفن را بسیار ضایع کند و ظاهر اینست که این مقراض کردن از باب رخصت باشد یا در وقتی
باشد که بآسانی نتوان کفن را در قبر شست و اگر آسان باشد شستن پس جایز است بلکه گاه هست که
واجب باشد و در یا در وقتی که کفن بسیار ضایع میشود و از مقراض کردن آن کفن را بسیار ضایع کند و ظاهر
اینست که این مقراض کردن از باب و اگر هیچکدام نشود یا شستن حرج و عسر داشته باشد بهمان حال بگذارند
و از بعضی علما ظاهر میشود که بیرون قبر هم نجاست را باید مقراض کرد و اگر ما دو جور راست مطلقا پس اما
بسیار دور است و اگر ما در رخصت است آنهم خالی از اشکال نیست هر چند ظاهر بعضی اخبار دلالت بر آن
دارد خصوصا وقتی که کفن ضایع شود و در جائیکه کفن را مقراض میکنند از ابدو آن یا هم کشند یا قطعه
دیگر را پیش ببندند که بدن او را بپوشد و هرگاه نجاست از خارج ببدن میت یا کفن برسد ظاهر اینست
که ازاله آن نیز واجب باشد نهم کفن میت از اصل مال او بیرون داشته میشود مقدم از دین
او و امین حق و بعد از آن وصایا را و بعد اگر چیزی باشد بمیراث میرسد بغیر زوجه و مملوک که کفن آنها
بغیر بر شوهر و آقا است چنانکه خواهیم گفت و سنتهای کفن را نمیتوان از مال میت برداشت مگر با رضای
وارث بالغ عاقل مگر اینکه وصیت کرده باشد و از ثلث مال بردارند و همچنین سدر و کافور و سایر ما یحتاج

غسل که هر آن از اصل مال بر میدارند و هرگاه میت مال نداشته باشد بر مسلمان واجب نیست دادن کفن و
سدر و کافور بلکه مستحب است و ثواب عظیم دارد و در این صورت که کفن نباشد و کسی هم تبرعا باو ندهد
عورت میت را می پوشند هر چند بگیاه و سنگ و کلوخ باشد و دفن میکنند و از وجه زکوات جایز است
که میت را کفن کنند و بعضی واجب دانسته اند و وجوب آن بر حقیر معلوم نیست خصوصا هرگاه فقرا
بحاجت باشند و هم چنین جایز است بر داشتن سدر و کافور از وجه زکوات با حال و حیات او اگر بر
وصف استحقاق زکوات باشد یا هستند که از آنها کفن کنند و هرگاه میت زوجه باشد زکوة را بشوهر
مستحق او بدهند که متعهد او بشود و در آن وقت واجب میشود براو کفن کردن او هم هرگاه میت غلام باشد
و با قاو او بدهند و اینکه گفتیم که کفن زوجه بر شوهر او ست و کفن بنده بر آقای او ست بشرطی است که آنها
قادر باشند یعنی زیاده از قوت یکشبانه روز خود و واجب النفقه خود بقدر کفن داشته باشند و جمیع
علما حکم کرده اند بکفن زن و بنده و سدر و کافور و سایر طرز تجهیز را و اندرن نیست و فرقی نگذاشته اند
در زن میان دائمه و متعه و مطیعه و ناشزه و مدخوله و امه و مطلقه رجعیه در حکم زوجه است مطلب چهارم
در نماز میت است و در آن چند مبحث است مبحث اول واجب است نماز کردن بر هر میت مسلمانی که
اظهار شعار دین بکند مگر … جماعتی که انکار یکی از ضروریات دین کنند مثل کسی که انکار کند وجوب
نمازهای پنجگانه یا روزه ماه مبارک رمضان را یا معاد جسمانی را و امثال اینها و همچنین خوارج و نواصب
یعنی آنهائیکه اظهار عداوت امیر المؤمنین یا یکی از ائمه معصومین علیهم السلام بکنند و همچنین غالیان یعنی آنهائیکه
قائل باشند باینکه امیر المؤمنین خدا است یا پیغمبر است یا هر یکی از ائمه را خدا دانند و اما مخالفین از اهل
سنت که اظهار عداوت اهل بیت طاهرین نمیکنند پس مشهور آنست که بر آنها باید نماز کرد و جمعی از علما

واجب نمیدانند بلکه جایز نمیدانند و احوط آنست که نماز را ترک نکنند و از کلام جمعی ظاهر میشود که بطریقهٔ ایشان
نماز بکنند و اما در کیفیت دعا خواندن پس تفصیل آن مذکور خواهد شد و بر کفار بلکه از مشرکین ذمی و غیر ذمی هیچ
نماز نباید کرد که اطفال و دیوانگان که پدر و مادر ایشان مسلمان باشند در حکم مسلمانند و همچنین اطفالی که در بلاد اسلام
یافته باشند و همچنین حکم طفلی که با اسلام پدر و مادر او متولد شده باشد و مشهور آنست که طفل تا شش ساله او تمام
نشود نماز بر او واجب نیست و بعد شش سال واجب میشود و بعضی میگویند که همین که زنده متولد شد و صدا کند واجب
میشود و بعضی گفته اند که تا مطلق نشود واجب نیست و این هر دو قول ضعیف است و بعضی سنت دانسته اند که بر اولاد
شش ساله نماز بکنند بجهة بعضی احادیث که وارد شده و ظاهر آنست که محمول است بر تقیه و احتمال استحباب هم
هست لیکن احوط ترک است **مبحث دویم** اختیار نماز کردن بر میت بدست کسی است که وارث میت است و اولی رخصت
شخص دیگری نماز نمیتوان کرد و زنان می توانند و زنان غیر ایشان مگر شوهر زن که او بر همه کس مقدم است و احوط
آنست که هر گاه میت وصیت کرده باشد که شخصی بر او نماز بکند و آن شخص وارث نباشد و ولی هم بنا باشد
اذن وصی بدان اذن وارث نماز نکند بلکه مشهور میان علما وجوب آنست و اما تقدیم بعضی از ورثه بر بعضی پس
از بعد از این مذکور میشود و از جمعی از اصحاب ظاهر میشود که ماده اولویت در پیش نماز شدن یا رخصت دادن ولی
در پیشنمازی شخصی است نه در مطلق نماز پس هر گاه کسی تنها بر میت نماز کند یا داخل صف ماموم شود
بدون اذن ولی باکی نیست و کلام احتیاط آنست که ماده [illegible] باشد که واجب کفائی بآن ساقط میشود
خواه فرادی باشد که کسی بیاید و تنها بر میت نماز بجا آورد یا امامی باشد که بدون رخصت پیش
بایستد و جمع با او اقتدا کنند بجهة آنکه اشخاص در حالات و صلاح و خطر اجابت دعا مختلف میباشند
[illegible] ولی میخواهد که فرض نماز بر میت بفعل آنکس ساقط شود که با و اعتقاد دارد یا از غیر او [illegible]

که جماعت منعقد شد پس داخل شدن در ماموم بی یا قرائتی کردن در اثنای انعقاد جماعت غیری بخواهش ولی
نماز بدون رخصت او جایز است و هر گاه وارث پدر میت باشد و پسر او پدر پس مقدم است و پسر مقدم است
بر غیر او هر گاه پدر و پسر هیچکدام نباشند اخیا با مادر او و دختر است و بعید نیست که مادر بر دختر مقدم باشد با [illegible]
بودن کسی از طبقهٔ اول میراث هیچکس از طبقهٔ دویم ولایت ندارد و بعد از آنکه طبقهٔ اول که پدر و مادر
و اولاد است نباشند اختیار با طبقهٔ دویم است که برادر و خواهر و اجداد است و دور نیست که
جد پدری بر برادر مقدم باشد و بعد از آن هر کس بمیت نزدیکتر است مقدم است پس کسی که از
دو جهة نسبت داشته باشد و دور نیست که برادر پدری تنها بر مادری تنها مقدم باشد و همچنین سایر
طبقات مثل اعمام و اخوال و اولاد ایشان و غیر اینها در اینها ملاحظه دوری و نزدیکی باید بشود و در
طبقه از طبقات هر گاه مرد و زن هر دو باشند مرد بودن مقدم است هر چند زن بمیت نزدیکتر باشد
مگر آنکه مرد صغیر باشد یا دیوانه باشد و زن کبیر عاقل که در اینصورت ولایت با زن است و بنابر این در جمیع
طبقه ولایتی نمیباشد خواه دور باشد و خواه نزدیک و خواه غلام باشد و خواه کنیز و هر گاه در یکی از
طبقات میراث شخص بالغ عاقل نباشد دور نیست که ولایت ساقط باشد و بطبقه دیگر نمیرسد
بلکه مسلمانان میتوانند نماز کرد نهایت احوط است که بعد از اذن طبقه دویم کسی نماز نکند و احتمال
دارد که اذن حاکم شرعی کافی باشد در اینصورت قلت دلیل بر وجوب هیچکدام ظاهر نیست و هم چنین هر گاه
ولی حقیقی که وارث در اول طبقه است غایب باشد ظاهر آنست که ولایت ساقط است حتی از حاکم
شرع و مسلمانان همه مساوی اند و احوط اعتبار اذن حاکم شرع است و هر گاه اولیا در مرتبه و ولایت مساوی
باشند و در یک طبقه پس حکم پیشنماز کردن در اینجا ملحق است بآنچه مذکور میشود در تقدیم از طبقه برای [illegible]

چنانکه بیان کردیم در محل خود و هم چنین در سایر عبادات و هم چنین هرگاه اولیای زن بیاورند بدو بگوید
که امامت کند در آن شخص هم منوط برجحان بکنند و این معنی مستحب است نه واجب و سنت است که
هرگاه هاشمی باشد که جمیع شرایط امامت باشد ولی او را مقدم دارد و سنت است در جماعت نماز میت
که امام پیش بایستد و مأموم عقب سر چنین یک نفر باشد حضور صاحب گاه مأموم زن باشد و زنان در صف
جماعت عقب مردان بایستند و هرگاه حایض باشد از صف جدا بایستد تنها و جایز است امامت کردن
زنان از برای زنان نمازیت مکروه است که پیش بایستد بلکه مستحب است که میان صف بایستد و هم چنین
است حکم عیب مردان عریانان و اگر حکم این را ملحق کنیم بی وجه نیست پس باید نشسته نماز کنند بجهت آنکه در جماعت
ایمن از مطلع نیست و احوط عدم ترک قیام است **مبحث سیم** کیفیت نماز میت بنابر مذهب امامیه
پنج تکبیر است و سنیان چهار تکبیر میدانند و هرگاه کسی خواهد از شیعیان که بر ایشان نماز کند
چهار تکبیر بگوید چنانکه مذهب ایشان است و مشهور اینست که ذکر و دعا در بین تکبیرها است هم واجب
و جمعی دعوی اجماع بر آن کرده اند و مشهور آنست که آن ذکر و دعا چهار است یکی شهادتین و دویم
صلوات بر محمد و آل محمد و سیم دعا از برای مؤمنین و مؤمنات و چهارم دعا برای میت و جمعی بر این
دعوی اجماع کرده اند و مشهور آنست که واجب است که بعد تکبیر اول شهادتین را بگوید و بعد
تکبیر دویم صلوات را و بعد تکبیر سیم دعای مؤمنین و مؤمنات را و بعد تکبیر چهارم دعای میت را
و بعد پنجم دعا واجب نیست و بعضی از علمای عالی قدر گفته اند این چهار ذکر را بعد هر یک از تکبیرات
بگوید و اگر چنین کند بد نیست پس بنا بر مشهور و اقوی اقل واجب نماز میت و هم چنین است
که نیت کند و تکبیر بگوید و بعد از آن بگوید اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله و بعد از آن

تکبیر دویم را بگوید اللهم صل علی محمد و آل محمد و بعد از آن تکبیر سیم را بگوید و بگوید اللهم اغفر للمؤمنین و
المؤمنات و بعد از آن تکبیر چهارم را بگوید اللهم اغفر لهذا المیت و بعد از آن تکبیر پنجم را و صلاة منتهی شود
و بنا بر قول دیگر هم این ذکرها را بعد از هر یک از تکبیرات بگوید این اقل واجب است و افضل آنست
که ادعیه که در احادیث و کلام علما ذکر شده بخواند پس بنا بر قول مشهور بعد از نیت بگوید الله
اکبر اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له الها واحدا احدا فردا صمدا حیا قیوما لم یتخذ
صاحبة و لا ولدا لا اله الا الله الواحد القهار ربنا و رب آبائنا الاولین و اشهد ان محمدا عبده
و رسوله ارسله بالحق بشیرا و نذیرا بین یدی الساعة پس بگوید الله اکبر اللهم صل علی محمد و آل
محمد و ارحم محمدا و آل محمد کافضل ما صلیت و بارکت و ترحمت علی ابراهیم و آل ابراهیم انک حمید
مجید و صل علی جمیع الانبیاء و المرسلین بگوید الله اکبر اللهم اغفر للمؤمنین و المؤمنات و المسلمین و
المسلمات الاحیاء منهم و الاموات تابع بیننا و بینهم بالخیرات انک مجیب الدعوات انک علی کل
شیء قدیر پس بگوید الله اکبر اللهم ان هذا عبدک و ابن عبدک نزل بک و انت خیر منزول به
اللهم انا لا نعلم منه الا خیرا و انت نزل بک و انت خیر منزول به منا اللهم ان کان محسنا فزد
فی احسانه و ان کان مسیئا فتجاوز عنه و اغفر له اللهم اجعله عندک فی اعلی علیین و اخلف علی
اهله فی الغابرین و ارحمه برحمتک یا ارحم الراحمین پس بگوید الله اکبر و فارغ شود و مستحب است
که بعد تکبیر پنجم بگوید اللهم عفوک عفوک و هرگاه میت زن باشد بگوید اللهم ان هذه امتک و ابنة
عبدک و ابنة امتک نزلت بک و انت خیر منزول به اللهم انا لا نعلم منها الا خیرا و انت اعلم
بها منا اللهم و ان کانت مسیئة فتجاوز عنها و اغفر لها اللهم اجعلها عندک فی اعلی علیین و اخلف

علی اهلها فی الغابرین وارحمها برحمتك یا ارحم الراحمین و هرگاه باشد خواهر خواهرها را مذکور کوید و خواهر
مؤنث و بجای و عبدك و امتك بکوید رهقت و بجای ابن و بنت بکوید ولد و بنا بر قول بعضی علما که هر ازلما را
بعد از هر یك از تکبیرات میخوانند بعد از انست که چنانکه در روایت و ارد شده بخوانند و جمعی بین الان روایات
سماعرات و در اینجا مذکور است که بعد هر یك از چهار تکبیر دعا را بخوانند اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریك
له و اشهد ان محمد عبده و رسوله اللهم صل علی محمد و آل محمد و علی ائمة الهدی و اغفر لنا و لاخواننا الذین سبقونا
بالایمان و لا تجعل فی قلوبنا غلا للذین آمنوا ربنا انك رؤف رحیم اللهم اغفر لاحیائنا و امواتنا من المؤمنین
و المؤمنات و الف قلوبنا علی قلوب اخیارنا و اهدنا لما اختلف فیه من الحق باذنك انك تهدی من تشاء الی صراط
مستقیم اللهم هذا عبدك و ابن عبدك و ابن امتك و انت اعلم به منا و افتقر الی رحمتك و استغنیت عنه اللهم
فتجاوز عن سیئاته و زد فی حسناته و اغفر له و ارحمه و نور له فی قبره و لقنه حجته و الحقه بنبیه و لا تحرمنا
اجره و لا تفتنا بعده و اینها که مذکور شد وقتی است که میت مؤمن باشد یعنی شیعه اثنا عشری و هرچند معلوم نباشد
که اصول دین خود را بادلّه تحقیق اخذ نکرده باشد چه همین که در بلاد شیعیان است و از جمله ایشان است
همین نحو بوده و دعا خواندن هرچند مخصوص از حال او مطلع نباشند و هرگاه میت مخالف باشد بعد
تکبیر چهارم بر او نفرین کنند و بهتر آنست که آنچه در اخبار وارد شده بخوانند یعنی و مستحق اهل بیت
باشد بعد تکبیر چهارم بکوید اللهم اخز عبدك فی عبادك و بلادك اللهم اصله اشد نارك اللهم اذقه
حر عذابك فانه کان یوالی اعدائك و یعادی اولیائك و یبغض اهل بیت نبیك و اگر بر ای ...
که منکر حق باشد هرچند دشمن اهل بیت نباشد بکوید اللهم املأ جوفه نارا و قبره نارا و سلط علیه
الحیات و العقارب و هرگاه مستضعف باشد یعنی مذهب اهل حق را نداند و انکار باشد لکن ...

ضعف عقل و نادانی اختیار کرده باشد یا انکه مخالف اهل بیت را دوست دارد و از دشمنان ایشان را
بحد نکند هر یك از اینها که باشد برای او و اینها را بخوانند اللهم اغفر للذین تابوا و اتبعوا سبیلك وقهم
عذاب الجحیم و مروی است که مستضعفین شیعه که از حال ایشان دانیم که بجهت ضعف عقل معرفت
درستی باین و مذهب خود ندارند و اما معانی خود را نشناسند لکن باقرار دین امامیه دارند و
از جمله ایشان محسوبند هم چنین باشند و هرگاه میت غریب باشد و حال او معلوم نباشد و بجد او هم
معلوم نباشد از برای او بکوید اللهم ان هذه النفس انت احییتها و انت امتها اللهم و لها ما تولت
و احشرها مع من احبت و هرگاه میت طفل باشد بکوید اللهم اجعله لابویه و لنا سلفا و فرطا و اجرا و مراد
از طفل نابالغ است هرچند نماز برای او واجب باشد و هرگاه یکی از والدین او کافر باشد و دعا
مخصوص مؤمن از اینها بلحق مثل آنکه هرگاه پدر او مؤمن است بکوید اللهم اجعله له سلفا و بعد از آنکه
این تکبیر رکن این نماز است پس هرگاه عمداً یکی را ترك کند یا سهواً ترك کند و بخواهد تمام نماید تا
نماز باطل نشود و وقت تدارك بکذارد نماز او باطل است مثل آنکه پشت بقبله کند یا فعل کثیر کند
و هرگاه بخواهد ثمره این فعل از این تدارك کند و هرگاه شك در عدد تکبیر کند بنا را بر اقل میگذارد
و اشکال بهم میرسد و در وقت اعتبار کنیم و نیت و متعدد هر یك از تکبیرات را چنانکه افضل است
و اینها را هر یك را ممتاز دانیم از دیگری با نیکه این تکبیر اول است و این تکبیر دویم است و هم
چنین خصوصا بنا بر مشهور که هر یك از اینها دعای مخصوص در عقب او هست با وجود این سهوا
یکی از تکبیرات را با دعای او فراموش کنیم و تکبیر بعد از او را با دعای او بخوانیم و بعد از آن بخواهیم
بیابد که سهو کرده ایم بجهت آنکه اگر برکردیم و تکبیر فراموش شده را با دعای او بخوانیم و بعد از آن

ان تکبیر ما بعد را نیز بقصد دیگر با دعا بخوانند نمی‌تواند کرد لازم می‌آید و الا تکبیر نقصان ... لازم می‌آید
والا هم اگر سهو شده را یا دعای بعد از آنکه فراغت حاصل کرده بخوانیم دلیلی بر آن نیست و هم چنین اگر خواهیم
عدول کنیم و تکبیر بعد را تکبیر ما قبل از آن کنیم هم دلیلی بر آن واضح نیست و احوط در امثال اینها اعاده
والا اعتبار تکلیم نیت و قصد بهر یک از تکبیرات با ظاهر است که اعاده تکبیر و دعا در کار نباشد
همین که عدد را اتمام کنند کافیست و بنا بر این بجهت دعای فوت شده تدارک در کار نیست و بهتر
است که جای دعا که فوت شده و بعد از باقی صورت تکبیرات بخوانند و این اشکال که گفتیم هم وارد
می‌آید در صورتی که شک در عدد کرده باشند در اول و دوم و سیم یا غفلت کرده و بنا را باقل
گذاشتیم و دعا هم کردیم و بعد بخاطر آید که کرده بودیم باز در اینجا همان صورتها متفرع
لازم می‌آید و فقها متعرض این تفصیل نشده‌اند و احوط بلکه اظهر است که قصد معینه عدد
در تکبیرات معتبر است خصوصا بنا بر مختار که واجب است که بعد هر تکبیر دعای بخصوص بخوانند
شود با این سبب در صورتها اشکال کردیم هم جا اعاده کنند و اما تدارک کردن تکبیر در بین تکبیرات
و ادعیه بقصد ذکر نه بجهت تکبیر نماز پس ظاهر اینست که ضرری ندارد و اما دعا هم اینجا جزو ... لکن
نیست و زیاده کلام از آن مقصد بلکه در نماز نمی‌شود و دعای سابق که فراموش می‌شود بعد تکبیرات
لاحق بخواند واجب است در این نماز نیت و حقیقت نیت‌ها مکرر دانستی و
حاصل آن اینست که قصد کنی که این فعل معین را میکنم قربة الی الله و قصد وجوب و استحباب
واجب نیست بلکه احوط است و همچنین قصد ادا که واجب کفائی است مزور ... نیست و واجب است
قیام با امکان و قیام رکن این نماز است و هر گاه عاجز باشد از ایستادن بهر نحو که ممکن باشد

بکلمه نیت

بلکه بتفصیلی که در نماز یومیه بیان کردیم و هرگاه با وجود کسی که قادر بر قیام باشد شخصی که عاجز از قیام است نماز کند
بنحوی که ممکن او باشد اظهر است که نماز از قادر ساقط نمیشود و واجب است تعیین میت در نماز هرچند باشاره
باشد و واجب نیست که شخص او را بشناسد بلکه همین قدر کافی است که نیت کند بهر کسی که امام نیت کرده است 1
که برو نماز کند و هرگاه نماز کند که میت زید است و بقصد زید نماز کند و آخر معلوم شود که عمرو بوده است
نماز صحیح نیست بنحو یطالب القصد را بد که بهمین جنازه حاضره نماز کند که خواه زید باشد یا خواه عمرو و لکن مظنه
داشته باشد که زید است و بعد معلوم شود که عمرو بوده است در اینجا نماز صحیح است و واجب است که در حال
نماز رو بقبله بایستند و آنکه سر میت بطرف جانب راست او باشد مگر در ماموم که صف او از سر میت میگذرد
و باید که میت را در آن حال رو به بالا بخوابانند و هرگاه سر میت را بطرف چپ مصلی گذاشته باشند و نماز
کرده باشند باید نماز را اعاده کنند ما دامیکه او را در قبر نگذاشته‌اند و هرگاه او را در قبر گذاشتند دیگر
اعاده در کار نیست و باید که میت پیش روی مصلی باشد و بسیار دور نباشد که عرف بگویند که بر این میت
نماز میکنند بلکه مستحب است که چنان بایستد که هرگاه باد بوزد جامه او را بر روی میت بیندازد و اما هرگاه دور
بسبب کثرت صفوف و نماز کنندگان باشد پس ازین ضرری ندارد هرچند بسیار دور شود و در این نماز قرائت
و سلام واجب نیست و مشهور و اقوی اینست که رجحان هم ندارد بلکه سلام هم جایز نیست و کسی قائل بجواز
برای
بجهت این خصوص از اصل امام نیست و احادیثی که دلالت بر جواز دارد موافق تقیه است و احوط اینست که قرائت هم
نکند اگرچه هم بر سر آن بلکه مر حیثیت آن حلّ استبعاد است و شیخ دعوی اجماع کرده است و در این نماز
طهارت از حدث شرط نیست اجماعا و جنب و حایض هم میتوانند نماز کرد بلی مستحب است که با طهارت باشد
و اما پاکی بدن و جامه از نجاسات پس اظهر عدم وجوب است و همچنین ... در لزوم ساتر و ملاحظه و سایر

احکام جائز و حرمت و غیر آن از شرایطی که در نماز یومیه ثابت است و احوط اینست که هم اینها را بعمل بیاورد
و جایز است تیمم کردن از برای آن با وجود آب چنانکه گذشت و اما جهر و اخفات در نماز میت پس اظهر
برای
استحباب جهر است در تکبیرات از امام بجهة اعلام مامومین و بهمین جهة می‌توان گفت که در دعاها هم
استحباب جهر است در دعای که ماموم نیز دعا را نخوانند متابعت امام کنند تا آنکه خوانده باشند چنانکه قائل بعدم
چنین اند و بعضی گفته‌اند در دعا مستحب است اخفات بجهة آنکه ابعد است و زیاده ... اسب است با حاجت
و این سخن در صورتیکه که محتاج باشند ماموم بجهر مشکل است و اما در غیر امام پس ماموم اخفات
کنند چنانکه طریقه احتیاط کردن مستدعی است و منفرد مخیر است و شاید اخفات بهتر باشد خصوصا
در دعا‌ها **پنجم** سنت است که امام برابر کمر مرد بایستد و برابر سینه زن یا برابر سر زن و صیغه
مرد بایستد و بهتر است استحباب بعمل می‌آید و هرگاه بخواهد بر مرد و زن هر دو یک نماز کند جایز است و چنانکه
گفتیم مستحب است که اول مرد را نزدیک امام بگذارند و زن را در پیش مرد بجانب قبله بگذارند و اما بعضی
بی‌افتد است که اگر شش سال دارد که نماز کردن بر او واجب است و او را متصل بمرد بگذارند و زن را
حیث قبله پیش از او بگذارند و اگر شش سال ندارد زن را متصل بمرد بگذارند و پسر را اختلاف بگذارند
و آن او را بر بنده مقدم میدارند یعنی با امام نزدیکتر میگذارند و اخبار و کلام علما مستفاد میشود که اشرف
مقدم است یعنی با امام نزدیکتر باشد پس هرگاه جمع شود اصناف مذکوره و خواهند همه را بیک
ازان
بجهت امام میگذارند و بعد از پس شش ساله را و بعد از آن غلام را و بعد از خنثی را و بعد از آن زن را
و بعد از آن پسر کمتر از شش ساله را و بعد از آن دختر نابالغ را و صورت ... کذا او بودن با مرد
بودن مثل آنکه زن آزاد و ... میباشد یا غلام می‌اشهر است که جانب مرد بودن مقدم است و مستحب است

که جنازها را مدرج بگذارند باین معنی که مرد را میگذارند و سر مرد را پهلوی کفل مرد اول میگذارند
و همچنین امام در میان آنها می‌ایستد و هرگاه زن هم با آنها باشد سر زن را پهلوی کفل مرد اخری میگذارند
و سر زن دویم را پهلوی کفل مرد اول و همچنین بعد از آن امام در میان سرها می‌ایستد و نماز میکند
بر همه و بعد از آن نماز بر هر یک تنها کردن جایز است و در تعدد هم از یک صنف باشند باین معنی که بر همه نماز
واجب باشد یا بر همه سنت باشد اشکالی نیست قصد میکند که نماز میکنم بر همه این جنازهها واجبة قربة الی الله
و اگر مختلف باشند مثل آنکه بعضی از آنها طفل باشد که کمتر از شش سال داشته باشند و باقی بر ایشان
نماز واجب باشد و در اینجا قصد قربت کافی است و دیگر نیت وجوب و استحباب نمیخواهد و
سنت است از برای مصلی که در تکبیر اول دستهای خود را بلند کند اجماعا و در باقی تکبیرات خلاف
است و اقرب استحباب است و در جمیع جهات اشهر خلاف آنست و سنت است کفش از پا بکند
برهنه کردن پا که برهنه زمین برسد هم سنت است و مکروه است نماز کردن با کفش و با چکمه باکی نیست
هرچند گفته‌اند اینهم بهتر است و سنت است که امام بلکه ماموم بایستند بعد از فراغ از نماز تا جنازه را
بردارند و اگر کسی دیگر نباشد که بردارد بعضی از مامومین جنازه را بردارند و کمتر بایستند تا جنازه
باشد
بر جای خود است است که نماز کنند در جای که همیشه در آنجا نماز میشود تا بر مردم آسان باشد و جهت
بیشتر میشود و در حدیث صحیح وارد شده که هرگاه بمیرد شخصی در نماز او حاضر شود چهل نفر از مومنین
بگویند که اللهم انا لا نعلم منه الا خیرا و انت اعلم به منا یعنی خداوندا بدرستیکه ما نمیدانیم از او مگر
خیر و تو دانا تری بر او از ما حق تعالی میفرماید که قد اجزت شهادتکم و غفرت له ما اعلم مما لا تعلمون
یعنی بتحقیق که من قبول کردم و روا داشتم شهادت شما را و آمرزیدم از آنچه شما نمیدانید گناه او

که شما نشنیده اید و مکروه هست نماز کردن در مسجدها بغیر مسجد مکه **ششم** اختلاف کرده اند علما در
تکرار نماز بر میتی که برای او تمام نماز کرده باشند و ظاهر آنست که جایز بودن آن اتفاقیست لکن بعضی مکروه
دانسته اند مطلق و بعضی مکروه دانسته اند تکرار کردن بجماعت نه فرادی را و بعضی گفته اند کسی که برای او نماز
کرده است از برای او مکروه هست برای غیر او و بعضی علاوه کرده اند بر این اینرا این در وقتیست که
خوف نباشد بر میت و منافات با تعجیل دفن نداشته باشد پس اگر خوف بر میت باشد و منافی تعجیل
باشد مطلق مکروه هست و احادیث در این باب هم اختلاف بسیار دارد و علامه در مختلف کراهت مطلق
نسبت بمشهور علما داده است و ظاهر آنست که چنین باشد چنانکه از کلام شهید نیز فهم میشود و
اظهر در نزد حقیر آنست که جایز است بدون کراهتی از برای کسی که بر آن میت نماز نکرده است خواه
امام باشد خواه ماموم باشد و خواه منفرد هم چنین جایز است که امامی که بجماعت نماز کرده اعاده کند
برای جماعتی دیگر که نماز نکرده اند چنانکه امیر المومنین و سهل ابن حنیف کرد که هر جماعتی که میرسیدند
و عرض میکردند یا امیر المومنین که ما نرسیدیم بنماز سهل حضرت جنازه را میگذاردند و برای ایشان نماز او
نماز میکردند تا پنج نماز شد و از برای غیر اینها که گفتیم مکروه هست مثل منفردی که تنها نماز کرده باشد و
خواهد ثانیا منفردا بکند یا اماما و ماموی که نماز کرده باشند بجماعت و خواهند ثانیا بجماعت بکنند یا هر یک
خواهند فرادی بکنند و همچنین مع امامیکه بکند مع بجماعت کرده باشد و خواهد ثانیا با جماعتی دیگر بکند
که امام همه جماعت یکی باشد لکن نماز آن را بر طرز دیگر اعاده بکنند یا منفردی که تکلیف کرده است
و خواهد ثانیا بجماعت بکند پس کراهت آن معلوم نیست چنانکه استحباب آن نیز معلوم نیست و خوبی
ندارد و ظاهر آنست که منافات تعجیل حقی نباشد و در اینجا که گفتیم کراهت نیست بلا الرجوع فساد نیست

تا مخالف آن باشد و در اینجا دیگر کراهت معنی ندارد بلکه جایز نیست **هفتم** جایز نیست نماز کردن
بر میت قبل از غسل دادن و کفن کردن با امکان آنها اگر کسی عمدا یا سهوا نماز را قبل از غسل و کفن بکند
باطل است و باید اعاده کنند و هر گاه کفن نداشته باشند او را در قبر میگذارند و عورت او را میپوشانند
هر چند بخشت یا سنگ باشد و بر او نماز میکنند و اظهر در نزد حقیر آنست که اعاده در وقتیست که
در بیرون نتوانند عورت او را بپوشانند و نماز کرد و اگر ممکن باشد این مقدم است و ستر عورت
واجب است هر چند این باشد از نقل کنند و اگر اتفاق افتد که بر میت نماز نکرده باشند از دفن
کنند تا دفن شروع باشد پس اقوی در نزد حقیر آنست که واجب است نماز کردن بر قبر آن مادام که
بدن با قیست و بر و صادق است که میت او میت و بعضی گفته اند که واجب نیست اما جایز است و
اما میتی که بر او نماز کرده باشند و دفن کرده باشند در نماز بر قبر آن خلاف است و مشهور اینست
که جایز است از برای کسی که بر و نماز نکرده است اینکه نماز کند لیکن اختلاف کرده اند در مدت
جواز بعضی گفته اند تا یک شبانه روز و بعضی گفته اند تا سه روز و بعضی گفته اند مادامیکه صورت
میت متغیر نشده باشد و بعضی اطلاق کرده اند جواز را و مشهور حکم کرده که در اینجا حکم بجواز
کرده اند با کراهت نگفته اند و این موید آنست که نسبت کراهت بمشهور در مبحث سابق چنانکه
علامه کرده است غفلت باشد یا انکه کراهت بخصوص ما قبل دفن باشد و بهر تقدیر اظهر
در نزد حقیر آنست که کسیکه نماز میت نکرده باشد و بر قبر او نماز کند تا یکشبانه روز بلکه تا سه
بعد از هم بدون کراهت و اما آنکسی که نماز میت کرده باشد پس دلیلی بر جواز تکرار او بر سر قبر
نیافته ام و در کیفیت نماز بر قبر معتبر است اجزاء در خارج قبر معتبر بود از ظاهر بودن میت و

بسیار دور نیست و انکه هر میت بجای خود است معلق باشد و امثال اینها **هشتم** جایز است
کردن نماز میت بجماعت و فرادی و در نماز امام متحمل نمیشود از ماموم ساقط نمیشود پس بر ماموم واجب است
که تکبیرات را بگوید و ذکرها را بخواند و نیت اقتدا لازم است و تا امام تکبیرة الاحرام نگفته است داخل
نمیتوان شد و هر گاه ماموم در بین نماز برسد میتواند اقتدا کند هر چند در بین دو تکبیر باشد و انتظار
نکشد که امام تکبیر بگوید که بعد از آن داخل شود پس هر گاه در بین دعا برسد نیت کند و تکبیر بگوید
و این تکبیر برای او محسوب است و باقی تکبیرات را با امام میگوید و هر چه باقی میماند بعد از فراغ
امام را متوالی بگوید چنانکه حدیث صحیح بمضمون آن وارد است و بعضی دیگران علما حمل آن کرده اند بصورتی
که بترسد که جنازه در جائیکه نتوان بر او نماز کرد و اختیار او اگر نه باید ذکرهای باقی مانده را هم بگوید
و این اقوی است و هر گاه جنازه را بردارند تمام کند نماز را هر چند در راه باشد و هر چند در نزد قبر
باشد و هر چند بعد دفن باشد چنانکه در حدیث وارد شده و این روایات اشعار بر وجوب دعا هم دارد
چنانکه گفتیم و لیکن این را باید مقید کرد بانکه جنازه بسمت قبله بود و شاید نماز فوت نشود و الا
تکبیرات باقی مانده را متوالی بگوید باین تفریع کرده اند بعضی از متاخرین و بیان کیفیت دعا خواندن
آنکسی را که در اثناء نماز میرسد در کلام علما بر نخورده ام و قاعده اقتضای آن میکند که بعد هر
تکبیری ذکر آن تکبیر را بگوید و متابعت امام در ذکر واجب نباشد و انچه باقی ماند بعد فراغ امام
خود میخواند و هر گاه ماموم سبقت کند بر امام در تکبیر پس اگر تکبیر احرام است نماز باطل است
عمدا باشد یا سهوا و هر گاه غیر آن باشد پس اگر سهوا باشد پس جمعی حکم کرده اند بانکه باید
همانجا باشد تا امام ملحق شود و نماز باطل نیست و هر گاه سهوا ماموم پس اقتدا بعد تکبیر یا

بیشتر پس نماز او صحیح است و تکبیرات را میگوید با اذکار آن و ملحق میشود و هر گاه عمدا باشد در این نیز
اشکال سابق هست **نهم** جایز است نماز بر میت و دفن کردن آن در شب بدون کراهت و
شیخ در مبسوط گفته است که لکن اشتغال بروز افضل است مگر آنکه خوف بر میت باشد از ماندن آن
تا صبح و این دور نیست بجهت آنکه در روز هم کثرت نماز کنندگان بیشتر میشود و امر بر مردم
آسان تر میشود هر چند عمومات تعجیل و خصوص روایت جابر دلالت دارد که در شب دفن کنند
و نماز جنازه در هیچ وقتی از اوقات پنجگانه که در نماز نافله و غیر آن مذکور شد مثل وقت طلوع
آفتاب و غروب آن و غیر اینها کراهت ندارد و اگر اتفاق افتد نماز میت در وقت نماز فریضه پس
اگر یکی مضیق باشد و دیگری موسع مضیق را مقدم میدارند هر چند نماز میت باشد مگر آنکه بر میت خوف فساد
یا تلف باشد و وقت نماز فریضه وسعت داشته باشد و هر گاه وقت هر دو موسع باشد جایز است
تقدیم هر یک لکن افضل آنست که نماز فریضه را مقدم بدارند و اما اگر وقت هر دو تنگ باشد پس باز
اقوی آنست که فریضه را مقدم بدارند هر چند لازم آید که میت را بی نماز دفن کنند و میسر نشود هرگز با خیر
نماز فریضه که معارضه ما بین نماز فریضه و دفن میت باشد نه نماز میت پس در این صورت ظاهر اینست
که دفن مقدم است نهایت بسیار نادر است که ممکن نشود جمع ما بین نماز فریضه و دفن هر چند بایما و اشاره
باشد زیرا که هر گاه ممکن باشد که نماز فریضه را بایما و اشاره بکند و مشغول دفن بشود پس باید جمع
ما بین هر دو بکند بجهت آنکه احترام مسلم مقدم است بر اکمال واجبات نماز بالامکان نماز اضطراری
و ظاهر اینست که حکم سایر نمازهای واجبی هم حکم فریضه یومیه باشد **دهم** هر گاه جنازه را
در اثنای نماز بر جنازه دیگر حاضر کنند جایز است که هر دو را شریک کنند پس تکبیر دوم اول را تکبیر اول

و دویمی قرار میدهد و نیت نماز بر دویمی میکند و تکبیرها بقصد هر دو میکند و دعای هر دو را بعد
تکبیر میخواند و صلوات بر وسط میخواند و شهادتین را برای دویمی هم میخواند تا باخر و هم چنین هرگاه
در تکبیر سیم برسد و همچنین جنازه سیمی را بیاورند او را با این دو جنازه شریک میتوان کرد ولیکن
افضل انست که نماز را بر اولی تمام کند و برای دیگری از سر گیرد مگر انکه خوف باشد و هفتاد و هزار
بر او داخل شود پس نماز را قطع کند و از سر گیرد و هر دو را شریک کند و اما نماز از سر گرفتن بدون
خوف احوط پس ترک انست **مطلب پنجم** در دفن میت و مقدمات انست و در ان چند مبحث است
مبحث اول سنت است مشایعت جنازه یعنی با جنازه راه رفتن پس از جهت هر گامی که بر گردد
صد هزار حسنه مرو میشود و از او صد هزار سیئه محو میشود و بلند میشود از برای او صد هزار درجه پس اگر نماز کند
بر ان میت مشایعت جنازه او خواهد کرد و صد هزار ملک که تمامی انها طلب آمرزش میکنند از برای او
پس اگر حاضر شود و در دفن ان جنازه میکند بر او این جماعت ملائکه را که طلب آمرزش میکنند برای او
تا از قبر بر انگیخته شود و شرط نیست در تحقق مشایعت که همراه میت برود تا او را دفن بکنند یا نماز
بر او بکنند بلکه هر قدر که با میت میرود بهمان قدر ثواب دارد و در پشت سر جنازه و طرف چپ
و راست او راه رفتن بهتر از پیش روی اوست و از بسیاری از علما نقل شده است کراهت پیش
رفتن و بعضی گفته اند مکروه نیست و بعضی گفته اند هرگاه جنازه دشمن اهل بیت باشد واجب است
که عقب ان راه رفتن بود بجهت انکه ملائکه عذاب استقبال میکنند او را با نواع عذاب چنانچه در
احادیث وارد شده بلکه در احادیث مطلق خلاف مذهب هم مذکور است و اقرب کراهت است
مطلقا و مکروه هست سوار شدن در حال مشایعت مگر با عذر و مکروه در حال برگشتن و سنت است

که اینکس

که اینکس بگو عاقبت و خاتمه امر خود باشد و خاشع و شکسته حال باشد و بنده بزرگ بلکه مکروه هست
خنده و لهو کردن و از بعضی اخبار بر می آید که مکروه هست نزد ما و بعضی حرام دانسته اند و این در غیر
صاحب جنازه است که او را میگذارد و نماز بر او باشد میان او و سایر مردم بلکه مستحب است که صاحب عزا
ممتاز باشد از دیگران که علامتی که او را بشناسند و سنت است جنازه را بدوش کشیدن و در ان
ثواب حاصل میشود و منافی عزت و عدالت نیست و ثواب عظیم دارد و سنت است که جنازه چهار گوشه
باشد که چهار نفر او را بردارند و سنت است از هر کس چهار گوشه تابوت را بگیرد و بهتر خوب که باشد
و افضل در کیفیت ان انست بنا بر مشهور و اقوی که اول طرف راست جنازه را که دست چپ میت است
از پیش بگیرد و بشانه چپ خود و بعد از ان بطرف پای چپ میت که گوشه راست اخر تابوت است و ان را
بگیرد بشانه راست خود و بعد از ان برود و گوشه چپ تابوت که دست راست میت است بگیرد بشانه
راست خود و بعد از ان برود و گوشه چپ تابوت که دست راست میت را است بدوش راست خود
بگیرد و بعضی بر عکس این گفته اند و احادیث هم در این باب مختلف است لکن اقوی مشهور است بجهت
حدیث صحیح که ابن ادریس در اخر سرائر نقل کرده که صریح است و در این صریح است در این و اکثر روایات
علما مابین سایر بیان همین است و این منافات ندارد با انکه در روایت فرموده اند که مثل دور
آسیا میگردد بجهت انکه مراد از دور آسیا انست که دور را قطع نکند و حرکت از طرف راست و چپ
ملحوظ نیست و این بر عادت مردم است که ایشان دور را قطع میکنند و بعد گرفتن دست و پای یکطرف
جنازه میروند بجانب دست طرف دیگر و بعد از ان می آیند بطرف پای دیگر چنانکه روایت فضل بن
یونس دلالت بر ان دارد و احوط انست که بمقتضای هر دو قول عمل **دویم** سنت است از برای کسی

کہ جنازه را بر میدارد که بگوید الله اکبر هذا ما وعدنا الله و رسوله و صدق الله و رسوله اللهم
زدنا ایمانا و تسلیما الحمد لله الذی تعزز بالقدرة و قهر عباده بالموت و در حدیث از حضرت صادق
منقولست که هرکه بگوید این را خداوند عالم در اسمان میگویند از برای رحمت و رحمت از
برای ملائکه و هم چنین سنت است که بگوید الحمد لله الذی لم یجعلنی من السواد المخترم و دفن کردن
میت واجب کفائی است و بفعل بعضی از مکلفین از دیگران ساقط میشود و اقل واجب انست که او را
در گودالی پنهان کنند که محفوظ باشد بدن او از درندگان و پوشیده باشد بوی او از بنی نوع انسان
و جایز است که او را در سردابی بگذارند و کافی نیست انکه او را در تابوت از سنگ یا غیر ان بگذارند
در روی زمین و همچنین کافی نیست که خانه کوچکی در روی زمین بسازند که او را در ان پنهان کنند مطلقا
هرگاه در تابوت بگذارند و در زمین دفن کنند جایز است لکن کراهت دارد مانند که گفتیم در حال
اختیار است و اما حال اضطرار مثل انکه زمین بسیار سخت باشد که نتوان قبر کنند یا برف بسیار
باشد یا زمین یخ کرده باشد و نتوان او را بجای دیگر نقل کرد بسبب بسیاری یا خوف فساد میت
یا امثال انها در اینجا بهر نحو میسر شود که خانه کند بر روی زمین پنهان کنند چنان کنند ولیکن بعضی
معتقد ملاحظه در حکمت را بکنند یعنی محفوظ بدن او از درندگان و مخفی بودن بوی او از انسان
و هرگاه هیچ کدام نشاید هرکدام که ممکن است بعمل آورند و کسی که در دریا بمیرد واجب است که او را غسل
دهند و کفن کنند و نماز بر او بکنند و او را بخشکی ببرند بجهت دفن یا صبر کنند تا به خشکی برسند هرگاه
ممکن باشد و حرج لازم نیاید و فسادی بر میت رو ندهد و هرگاه ممکن نباشد و در تاخیر یا یکی
از این امور حاصل شود او را در خمره یا انچه شبیه ان باشد بگذارند و سر او را به بندند و در

در پا بلند

در پا بلند اندازند یا انکه او را سنگین کنند با سنگ مثل یا آهن بپای او به بندند یا جای دیگر او بآب بیندازند
که فرو رود و احوط انست که در حین انداختن رو بقبله باشد هرچند وجوب ان ظاهر نیست بلکه
واجب است در قبر و سر ایستادن خواباندن میت بر دست راست و در حالت که روی او بقبله باشد
و هم در تابوت و خانه کوچکی که برای او بنا کنند روی زمین مانند در حال اضطرار و هرگاه زن
کافره یهودیه حامله باشد از مسلمانی او را در مقبره مسلمانان دفن میکنند و پشت او را بقبله میکنند
تا روی ان طفل بقبله باشد **چهارم** سنت است که قبر را گود کنند بقدر قامت انسان
تا بجای جنازه کردن انسان و زیاده بر انها مکروه هست و فرقی در این جاها بین مرد و زن نیست
و مستحب است که لحد بکنند از برای قبر و ان اینست که وقتیکه تمام کنند شق در جانب قبله
ان مکان طولا برابر قبر میکنند متصل بزمین که میت را در انجا بگذارند و شق کردن کراهت
دارد و معنی شق انست که در ته قبر کردن شبیه بنهری میکنند که میت را در انجا میگذارند
و سقف بر ان قرار میدهند مگر هرگاه زمین سست باشد که لحد نتوانند کند شق کنند و
اگر نتوانند که در این حال شبیه لحدی در جانب قبر از خشت و گل و امثال ان بسازند
بهتر است از شق و سنت است که لحد وسیع باشد بقدری که در ان توان نشست **پنجم**
سنت است که جنازه مرد را زنند و پاهای قبر بگذارند بعرض و
مستحب است که چون جنازه بنزدیک قبر برسد بزمین بگذارند و لحظه درنگ کنند بجهت
مهیا شدن از برای دفن و ساکن شدن هول قبر پس بردارند و قدری راه ببرند و
باز بر زمین بگذارند و لحظه درنگ کنند پس بردارند و بر لب قبر گذارند و بعد از ان

دفن کنند و در این فرق میان مرد و زن نیست و از کلام بعضی ظاهر میشود که نقل کردن میت در دفعات برای مرد است
و شهید ثانی در شرح لمعه نسبت آن را بمشهور داده و فرموده که در اخبار حکایت مشخصه دفعه مذکور نیست
و در باب دفعات حدیثی ابن بابویه در علل الشرایع نقل کرده و آن حدیث شامل مرد و زن هر دو هست که را
ایشان با و بر نحو رفته و ابن بابویه در من لا یحضره الفقیه نیز فتوی بمضمون او داده و کلام بعضی دیگر
هم ظاهر در عدم فرق است و کلام بعضی مشتبه است و مقصود ایشان وضوح ندارد و بهر حال اظهر
اینست که فرقی ما بین مرد و زن نیست و سنت است که مرد را سرا شیب از جانب پای قبر داخل کنند
باین نحو که اول سر او داخل قبر شود و مکروه است که ارحام میت او را داخل قبر کنند مگر آنکه میت زن باشد
و هرگاه زن باشد بهتر آنست که شوهران او را بقبر بگذارد و بعد از آن ارحام محارم و هرگاه اینها
نباشد زن صالحه او را بقبر بگذارد و هرگاه ممکن نشود مرد بیگانه صالحی و اگر پیر باشد بهتر است و
هر کدام نزد گذاردن باشند برهنه خصوصا شوهر طرف پاهای او را بگیرد و سنت است که هرگاه میت زن باشد
جامه در روی او بپوشانند تا او را تکفن برا و ضبط بچینند و فارغ شوند و سنت است آنکه کسی که
میت را داخل قبر میکند و خود داخل قبر میشود سر و پای برهنه باشد و هم بندهای خود را باز کند حتی
بند زیر جامه و سنت است که وقتی که نزدیک قبر میبرند او را بگوید اللهم عبدک و ابن عبدک و ابن
امتک نزل بک و انت خیر منزول به و اگر زن باشد بجای عبدک امتک بگوید و در اول او بجای
و ابن و ابنة بگوید و بجای نزل نزلت و همچنین در مواضع دیگر از دعاها که بعد مذکور میشود تفاوت
مرد و زن در کلمات و اعراب ملاحظه کنند و در وقتی که میت را داخل میکنند بگوید بسم الله و بالله و علی
ملة رسول الله اللهم الی رحمتک لا الی عذابک اللهم افسح له فی قبره و لقنه حجته و ثبته بالقول

الثابت

الثابت و قنا و ایاه عذاب القبر و مستحب است که در وقتی که او را در قبر میگذارند بندهای کفن را
از جانب سر و پا بگشایند و روی او را باز کنند و پهلوی روی او را بر زمین بگذارند و زیر سر او از
خاک بسازند و در زیر سر او خشتی یا کلوخی بگذارند رو بقبله ببندد و بالا و قدری از تربت مقدسه بگذارند
و هرگاه مهر از تربت در برابر روی او بگذارند شاید که بهتر باشد و سنت است که در وقتی که
او را در قبر گذاشت و بگوید اعوذ بالله من الشیطان الرجیم و بخواند حمد و قل اعوذ برب الفلق
و قل اعوذ برب الناس و قل هو الله احد و آیة الکرسی و آنکه بگوید بسم الله و بالله و فی سبیل الله
و علی ملة رسول الله اللهم صل علی محمد و آل محمد اللهم افسح له فی قبره و الحقه بنبیه اللهم ان کان
محسنا فزد فی احسانه و ان کان مسیئا فاغفر له و ارحمه و تجاوز عنه پس بگوید اللهم جاف الارض عن
جنبیه و صاعد عمله و لقه منک رضوانا و آنکه بگوید اللهم عبدک و ابن عبدک و ابن امتک نزل بک
و انت خیر منزول به اللهم افسح له فی قبره و لقنه حجته و الحقه بنبیه و قه شر منکر و نکیر و آنکه بگوید
اللهم هذا فلان و بجای فلان نام او را بگوید و ابن عبدک قد انزل بک و انت خیر منزول به
اللهم ان کان محسنا فزد فی احسانه و ان کان مسیئا فتجاوز عنه و الحقه بنبیه محمد مع شیعته
واهدنا و ایاه الی صراط مستقیم اللهم عفوک عفوک و مستحب است تلقین شهادتین و اسماء ائمه
علیهم السلام و سایر عقاید حقه و سنت است که در این حال دست راست را در زیر دوش راست
میت بگذارد و دست چپ را برا ثنای چپ بگذارد و حرکت بدهد میت را و شروع کند در تلقین و اسماء ائمه
علیهم السلام هم بهر عبارت که بگوید خوب است و جامع ترین صورتهای تلقین آنست که بعضی علمای ما ذکر
کرده است و آن اینست که در اول بار سه مرتبه بگوید اسمع و افهم اسمع و افهم و اگر زن باشد بگو اسمعی

وافهم يا فلان بن فلان و بجاى فلان نام او و پدر او بگويد و اگر نام او را نداند يا عبد الله ابن عبد الله
و اگر زن باشد بگويد يا امة الله ابنة عبد الله هل انت على العهد الذي فارقتنا عليه من شهادة
ان لا اله الا الله وحده لا شريك له و ان محمدا عبده و رسوله و سيد النبيين و خاتم المرسلين و ان عليا
امير المؤمنين و سيد الوصيين و امام افترض الله طاعته على العالمين و ان الحسن و الحسين و
علي ابن الحسين و محمد ابن علي و جعفر ابن محمد و موسى ابن جعفر و علي ابن موسى و محمد ابن علي و علي ابن
محمد و الحسن ابن علي و القائم الحجة المهدي صلوات الله عليهم ائمة المؤمنين و حجج الله على
الخلق اجمعين و ائمتك ائمة هدى ابرار يا فلان ابن فلان و نام شخص و پدر او بگويد اذا اتاك الملكان
المقربان رسولين من عند الله تبارك و تعالى و سألاك عن ربك و عن نبيك و عن دينك و عن
كتابك و عن قبلتك و عن ائمتك فلا تخف و قل في جوابهما الله جل جلاله ربي و محمد صلى الله عليه
و آله سلام نبيي و الاسلام ديني و القرآن كتابي و الكعبة قبلتي و امير المؤمنين علي ابن ابي طالب امامي و
الحسن ابن علي المجتبى امامي و الحسين ابن علي الشهيد بكربلاء امامي و علي زين العابدين امامي
و محمد باقر علم النبيين و جعفر الصادق و موسى الكاظم امامي و علي الرضا امامي و محمد الجواد
امامي و علي الهادي امامي و الحسن العسكري امامي و الحجة المنتظر امامي هؤلاء صلوات
الله عليهم اجمعين ائمتي و سادتي و قادتي و شفعائي بهم اتولى و من اعدائهم اتبرأ في
الدنيا و الآخرة ثم اعلم يا فلان ابن فلان ان الله تبارك و تعالى نعم الرب و ان محمدا نعم الرسول
و ان امير المؤمنين علي ابن ابي طالب و اولاده المعصومين الائمة الاحد عشر نعم الائمة و ان ما جاء به
محمد ص حق و ان الموت حق و سؤال منكر و نكير في القبر حق و الصراط حق و الميزان حق

و تطاير الكتب حق و الجنة حق و النار حق و ان الساعة آتية لا ريب فيها و ان الله يبعث من في
القبور پس بگويد افهمت يا فلان و در حديث است كه ميت در جواب ميگويد فهميدم پس بگويد ثبتك
الله بالقول الثابت هداك الله الى صراط مستقيم عرف الله بينك و بين اوليائك
في مستقر من رحمته پس بگويد اللهم جاف الارض عن جنبيه و اصعد بروحه اليك و لقه منك برهانا
اللهم عفوك عفوك پس بعد از خشت بر لحد بگذارد و خشتها را بهم بگل متصل بكند اگر ممكن
داشته باشد بلكه شايد كه وقت اخير افضل باشد و بعضى آنست كه از جانب سر ابتدا كنند بخشت چيدن و
مستحب است كه در وقت چيدن خشت اينها بخواند اللهم صل وحدته و آنس وحشته و آمن
روعته و اسكن اليه من رحمتك رحمة تغنيه بها عن رحمة من سواك فانما رحمتك للظالمين
و در روايت ديگر اللهم ارحم غربته و صل وحدته و آنس وحشته و آمن روعته و اسكن
اليه من رحمتك رحمة يستغني بها عن رحمة من سواك و احشره مع من كان يتولاه و مستحب است
اينكه بيرون آيد از جانب پاهاى قبر خواه ميت مرد باشد يا زن و در وقتى كه بيرون مى آيد
انا لله و انا اليه راجعون و الحمد لله رب العالمين اللهم ارفع درجته في اعلى عليين و
اخلف على عقبه في الغابرين و اينكه بريزند حاضران خاك را بر او با پشتهاى دستها و در
آنحال بگويند اللهم ايمانا بك و تصديقا بكتابك هذا ما وعدنا الله و رسوله و صدق الله و
رسوله و اگر شكم دست را از خاك پر كنند و وقتى كه خاك را بريزد و سه مرتبه بگويد ايمانا و
تصديقا ببعثك هذا ما وعدنا الله و رسوله و صدق الله و رسوله اللهم زدنا ايمانا و تسليما
و خوبست چنانكه در روايت معتبره وارد شده و شايد اينهم مستحب ديگرى باشد و ريختن به پشت

دستها مستحب است ديگرى پس هر دو را بلند بهتر خواهد بود و مستفيض است از اين حكم ارحام ميت
بلكه مكروه است بجهة اينكه خاك ريختن ايشان باعث قساوت دل ميشود و دورى از رحمت خدا
ششم سنت است كه قبر را چهار گوشه بسازند و مسطح و هموار بكنند و بلند كنند از زمين مقدار
چهار انگشت تا مقدار يك وجب و از اين بلند كردن بيشتر بلند كردن خوب نيست و شايد اكتفا بمقدار
چهار انگشت تا بمقدار يك وجب و از اين تسطيح كردن خوب نيست و شايد اكتفا بمقدار چهار انگشت كشاده
بهتر باشد و سنت است ريختن آب بر روى قبر و بهتر آنست كه باين نحو باشد كه در روايت سالم
ابن مكرم وارد شده است كه بعد از هموار كردن قبر رو بقبله بايستد و قبر را پيش روى خود بگيرد و آب
بريزد از جانب سر ميت از طرف قبله و دور بدهد آب را بر قبر او از چهار جانب تا بگردد بجانب سر
ميت و آب را قطع نكند تا دور تمام شود و هر چه از آب زياد آيد بريزد در وسط قبر و سنت است
كه بعد از آب ريختن دست بگذارند بر قبر و انگشتان را از هم بگشايند و دست خود را بر قبر بگذارند
كه اثر دست اينها بر خاك بماند و در آنحال بگويند اللهم ارحم غربته و صل وحدته و آنس
وحشته و اسكن اليه من رحمتك ما يستغني بها عن رحمة من سواك و الحقه بمن كان يتولاه
و هم بگويند اللهم جاف الارض عن جنبيه و اصعد اليك روحه و لقه منك رضوانا و اسكن قبره
من رحمتك ما تغنيه بها من رحمة من سواك و بهتر آنست كه اين دعا را در حالى كه رو بقبله باشند
بخوانند و استحباب اينكه اثر دست در خاك بماند در غير حال اول دفن معلوم نيست و دليلى
بر طولان نيافتيم و در حديث صحيح هست كه هر كس بيايد نزد قبر برادر مؤمن خود پس دست
خود را بر قبر بگذارد و هفت مرتبه سوره انا انزلناه في ليلة القدر بخواند ايمن ميشود از

فزع بزرگ يعنى از فزع قيامت و اين مضمون در چندين روايت نقل شده و در بعضى از آنها فرموده
كه رو بقبله بخواند و سنت است كه بعد از برگشتن مردم ولى ميت بر بلندترين صداى خود او را تلقين
تلقين كند بنحوى كه گذشت و اگر خواهد ديگرى را امر كند كه تلقين كند و اين تلقين سيم است و در
احاديث فرموده اند كه اين باعث آن ميشود كه ديگر نكيرين از او سؤال قبر نكنند و بهتر آنست
كه در حال تلقين رو بقبله بنشيند در بالا سر ميت و هرگاه تقيه و خوف باشد هموار بگويد و از براى
اطفال تلقين نيست و شهيد رحمه الله فرموده است كه ممكن است بجهة شعار از براى تلقين
توان كرد و مستحب است كه در نزد سر ميت علامتى نگذارند از سنگ يا چوب بلكه اسم او را بلوح
سنگ يا چوب نقش كنند و حكمت اينها اينست كه معلوم باشد قبر او تا زيارت او بكنند و ثواب
بجهة زيارت ميت حاصل **هفتم** مكروه است فرش كردن قبر بآجر و چوب و امثال آن
مگر بجهة ضرورت مثل اينكه زمين آب بهم رسانيده باشد يا رطوبت بسيار داشته و دور نيست كه كراهت نخواهد
بود و اما فرش كردن قبر بجامها و فرشها ظاهر آنست كه حرام است و همچنين است چيزهاى
ديگر با او دفن كردن از چيزهاى كه قيمت داشته باشد اما پوشيدن قبر و لحد بتختهاى چوب
پس دليل بر كراهت آن نيست و مكروه است كه در قبر بريزند از غير خاك خود آن قبر كه از
غير آن باشد زيرا كه سنگ بلكه بايد كه از خاك خود او گل بسازند و اين چنين از علما گفته اند
كه اين در وقت دفن است اما بعد از آن باكى نيست و اما خشت بجهة لحد كار ميشود و هم چنين
در آجر و گچ كه بعد قبر را بآن محكم ميكنند ظاهر اينست كه در اينها كراهت نباشد خصوصا
در خشت لحد كه جزما مكروه نيست بجهة ملاحظه اينكه خشت غالبا مكروه خارج و هم چنين

مکروهست گچ کاری کردن بیرون قبر و سفید کردن و بعضی گفته اند که این کراهت مقدار کهنه شدن قبر است
بعد از اول داشتن و اظهر آنست که کار کردن گچ یا آجر و سنگ بجهة ساختن قبر مکروه نباشد خصوصا در
بلادی که خاک آن نرم باشد و محتاج باشد باستحکام قبر بگچ کاری کردن و همچنین مکروهست نو کردن
قبر بعد از اندراس و کهنه شدن بیرون از بوسیدن صورت قبر را ساختن اما هرگاه شکسته بهم رسانیده باشد
یا سوراخی شده باشد مرمت کردن و صحیح کردن آن معلوم نیست مکروه باشد و بعضی گفته اند که هرگاه
وقف باشد و میت خاک شده باشد حرام است نو کردن قبر بجهة آنکه مانع میشود مردم را از دفن
کردن و بعد از آن خاک شدن میت را دیگر حقی نیست در آن زمین و این سخن در وقتیست که احتیاج
مردم بآن ثابت باشد خوبست و اگر نه حکم بحرمت مشکل است و مکروهست بنا کردن جائی از برای
مقبره بجهة قرار دادن آن و نماز کردن در آن و بنا نکرده علما و ما استثنا کرده اند از کراهت این
امور بقاع متبرکه کردن و نو کردن و جا ساختن و بنا نکردن قبور انبیا و ائمه علیهم السلام بسبب
اجماع و اخبار که در فضیلت تعمیر آنها و متوجه شدن آنها وارد شده و همچنین در نماز کردن در آن
جاها و ثواب و فضیلت بسیار داشتن نماز در آن جاها بلکه چنین است قبور اولاد ائمه و علما
و صحابه چنانکه همیشه در هر عصرها متعارف بوده در میان و مکروهست دفن کردن دو میت در
یک قبر مگر در حال ضرورة و اما هرگاه میتی دفن کرده باشند و بعد از آن خواهند قبر او را بشکافند
و میت دیگر به او بگذارند ظاهر در آن حرمت است و اما سردابها که متعارفست که بجهة اموات
معین ده میسازند پس جمعی [illegible] گفته اند که مکروهست در آنها گذاشتن دو میت و بیشتر و اما
در اینجا قول هست بحرمت از غیر دفنه اهل نیست و سرداب را گشودن و میت را دفن کردن پیش قبر

هشتم

نکرده که حرام باشد **هشتم** مکروهست نقل کردن از بلدی به بلد دیگر بلکه مستحب است
که او را نزد خود دفن کنند و آن نقل کردن منافات دارد با تعجیل و از این معنی استثنا کرده اند نقل باماکن
مشرفه و ظاهر آنست این مسئله اجماعی علمای ماست با جمیع شرط کرده اند که باعث هتک حرمت و خواری
او نباشد مثل اینکه بوی بد از بدن او مردم را متأذی کند و خون و چرک از او روان شود و مکرر او را از
چاروا بیندازند و بار کنند و امثال اینها با وجود وصیت میت یا علم بحال که باین متوقع راضی
بوده است که او را بان امکنه ببرند این مشکل است بلی هرگاه معلوم شود که بیرون او میسر
نیست مگر بانداز یا بجهة از جمله مومنین بلکه بعض شدند ایشان یا فوت شدن بعضی بجهة عدم امکان
مفارقت و لزوم رفاقت در آن صورت با وجود وصیت و علم برضای او هم نمیتوان نقل کرد و بعضی
از علمای ما گفته اند که جایز است نقل میت بمقابر شهدا و ائمه در وقتیکه آن مقبره جامع از علما یا
شهیدا باشد از برکت ایشان و برکت زیارت ایشان منتفع شود و این سخن بد نیست و ظاهر نیست
که استثنا مثل نقل بدار المؤمنین قم نباشد خصوصا هرگاه مستلزم هتک و ناخوشی از دست میت
نشود و این سخنها در وقتیست که قبل از دفن خواهند نقل کنند اما نقل کردن میت بعد از دفن پس
در غیر نقل بمشاهد مشرفه مشهور حرمت است و بعضی جایز دانسته اند اگر مصلحتی برای میت در
آن باشد و بعضی مکروه دانسته اند و بعضی گفته اند که در غیر مشاهد حرام است و در مشاهد
جایز است و این قول دور نیست خصوصا در وقتیکه وصیت کرده باشد که او را بآن اماکن مشرفه
ببرند و او را سهوا و عصیانا در جای دیگر دفن کرده باشند بلکه در این صورت اظهر وجوبست
و کلام در لزوم امانت و غصب و غایت میت همانست که مذکور شد هرگاه وصیت نکرده باشد

یا از حال او رضای او معلوم نباشد نقل نکنند و در غیر این دلیل بر منع واضح نیست و اینها در وقتی
است که دفن حقیقی شده باشد و اما هرگاه در تابوتها بر روی دفن کرده باشند بجهة اینکه در وقت امکان
نقل کنند اشکالی نیست و این هم که مذکور شد در غیر شهیدانست و شهید را در همان جا که شهید شده
دفن بکنند و سنت است جمع کردن اقربا و خویشان در یک مقبره که بعد از نقل آنها آسان باشد زیارت
آنها **تتمه** حرام است شکافتن قبرها و علمای ما دعوی اجماع بر آن کرده اند و استثنا کرده اند از این
چند موضع را **اول** آنکه میت پوسیده شده باشد که جایز است شکافتن قبر کردن آن بجهة میت دیگر خواه
زمین وقف قبرستان باشد یا مباح باشد یا ملک کسی باشد و زمینها و جاها اختلاف دارند در
بلاد و در بعضی بلاد زود می پوشد و در بعضی دیر و هرگاه شک داشته باشند در پوسیدن رجوع
باهل دانش و وقوف میکنند پس اگر در انحال بشکافند و ظاهر شود که میت بحال خود است باز قبر را
پر کنند و بحال خود بگذارند اما اگر بعضی استخوانها در آن ظاهر شود همان استخوانها را تا بنیا در آنجا
دفن کنند و ظاهر اینست که در اینجا میت دیگر میتوان گذاشت خصوصا در بلادی که مقابر ایشان
وسعتی ندارد **دوم** در وقتی که میت را در زمین غصبی دفن کرده باشند و صاحب آن راضی نباشد
یا میت را در جامه غصبی کفن کرده باشند و صاحب آنهم بقیمت آن راضی نشود که در این دو صورت
قبر را میشکافند تا مال بصاحب خود برسد و در هر دو صورت افضل از برای صاحب مال
رخصت دادن یا قیمت گرفتن است اما اگر در جامه حریر دفن کرده باشند وجوب نبش بجهة آن
۳ در وقتی است که خواهند شاهد بگیرند بر موت آن شخص تا در اینها سد [illegible] و زن او و اقل که مدت
ده است تا عده بدارد و تزویج بشود و ترکه او تقسیم شود و غیر اینها از امور که متعلق بمردنست

او بشود و این در وقتی است که ممکن باشد شناختن او پس هرگاه متغیر شده باشد که صورت او
متغیر شده باشد و نتوان شناخت جایز نیست شکافتن ۴ در وقتی که در قبر چیزی افتاده
باشد که قیمت داشته باشد و واجب نیست بر مالک قبول قیمت آن ۵ هرگاه میت را بی
غسل یا بی کفن یا بی نماز دفن کرده باشند یا رو بقبله نکرده باشند در جواز شکافتن قبر بجهة
تدارک این امور خلافست اظهر آنست که جایز نیست خصوصا با وجود آنکه مذکور شد
در جایز نبودن [illegible] هرگاه آن زمین مکرر قبر کرده باشند بعد از آن زمین بغصب
شدند در آن نیز خلافست اظهر عدم جواز نبش است **مبحث چهارم** در ملحقات این باب است
و در آن چند مبحث است **مبحث اول** هرگاه ضعیفه زنی حامله باشد و طفل او در شکم او بمیرد
و همین که علم بمردن طفل حاصل شد هرگاه ممکن میشود بدواها و علاجی آن طفل را ساقط کنند
چنانکه هرگاه میسر نشود بهر نحو که آسانتر باشد چنان کنند و اگر امر منحصر شود در اینکه طفل
را پاره پاره کنند و بیرون آورند باید بکنند تا مادر محفوظ بماند و این امر را اولا باید زنان
متوجه شوند و هرگاه ممکن نباشد زنی یا آن زنان خوب یاد و شوهر او هم نباشد مردان محارم
متوجه شوند و هرگاه این هم ممکن نباشد مردان بیگانه متوجه شوند و هرگاه زن حامله بمیرد و
طفل او در شکم او زنده باشد اگر توان شد که بعد از پاره کردن شکم آن زن آن طفل را زنده
بیرون آورند چنان کنند و اگر ممکن نشود شکم او را پاره کنند و طفل را بیرون آورند و بعد از
شکم او را بدوزند و [illegible] گفته اند که طرف چپ را بشکافند و در حیث حدیثی در این باب
در لفظ نیست [illegible] ایشان [illegible] در اینجا [illegible] زنان و شوهر [illegible]

باید

اعتبار کرد در چنین تا امر منحصر شود در هر یک از آن و احادیث و فتوی علما اعلی الله مقامهم وارد است و شرط
نکرده‌اند که باید معلوم باشد که آن قطع زدن کافی ممکن است یا نه همین که علم بجنونیت او هست
او را باید بیرون آورد **دویم** جایز نیست دریدن گریبان و پاره کردن جامه از برای مردان بجهة
مردن کسی مگر پدر و برادر و در زنان خلاف کرده‌اند که جایز است که برای غیر پدر و برادر جامه
پاره کنند یا نه بعضی جایز دانسته‌اند و از بعضی بر می‌آید که زنان از برای شوهر جایز است که جامه
پاره و اما سیلی بر رو زدن و خراشیدن رو و بریدن موی پس مطلقا حرام هست و اما نوحه کردن بکلام راست
که وصف میت را بکند و فضایل او را ذکر کنند بنظم و نثر هر کدام باشد باکی نیست و نوحه بباطل و دروغ
حرام است و گریه کردن جایز است پیش از بیرون رفتن روح از بدن میت و بعد از آن بلکه گریستن
بر مؤمن ثواب دارد و ابن بابویه روایت کرده است که در وقتی که رسول خدا صلعم از جنگ احد برگشتند
بمدینه از هر خانه که کسی از ایشان کشته شده بود صدای گریه و نوحه شنیدند و از خانه عم خود حمزه
صدائی نشنیدند پس آن حضرت فرمودند لکن حمزه کسی را ندارد که بر او گریه کند پس قسم خوردند
اهل مدینه اینکه نوحه نکنند بر میتی تا اینکه ابتدا نکنند بنوحه کردن و گریه کردن بر حمزه پس اهل مدینه
از آن روز تا بحال طریقه ایشان همین است و مستحب است که هر کس که مصیبتی باو برسد بگوید انا
لله و انا الیه راجعون که ثواب بسیار دارد **سیوم** مستحب است تعزیه اهل میت مصیبة
یعنی تسلی دادن مصیبت زده‌گان و دل آسا کردن ایشان باینکه نسبت کار را بخداوند حکیم مهربان
بدهند و اینکه آن خداوند هم خلق و مهربان و رحیم و عدالت پیشه است و کار لغو و عبث نکند
و اینکه آن خداوند دانا وعده داده است کسانی را که بر مصیبت صبر کنند اجر عظیم و ثواب جسیم در

درجات نعیم و دعا کند از برای میت و از برای اهل مصیبت و این معنی جایز است قبل از دفن میت
و بعد از دفن افضل است و مستحب است که جمیع اهل میت را تعزیه بدهد و مؤکد است استحباب
در زنی که طفلی آورده باشد مگر زن جوان یا خوف فتنه باشد و اگر اهل مصیبت طفل یتیمی باشد
دست بر سر او بمالد تا بعدد هر موئی حسنه از برای او نوشته شود چنانکه از رسول خدا روایت
شده و در حدیث است از حضرت کاظم ع که هرگاه بگرید یتیم بحرکت میاید از برای آن عرش
پس میفرماید خدای تبارک و تعالی کیست اینکه گریانید بنده مرا که پدر و مادر او را از او گرفتم
پس قسم بعزت و جلال خودم و بلندی جایگاه خودم که ساکت نکند بنده او را مگر اینکه واجب
میشود از برای او بهشت و اقل تعزیه آنست که در نزد صاحب مصیبت حاضر شود که او ترا ببیند
و ظاهر اینست که تا سه روز از برای تعزیه نشستن کراهت نداشته باشد و شیخ طوسی رحمه الله دعوی
اجماع بر کراهت دو بودن و سه روز هم کرده است و اظهر عدم کراهت است خصوصا هرگاه
محض از برای ثواب باشد از برای مردم و طلب دعا و فاتحه باشد از برای میت و سنت است طعام
ترتیب دادن و بخانه اهل مصیبت فرستادن تا سه روز و این در حق همسایگان تاکید بیشتر
دارد و طعام خوردن در نزد اهل مصیبت مکروه هست و گویا این در وقتی باشد که چیز خوردن
در اینجا باعث محنت باشد که اهل مصیبت را بمشقت بیندازد جهة ترتیب طعام و مهمان داری
علاوه بر آن شغل و هم و غمی که دارند و اگر هرگاه طعام از همسایگان بیاورند و بسیار هم
باشد که کسی نباشد که بخورد یا اینکه رفتن و چیز خوردن در نزد ایشان باعث خوشنودی دل
و دل آرامی ایشان باشد یا اینکه معین در چیز خوردن ایشان باشد در این صورتها کراهت

معلوم نیست بلکه در بسیاری از مواضع دیگر نیز وارد شده هم چنین دلیل بر کراهت طعام دادن اهل مصیبه
مردم را نیافتم خصوصا هرگاه از برای خیرات میت باشد یا از کار اهل مصیبه ناچار باشند از این معنی
بجهت آنکه مردم از ایشان دور نباشند و ایشان آنجا باشند و کسی هم نباشد که اطعام ایشان بکند پس مستحب است
که انسان وصیت بکند چیزی از مال خود را که در ماتم او صرف کنند و دور نیست که وصیت را بغیر اهل خود
بکند که متوجه باشند بجهت آنکه ایشان مشغول مصیبت اند چهارم مستحب است زیارت
اهل قبور را از برای مردان و مؤکد است در روز شنبه و پنجشنبه و در اخبار وارد است که مرده کان
میدانند آمدن شما را و خوشحال میشوند و انس میگیرند بشما و بلکه از برای زنان هرگاه خوف
فسادی در آن نباشد مثل خوف عدم ستر و محافظت در حال ایشان با کثرت جزع و بی تابی
و سخط بر قضای بسبب ضعف عقل ایشان و مستحب است که سلام کند بر اهل قبور و بگوید السَّلَامُ
عَلَى اَهْلِ الدِّيَارِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُسْلِمِينَ اَنْتُمْ لَنَا فَرَطٌ وَنَحْنُ اِنْ شَاءَ اللهُ بِكُمْ لَاحِقُونَ
یا بگوید اَلسَّلَامُ عَلَى اَهْلِ الدِّيَارِ مِنَ الْمُسْلِمِينَ وَالْمُؤْمِنِينَ رَحِمَ اللهُ الْمُسْتَقْدِمِينَ مِنَّا وَالْمُسْتَ
خِرِينَ وَاِنَّا اِنْ شَاءَ اللهُ لَاحِقُونَ و مستحب است خواندن آیه الکرسی و ثواب آنرا هدیه اهل
قبور کردن که باین سبب حق تعالی قرار میدهد از برای او از هر حرفی ملکی را که تسبیح میکند از
برای او تا روز قیامت چنانکه در مجموعه ورام نقل کرده است و هم چنین مستحب است
خواندن سوره مبارکه یس که منشا تخفیف عذاب اهل قبور است و ثوابی از برای او هم
حساب بسیار هست و هم چنین مستحب است خواندن یازده بار سوره قل هو الله احد
و هر فعل خیری که از برای مرده کان بکنند بایشان میرسد از صدقه و قرآن و دعا و غیر آن

وبودن

و بودن و غیر آن شخص خودم از برابره و مشهور میان انست که راه رفتن بر روی قبر جا و
تکیه کردن بر آنها مکروه هست و دور نیست که مراد استحقاق بانها باشد یا معتبر قرار دادن
باشد و اما راه رفتن بجهة زیارت آنها معلوم نیست که مکروه باشد بلکه از بعضی احا
دیث بر میاید که راه رفتن بر سر قبرها که هرگاه صاحب قبر مومن باشد راحت باو میرسد
و هرگاه منافق باشد متالم میشود شاید مراد از این حدیث یا کنایه از بجهة زیارت بیاید
بالای مرده کان و بنا کنایه از بوسیدن دیگران **پنجم** جایز نیست که کافر را در مقبره
مسلمین دفن کنند مگر زنی که حامله باشد از مسلمانی چنانکه پیش گذشت و اصل دفن
کردن کافر هم جایز نیست بنابر مشهور میان علماء هر چند پسر آن شخص باشد چنانکه روایت مما
دلالت بر آن وارد و از سید مرتضی ره نقل شده است قولی بجواز آن هرگاه کسی را
نداشته باشد که او را دفن کند و دلیل آن واضح نیست **ششم** شیخ طوسی ره در مصباح
فرموده است در بیان تلقینی که گذاشته میشود با میت در بالای دو جریده و فرموده است که
میگوید پیش از این تلقین شخصی که میخواهد که مردم برای او شاهد شوند بر قضا با او بسم
الله الرحمن الرحیم اَشْهَدُ اَنْ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَاَشْهَدُ اَنَّ مُحَمَّداً صَ
عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ وَاَنَّ الْجَنَّةَ حَقٌّ وَالنَّارَ حَقٌّ وَاَنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ لَا رَيْبَ فِيهَا وَ
اَنَّ اللهَ يَبْعَثُ مَنْ فِي الْقُبُورِ بعد از آن بنویسد بسم الله الرحمن الرحیم شَهِدَ الشُّهُودُ
الْمُسَمَّوْنَ فِي الْكِتَابِ اَنَّ اَخَاهُمْ فِي اللهِ عَزَّ وَجَلَّ فُلَانَ بْنَ فُلَانٍ اسم خود و پدر خود را
بنویسد اَشْهَدَهُمْ وَاسْتَوْدَعَهُمْ وَاَقَرَّ عِنْدَهُمْ اَنَّهُ يَشْهَدُ اَنْ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللهُ وَحْدَهُ

لا شریک له و ان محمداً ص عبده و رسوله و انه افضل جمیع الانبیاء و المرسلین و ان علیاً
ولی الله و امامه و ان الائمة من ولده ائمة و ان اولهم الحسن و الحسین و علی بن
الحسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی و
علی بن محمد و الحسن بن علی و الحجة القائم علیهم السلام و ان الجنة حق و ان النار
حق و ان الساعة آتیة لا ریب فیها و ان الله یبعث من فی القبور و ان محمداً ص رسوله
جاء بالحق و ان علیاً ولی الله و خلیفته من بعد رسول الله و مستخلفه فی امته مؤدیاً لامر
ربه تبارک الله و تعالی و ان فاطمة بنت رسول الله و ابنیها الحسن و الحسین ابنا رسول
الله و سبطاه و اماما الهدی و قائدا الرحمة و ان علیاً و محمداً و جعفراً و موسی و علیاً و محمداً
و حسناً و الحجة علیهم السلام ائمة و قادة و دعاة الی الله جل و علا و حجة علی
عباده بعد از ان میگوید بان شاهد های فلان بن فلان ای فلان بن فلان که نام ایشان در ان کتاب
نوشته میشود ثبت کنید این شهادت را از برای او در نزد خود تا آن شاهد باشید تا از ملاقات کنید
مرا بابن شهادت نزد حوض بعد از ان گوید نستودع الله و الشهادة و الاقرار و الاخاء
موعودة عند رسول الله ص و بعد از ان السلام علیک و رحمة الله و برکاته یعنی ای فلان ما
میسپاریم ترا بخدا و وعده میدهیم شهادت و اقرار و برادری را در نزد رسول خدا ص و میخوانیم
بر تو سلام و رحمت و برکات خدا را بعد از ان میپیچد صحیفه را و مهر او را میچسباند و مهر
میکنند بمهر شهود و مهر میت و کذا اشته میشود در جانب راست میت با جریده و نوشته میشود
صحیفه با کافور و عود و نسخه مصباح که از انجا نقل کردم چون معتمد نبود بعضی از الفاظ

محل

فرموده است

محل تشکیک هست و نسخه از شرح ارشاد منتهی علامه نقل کرده که علامه نقل کرده است که
که شیخ چنین روایت کرده و غلط از شرح ارشاد از حد متجاوز است و بنابرانچه از ان نسخه
معلوم اخوند فهمیدم که آخوند میفرماید اینکه مهر کردن بمهر میت و مهر شهود و نوشتن بکافور
و عود هیچ یک شرط نیست و اینکه نوشتن بتربت مقدسه بهتر باشد تمام شد مضمون کلام
آخوند ره و گویا آخوند ره چنین فهمیده اند که الکلام نستودع الله و الشهادة تا آخر را
شهود در صحیفه مینویسند و اسم خود را یا مهر خود را در ان ثبت میکنند که دیگر حاجت بمهر کردن
بعد مرچسبانیدن نباشد و فهمیدن این معنی از عبارت شیخ مشکل است و ظاهر اینست که در
اعلام اسم شهود اکتفا بهمان مهرها شده باشد و آن کلام نستودع الله عهدیست و قول
شهادتیست که در عهد کرفتن و وعده کردن که در نزد رسول خدا ص شهادت بدهند
و انچه در این روزگار متوالیست مضمون این روایت نیست و شاید آن نیز نباشد و آن اینست
که صورت استشهاد را مینویسند و صاحب صحیفه را با وکیل او میبرند نزد چهل نفر از مؤمنین
و از ایشان شهادت میخواهند و ایشان مینویسند اللهم انا لا نعلم منه الا خیراً و انت اعلم
به منا و بعد از ان اسم خود را می نویسند یا مهر میکنند یا هر دو را میکنند و میتوان مقید بودنرا
از ان صحیحه عمر بن یزید فهمید و ان اینست که حضرت صادق علیه السلام فرمود که هرگاه
بمیرد میت پس حاضر شود در جنازه او چهل نفر از مؤمنین پس بگویند اللهم انا لا نعلم منه
الا خیراً و انت اعلم به منا میفرماید خدای تبارک و تعالی من روا داشتم شهادت شما را و
آمرزیدم برای او انچه را میدانم از جمله چیزها که شما نمیدانید و بنابراین قبل از مردن و

بعد از مردن هردو میتوان نوشت که تمام شد جلد اول کتاب مستطرف العوام و بعد از آن
مبادی جلد دوّیم در کتاب زکوة و خمس و صوم و عنوان حق تعالی توفیق و اعانت عطا میکند بر
اتمام آن و خالص کند آنرا از برای ذات مقدس خود و نفع
برخشد بآن این رو سیاه پر گناه را و سایر
مؤمنین را بحق محمد و آله الطاهرین
صلوات الله علیهم
اجمعین

تمت الرسالة الشريفة بعون الملك الوهاب
على يد الحقير الفقير عبدالله ابن
حاجي الحرمين الشريفين
كهف الحاج حاجي
ابو جعفر بن شيخ
سليمان غفر الله
له و لوالديه
واحسن اليهما
واليه

ح تعلقات العبد الاثم عبدالله المؤمن بن ... الموزونا

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

اليقين

شرح الرسالة الشريفة [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

۱۲۲۶

[illegible]

[illegible]

۱۲۱۶

[illegible]

[illegible]